

نام کتاب: حقایق از قرآن

نویسنده: دستغیب، عبدالحسین

تاریخ وفات مؤلف: ۱۴۰۲ ه. ق

موضوع: تفسیر

زبان: فارسی

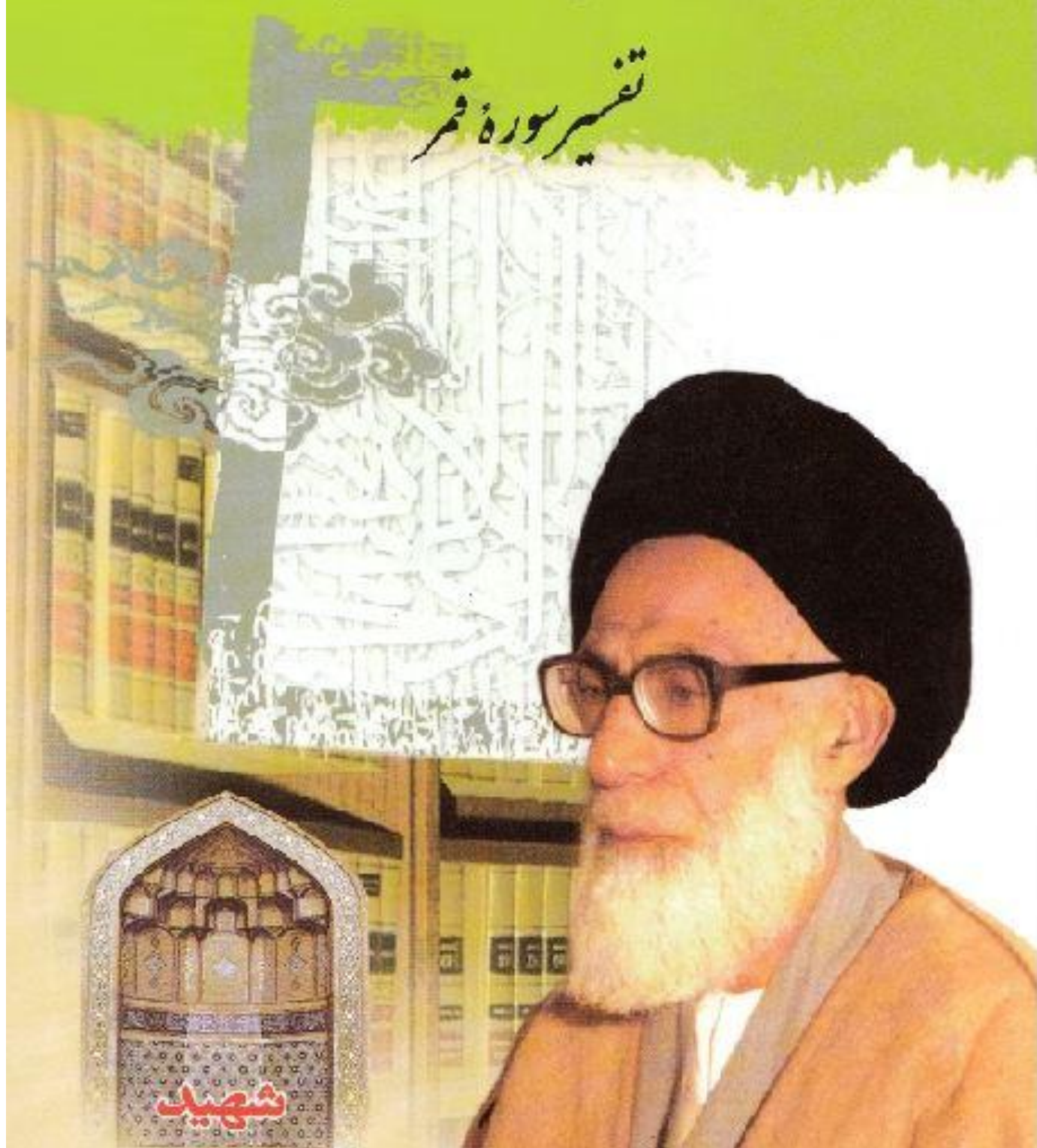
تعداد جلد: ۱

ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم

حقایق از قرآن

تفسیر سوره قمر



چند سال قبل، کتاب «معاد» از سلسله بحثهای اصول عقاید حضرت آیه الله آقای حاج سید عبدالحسین دستغیب رحمه الله منتشر و فوق العاده مورد توجه و استقبال واقع گردید به طوری که تا اقصی نقاط ایران از آن استفاده شد و علاوه توسط بعضی از علاقه مندان و فرهنگیان، به زبان انگلیسی ترجمه و به عنوان: «گفتار یک نفر از پیشوایان مذهبی درباره عقاید مذهب جعفری نسبت به روز جزا» به سیاحان و دانشمندان خارجی تقدیم گردید.

حقایق از قرآن، یا بقیه معاد

از آن جایی که علاقه به مادیات، در عصر حاضر، به طور چشمگیری شیوع یافته و تبلیغ و ترویج روحانیت و معنویت، امر ضروری و حیاتی برای جامعه است و باید حتی الامکان مردم را متوجه سرای آخرت و عقبات آن

**کرد، چاپ کتاب حاضر – که قسمتهایی از آن درباره
آخرت و در حقیقت ادامه کتاب معاد است – امری ضرور
می نمود.**

حقایقی از قرآن، ص: ۶

مطالب بسیار در الفاظ اندک

**با مراجعه به فهرست کتاب، متوجّه خواهید شد که چه
مقدار مطالب مهم در این حجم مختصر، گنجانیده شده
است. با مطالعه این کتاب در بخش نخستین، از فضیلت
آیه بسمله و در بخش دوّم از نزدیک بودن قیامت و از
معجزه شقّ القمر و تاریخچه مختصری از زحمات پیغمبر
مکرمّ اسلام و آزارهایی که توسط قریش به حضرتش
رسید، با خبر می شوید.**

در بخش سوّم، تاریخچه اقوام گذشته: قوم حضرت نوح، عاد، ثمود، لوط، فرعون و کیفیت هلاکت هر یک، به زبانی شیرین و ساده بیان شده است.

در بخش چهارم، سرگذشت گذشتگان عبرتی برای آیندگان و از تجمّع مشرکین بر علیه پیغمبر و جنگ بدر و خبر غیبی قرآن مجید درباره پیروزی مسلمین و تهدید مشرکین نسبت به روز قیامت و غیره را می‌خوانید.

در بخشهای بعد، عالم خلق و امر، قضا و قدر، تقدیر و تدبیر و لوح محفوظ و نامه اعمال را مطالعه می‌کنید و بالأخره در بخش آخر، از پرهیزگاران و بوستانهای بهشت «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ...»^۱ و جوار پروردگار عالم با خبر خواهید شد.

^۱ (۱) - قمر: ۵۵.

**اینک ملاحظه می‌فرمایید که این کتاب با حجم اندک
خود،**

(۱) - قمر: ۵۵.

حقایق از قرآن، ص: ۷

**مطالب چندین کتاب را در بر دارد و تا چه حد معلومات و
اطلاعات دینی افراد را تقویت و پر بارتر می‌کند.**

**ناگفته پیداست که چگونه این همه مطالب فشرده، با زبانی
ساده و رسا و عاری از هرگونه پیچیدگی و غلاظت برای
فهم عامه مردم بیان شده و همان بیانات شیرین و روان با
مختصر تصرفاتی به چاپ رسیده است.**

راستی که به مضمون «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛^۲ (ای پیامبر!) نعمت پروردگارت را یاد کن، باید ذکر نعمت نمود تا بر آن سپاسگزاری کرد.

و شکی نیست وجود فقیهی که از هوای نفس و حبّ ریاست و شهرت، رسته و در احکام آل محمد صلی الله علیه و آله مجتهدی مسلم و مغلوب هوای نفس هم نشده تا احکام دین را به میل خود تفسیر و تأویل نماید، از نعمات بزرگ الهی است.

عالمی وارسته و مجتهدی توانا

تمام کسانی که از نزدیک با حضرت آیة الله دستغیب آشنایی داشته‌اند، اعتراف می‌نمایند که ایشان نمونه عالم با عمل و فقیهی وارسته به تمام معناست و هرگز دیده

^۲ (۱) - ضحی: ۱۱.

نشده است که به علم خود ببالد، با این که اجتهاد معظم له
را مراجع بزرگ، تصدیق و تأیید

(۱) - ضحی: ۱۱.

حقایق از قرآن، ص: ۸

کرده‌اند و فضایی که از محضر درس ایشان استفاده
کرده‌اند، اذعان می‌نمایند که استنباط و بیان ایشان، کم
نظیر است.

علمای اعلام هم مراتب علم، زهد و تقوای ایشان را اذعان
دارند و بهترین گواه آن شب شنبه ۱۰ ربیع الثانی ۸۴
مطابق با ۲۲ / ۵ / ۴۳ پس از بازگشت معظم له به شیراز
بود که ایشان را با تجلیل فراوان به مسجد بردند و جمیع
آقایان علمای اعلام، آن شب مساجد خود را تعطیل و همه
به حضرت آیه الله دستغیب اقتدا نمودند. نماز جماعت آن

شب – که راستی کم نظیر و با شرکت دهها هزار نمازگزار
تشکیل شد – ارزش اتحاد و هماهنگی و همچنین تدریس
مرتب فقه، اصول، تفسیر قرآن و جلسات اخلاق وی،
اعتماد عمومی علما و مردم را به ایشان به اثبات رساند.

حقایق از قرآن، ص: ۹

بخش اوّل: فضیلت آیه بسمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

حقایق از قرآن، ص: ۱۰

بخش اوّل: فضیلت آیه بسمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

فضیلت آیه بسمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

عظیم‌ترین آیات قرآن مجید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
است که در باره‌اش فرموده‌اند: «نزدیکتر است به اسم اعظم از سیاهی چشم به آن»؛^۳ یعنی اگر شرایطش جمع باشد، اثری که برای اسم اعظم است، برای این آیه هم می‌باشد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر امری (حرکتی از حرکات و کاری از کارها) که با بسم الله الرحمن الرحیم شروع نشود، آخر ندارد».^۴

حسن عاقبت هر کاری، در صورتی است که شروعش به نام خدا باشد.

^۳ (۱) - قال الرضا عليه السلام انما اقرب الى اسم الله الاعظم من ناظر (العین) الى بياضها (لقالی الأخبار: ۳/ ۳۳۴).

^۴ (۲) - كل امر ذي بال لم يبدء بسم الله الرحمن الرحيم فهو ابتر (تفسير صافی: ۱/ ۵۲ با اندکی تفاوت).

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر چند شعری می خواهی

(۱) – قال الرضا عليه السلام انّها اقرب الى اسم الله الاعظم من ناظر (العين) الى بياضها (لئالی الأخبار: ۳ / ۳۳۴).

(۲) – كل امر ذي بال لم يبدء بسم الله الرحمن الرحيم فهو ابتر (تفسير صافی: ۱ / ۵۲ با اندکی تفاوت).

حقایقی از قرآن، ص: ۱۱

بخوانی بسم الله را ترک نکن.^۵

برخی از برکات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ – در کتاب لئالی الأخبار است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر فرمود:

^۵ (۱) – لاتدعها ولو فی شعر (لئالی الأخبار ۳ / ۳۴۳ – با اندکی تفاوت).

«برای کسی که هنگام غذا خوردن **بسم الله** را ترک نکند،
من ضامنم که آن غذا به او ضرر نرساند».

ابن کوا – که فردی منافق و درباطن از دشمنان علی علیه
السلام بود – گفت:

«من خودم دیشب اول غذا خوردن، **بسم الله** گفتم و آن
غذا حالم را بهم زد».

حضرت فرمود: «شاید شب گذشته یک رنگ غذا نخوردی،
اگر بخواهی غذا به تو ضرر نرسد، باید به هر رنگ غذا که
دست دراز می کنی، **بسم الله** بگویی».^۶

پس باید شخص، هر نوعی از خوراک را که می خواهد بر
دارد، نام خدا را ببرد.

۲ – باز در روایت دارد که شخصی به امام صادق علیه
السلام عرض می کند:

^۶ (۲) – فلعلك اكلت الوائاً فسميت على بعضها ولم تسم على بعض (لثالی الأخبار ۳ / ۳۳۹).

(۱) – لاتدعها ولو في شعر (لئالی الأخبار ۳ / ۳۴۳ – با اندکی تفاوت).

(۲) – فلعلک اکلک الواناً فسمیت علی بعضها ولم تسمّ علی بعض (لئالی الأخبار ۳ / ۳۳۹).

حقایقی از قرآن، ص: ۱۲

«من مکرر هنگام خوراک، **بسم الله** می گویم و بعد به من ضرر می زند».

حضرت فرمود: «شاید ابتدا **بسم الله** می گویی و در اثنای خوراک، صحبت می کنی، باید **بسم الله** را پس از حرف زدن، تکرار کنی تا اثرش باقی بماند».^۷

علاوه بر برکت بردن نام خدا، دیگر شیطان در غذا خوردن شرکت نمی کند، مانند هنگام مواقعه که حتماً باید

^۷ (۱) – اذا قطعت التسمية بالكلام ثم عدت الى الطعام تسمي؟ قلت: لا، قال قال: فمن ههنا يضرك (لئالی الأخبار: ۳ / ۳۳۹).

بسم الله ترک نشود؛ چون اصل مطلب؛ یعنی شرکت
شیطان در مال و اولاد فی الجمله مسلم و نص قرآن مجید
است.^۸

غرض، بزرگی این آیه مبارکه است و در جمیع حالات باید
مؤمنین این آیه شریفه ورد زبانشان باشد و در هیچ حالی
از حالات آن را ترک نکنند بلکه تهدیداتی هم بر ترک آن
رسیده است.

حضرت عسکری علیه السلام می فرماید: «خدای تعالی
بعضی از دوستان ما را به بلا مبتلا می فرماید به علت این
که **بسم الله** را ترک می کنند (تا ادب شوند)».^۹

دیگران چه بگویند و چه نگویند، کارشان ندارند، ولی
دوستان

^۸ (۲) i\... وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ... E\اسراء: ۶۴.

^۹ (۳) - ولربما ترك بعض شيعةنا في افتتاح أمره بسم الله الرحمن الرحيم فيمتحنه الله بمكره لينتبه على شكر الله والثناء عليه و... (لنالی الأخبار: ۳/ ۳۴۳).

(۱) – اذا قطعت التسمية بالكلام ثم عدت الى الطعام
تسمى؟ قلت: لا، قال قال: فمن ههنا يضرک (لئالی
الأخبار: ۳ / ۳۳۹).

(۲) – «... وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...» اسراء: ۶۴.

(۳) – ولربما ترك بعض شيعةنا في افتتاح أمره بسم الله
الرحمن الرحيم فيمتحنه الله بمكروه لينبّهه على شكر الله
والثناء عليه و... (لئالی الأخبار: ۳ / ۳۴۳).

حقایق از قرآن، ص: ۱۳

اهل بیت علیهم السلام را چون بیشتر دوست می دارند،
تنبیهشان می کنند تا بیشتر مواظب خودشان باشند و نام
خدا از زبانشان گم نشود و ابتدای هر کاری، عادتشان
شود که به نام خدا شروع کنند.

حکایت جالب علی علیه السلام و عبدالله بن یحیی

عبدالله بن یحیی بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده و نزد آن حضرت کرسی بود، حضرت او را امر فرمود که بر کرسی بنشیند. او نشست و کرسی واژگون شد و عبدالله افتاد و سرش شکست و خون از آن جاری شد!

امیر المؤمنین علیه السلام دستور داد آب آوردند و سرش را شست و فرمود: «نزدیک بیا»، پس دست مبارکش را بر محل زخم گذارد و آب دهان بر آن زده سرش را بست، در همان لحظه زخم خوب شد مثل این که اصلاً نبوده است، پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ای عبدالله! شکر خدای را که پروردگار متعال پاک شدن شیعیان ما از گناهانشان را در دنیا قرار داد به بلاهایی که به آنها می‌رسد تا این که طاعتشان سالم بماند و بر آن ثواب داده شود».

عبدالله گفت: «یا امیر المؤمنین! گناهی که سبب زمین خوردن من شد چه بود؟ مرا با آن آشنا فرما تا دیگر تکرار نکنم».

حضرت فرمود: «برای این که هنگام نشستن، گفتن **بسم الله** را ترک

حقایق از قرآن، ص: ۱۴

کردی^{۱۰}، پس عقوبتش به تو رسید برای ترک آنچه به آن خوانده شدی تا به سبب آن پاک شوی، آیا ندانستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا حدیث کرد از خدای تعالی که هر امر صاحب شأنی که در آن **بسم الله** ذکر نشود، آخر ندارد^{۱۱}.

محو شدن گناهان به خاطر گفتن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

^{۱۰} (۱) - نظر به این که در تفسیر سوره های قبل، آیه مبارکه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مفصلاً تفسیر و شأن نزول و برکات و آثار آن بیان شده بود، در این سوره به اختصار و فقط به ذکر بعض فضایل آن اکتفا شده است و متأسفانه نوشته های تفسیر بسم الله در سایر سوره ها به دست نیامد و گرنه این جا به چاپ می رسید.

^{۱۱} (۲) - فقال تركك حين جلست أن تقول: بسم الله الرحمن الرحيم فجعل ذلك لسهوك عما نديت اليه تمحصياً بما اصابك، اما علمت ان رسول الله صلى الله عليه و آله حدثني عن الله تعالى: كل امرئ بال لم يذكر فيه بسم الله فهو ابتر (تفسير الإمام الحسن العسكري: ۲۵ - با اندکی تفاوت).

در روایت دارد که: «فردای قیامت هنگامی که نامه عمل مؤمن را به دستش می‌دهند که بخواند، به عادتِ که در دنیا داشته هنگام خواندن چیزی، اوّل **بِسْمِ اللَّهِ** می‌گفت، می‌گوید: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، ناگاه جمیع گناهانش از صفحه اعمال پاک می‌شود و ندا می‌رسد: ای بنده ما! تو ما را به رحمانیت و رحیمیت خواندی، ما هم به رحمت خود با تو معامله کردیم».^{۱۲}

(۱) - نظر به این که در تفسیر سوره‌های قبل، آیه مبارکه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** مفصلاً تفسیر و شأن نزول و برکات و آثار آن بیان شده بود، در این سوره به اختصار و فقط به ذکر بعض فضایل آن اکتفا شده است و متأسفانه نوشته‌های تفسیر بسم الله در سایر سوره‌ها به دست نیامد و گرنه این جا به چاپ می‌رسید.

^{۱۲} (۳) - i\ «افترأ كتبك كفى بنفسك اليوم عليك حبيبنا» E\ اسراء: ۱۴.

(۲) – فقال تركك حين جلست أن تقول: بسم الله الرحمن الرحيم فعجل ذلك لسهوك عما نديت اليه تمحصياً بما اصابك، اما علمت ان رسول الله صلى الله عليه وآله حدثني عن الله تعالى: كل امرؤى بال لم يذكر فيه بسم الله فهو ابتر (تفسير الإمام الحسن العسكري: ۲۵ – با اندکی تفاوت).

(۳) – «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»
اسراء: ۱۴.

حقایق از قرآن، ص: ۱۵

خدا کند عادت ما شود تا هنگام مردن هم به نام خدا بمیریم. سر از قبر هم که بر می داریم بسم الله و الحمد لله گویان باشیم.^{۱۳}

نوشتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در کفن

^{۱۳} (۱) – الحمد لله الذي صدقنا وعده ان صلواتي ونسكی ومغیای ومماتی لله رب العالمین.

بزرگی، هنگامی که می‌خواست بمیرد، نوشت: **بِسْمِ اللَّهِ**
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و وصیت کرد که این را در کفتم بگذارید
تا بگویم پروردگارا! نخستین جمله‌ای که در کتاب تو است
و اولین آیه و عنوان هر سوره‌ای، **بِسْمِ اللَّهِ** است.
پروردگارا! بامن به این آیه معامله کن، یعنی به صفت
رحیمیت و به رحمت واسعه‌ات.^{۱۴}

(۱) – الحمد لله الذي صدقنا وعده ان صلواتي ونسكي
ومحياتي ومماتي لله رب العالمين.

(۲) – لئالي الأخبار: ۳ / ۳۳۷.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۷

بخش دوم: نزدیک بودن قیامت و انشاق قمر

^{۱۴} (۲) – لئالی الأخبار: ۳ / ۳۳۷.

حقایق از قرآن، ص: ۱۸

بخش دوم: نزدیک بودن قیامت و انشقاق قمر

نزدیک بودن قیامت و انشقاق قمر

«اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ».^{۱۵}

از نامهای قیامت که خداوند در جاهای متعدد قرآن مجید یاد فرموده «الساعة» است. «اقتراب» هم به معنای نزدیک آمدن می باشد، پس «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ»؛ یعنی قیامت نزدیک شد.

^{۱۵} (۱) - قمر: ۱.

حالا ببینیم وجه تسمیه و نامیدن «قیامت» به «ساعت» چیست؟

۱- «ساعت» به معنای یک جزء از اجزای زمان می‌باشد و چون قیامت در آخرین ساعت از ساعتهای دنیا واقع می‌شود «ساعت» نامیده شده.

۲- وجه دیگر؛ بعض محققین گفته‌اند قیامت را از این جهت ساعت گویند که به سوی آن سعی می‌شود؛ یعنی همه مردم بالفطره به سوی قیامت سعی کننده‌اند هر چند خودشان از این حرکت خود غافل‌اند و خلاصه انسان نَفَس نَفَس، به قیامت نزدیک می‌شود.

(۱) - قمر: ۱.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۹

۳- وجه دیگر این است که ساعتها فرق نمی‌کند اما چون در قیامت امور عجیبی اتفاق می‌افتد، از آن جمله جهنم با یک صد هزار مهار از یک طرف شعله می‌کشد، مردم با منظره‌های عجیب و غریب از یک طرف به چشم می‌خورند و خلاصه در زمان کوتاهی امور عظیمه واقع می‌شود که از آن به «ساعت» تعبیر شده است.

۴- وجه دیگر شاید اشاره به سرعت حساب در روز قیامت است. خداوند سریع الحساب است. حساب اولین و آخرین برایش هیچ معطلی ندارد و صریح روایت است. مقداری که برای حساب مؤمن طول می‌کشد، فاصله میان نماز ظهر و عصر است، این مقدار چقدر کم است. در موقف حساب هم مؤمن این مقدار معطل می‌گردد بلکه این مقدار هم لازم نیست، جلو مؤمن لوحی است که تمام اعمالش از

کوچک و بزرگ، عبادت و معصیت نمایان است که به یک لحظه متوجه می‌گردد.^{۱۶}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی که شخص، گناه خودش را می‌بیند، از شدت حزن و اندوه، چرک و خون می‌گرید».

خودش می‌بیند و لازم نیست به او بگویند چه کرده‌ای و باید خودش بخواند.^{۱۷}

(۱) - «... لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا...» **کَهِف:** ۴۹.

(۲) - «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» **اسراء:** ۱۴.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۰

^{۱۶} (۱) - «... لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا...» E\کَهِف: ۴۹.

^{۱۷} (۲) - «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» E\اسراء: ۱۴.

آن عالم غیر از این جاست؛ در این دنیا اگر دیروز کار خبطی کرده باشد، ممکن است امروز فراموش نماید و بعد هم به طور کلی یادش برود اما در قیامت این طور نیست، از اوّل عمر تا آخر، کلی و جزئی را با هم متذکر است.^{۱۸} عالم عجیبی است. ظهور اسم «سریع الحساب» در آن جاست.

در روز قیامت است که حساب اوّلین و آخرین از افراد جن و بشر حاضر و آماده است، هر کس هر عملی کرده خداوند در یک ساعت حاضر می فرماید (یعنی زمان کوتاهی) بدین مناسبت قیامت را «ساعت» گفته اند.

حکمت و فلسفه توقّف طولانی انسان در موقف حساب

^{۱۸} (۱) - «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» E\ کهف: ۴۹.

**البتّه عدّه‌ای را در قیامت در موقف حساب معطل می‌کنند؛
یعنی در پنجاه موقف و هر موقعی هزار سال لکن نه برای
این که خداوند که محاسب است از سرعت حساب ناتوانست
بلکه برای این است که اگر این شخص اهل نجات است،
شکجه ببیند و از گناهان پاک گردد و اگر اهل نجات
نیست، بیشتر معذب شود و خودش یک نوع عقوبت است.
بعضی از اهل ایمان در همین دنیا گناهانشان پاک
می‌گردد به**

(۱) - «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» کهف: ۴۹.

حقایق از قرآن، ص: ۲۱

**واسطه سختی مرض، یا سختی جان کندن، یا پس از مرگ
به فشار قبر و عذاب برزخ، آنگاه در قیامت معطلی
ندارند، امّا اگر خدای نکرده در برزخ هم به واسطه**

زیادی گناه پاک نشد، در مواقع قیامت پیش از دخول در جهنم، او را پاک می‌کنند که از آن جمله معطلی در موقف حساب است و اگر گناهش خیلی زیاد باشد، به عذاب دوزخ گرفتار می‌شود و پس از پاک شدن، خارج می‌گردد.

غفلت انسان نسبت به قیامت

قیامت که مسلماً خواهد آمد، آنچه مهم است و در قرآن مجید مکرر تذکر فرموده و مؤمنین باید متذکر باشند، نزدیکی آن است. این همه گناهی که خلق مرتکب می‌شوند، در اثر غفلت از این موضوع است، چون قیامت را خیلی دور می‌بینند^{۱۹}، یا خدای نکرده اصلاً منکر می‌شوند و این کفر از دهانشان بیرون می‌آید که «چه کسی از آن عالم آمده و خبر آورده است؟!»، دیگر شعورش نمی‌رسد مگر انبیا نیامدند؟ آیا پیغمبر خدا به جمیع عوالم محیط نبوده؟ و از جریانات قیامت خبر نداده

^{۱۹} (۱) «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا» وَتَرَاهُ قَرِيبًا E\ معارج: ۶-۷.

است؟ از همه گذشته مگر خدای تعالی مکرر در مکرر از
احوال قیامت در قرآن خبر نداده است؟

در آخر سوره نجم فرمود: «قیامت نزدیک شد» این جا هم
می فرماید: «قیامت نزدیک شد». در اوّل سوره انبیا هم
فرمود: «نزدیک

(۱) - «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَنَرَاهُ قَرِيبًا» معارج: ۶ - ۷.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۲

شد برای مردمان حسابشان در حالی که ایشان در بی خبری
هستند».^{۲۰}

لزوم انجام کارهای نیکو و سخنان پسندیده

جمله‌ای از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج
البلاغه است که می فرماید:

^{۲۰} (۱) - «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَنَرَاهُ قَرِيبًا» E\ انبیاء: ۱.

«کاری که می‌خواهی بکنی، حرفی که می‌خواهی بزنی، باید چنان باشد که فردا بتوانی آن را بخوانی.»

آیا می‌توانی فردا بخوانی که در فلان روز، فحش دادم، در فلان روز، فلان کار زشت را کردم؟ پس اگر نمی‌توانی، چرا از هم اکنون در فکر نیستی؟

یکی از صالحین به فرزند خود گفت: «مرا به تو حاجتی است.

پسر گفت: هر چه بفرمایی اطاعت می‌کنم. پدر گفت: شب که به منزل می‌آیی هر چه از هنگام خارج شدن از منزل گفته‌ای و هر چه کرده‌ای برای من نقل کن، پسر قبول کرد. شب که آمد شروع به نقل کرد تا رسید به حرفهای زشتی که زده بود و کارهای ناروایی که انجام داده بود، از پدر خجالت کشید که آنها را بگوید، دست پدر را بوسید و گریه کرد و گفت: ای پدر! از این حاجت بگذر و جز آن

هر چه بفرمایی اطاعت می‌کنم؛ زیرا از تو خجالت می‌کشم. پدر فرمود: ای پسر من! بنده ضعیف و عاجز، از من خجالت می‌کشی ولی فردا در محضر ربّ

(۱) - «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ»

انبیاء: ۱.

حقایق از قرآن، ص: ۲۳

العالمین چه خواهی کرد؟». این موعظه سبب توبه پسر گردید.

کوتاه بودن عمر دنیا

یکی از شرایط برپا شدن قیامت، «بعثت حضرت خاتم الانبیاء است». محمد صلی الله علیه و آله که مبعوث شد، دیگر آخرالزمان است و چیزی از عمر دنیا باقی نمانده است.

خود پیغمبر – بنا به روایتی – فرمود: «خداوند عمر دنیا را کوتاه فرموده (البته نسبت به روز قیامت که پنجاه هزار سال است)».^{۲۱}

آنگاه فرمود: «از این قلیل نمانده است مگر قلیلی».^{۲۲}

پس انسان باید دست و پای خود را جمع کند که مبادا قیامت ناگهانی او را در یابد، چنانچه در روایت است که: «در بازار، مشتری جنس را گرفته و هنوز پول نداده که قیامت برپا می شود».

در سوره یس هم خداوند به این موضوع اشاره می فرماید:

«هنگام برپا شدن قیامت، دیگر به وصیت کردن نمی رسند و نمی توانند به خانه و اهل خود برگردند».^{۲۳}

نمونه اش را در هر زمانی زیاد مشاهده می کنید. شخص به

^{۲۱} (۱) - «... كَانَ وَمُقَدَّارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» E\ معارج: ۴.

^{۲۲} (۲) - «ان الله جعل الدنيا قليلا فاما بقى منها قليل ومن ثل ما بقى مثل التعب اى الغدير شرب صفوه وبقى كدره» المستدرک ۴: ۳۲۰ - با کمی تفاوت).

^{۲۳} (۳) - «i\» فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ» E\ یس: ۵۰.

(۱) - «... کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» معارج: ۴.

(۲) - ان الله جعل الدنيا كلها قليلا فما بقي منها قليل من قليل ومثل ما بقي مثل الثعبان الغدير شرب صفوه وبقي كدره (المستدرک ۴: ۳۲۰ - با کمی تفاوت).

(۳) - «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَهُ وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ» یس: ۵۰.

حقایق از قرآن، ص: ۲۴

بازار می‌رود و دیگر بر نمی‌گردد. به اداره یا حمام می‌رود و دیگر مراجعت نمی‌کند.

سخن حکیمانه مالک دینار به فرزندش

دختر مالک دینار به پدرش گفت: «تو را چه می‌شود که شبها تا می‌خوابی ناگهان از خواب جستن می‌کنی؟».

گفت: «پدرت می‌ترسد که در خواب باشد و بلایی بیاید».
چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: «آیا اهل قریه‌ها در
امانند که شب در حالی که خوابند، بلای ما بیاید؟ زلزله یا
صاعقه بیاید و همه را هلاک کند، یا این که قیامت برپا
گردد».^{۲۴}

مرگ، قیامت صغری

«ساعت» در آیات قرآن مجید به «ساعت مرگ» تفسیر
شده است؛ چنانچه از «ساعت مردن»، به «قیامت صغری»
تعبیر گردیده است؛ زیرا مرگ، طلوعه قیامت و تمام شدن
دار عمل و رسیدن به اوّل عالم جزاء است و آنچه از
اوصاف قیامت کبری ذکر گردیده، نمونه‌اش در ساعت
مرگ ظاهر است؛ مثلاً روز قیامت زلزله شدیدی دارد به
قسمی که زن بچه شیرده از بچه‌اش بی‌خبر می‌گردد و زن

^{۲۴} (۱) - «أَتَأْمِنُ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا نَيِّبًا وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» E\ اعراف: ۹۷.

(۱) - «أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْأَرْضِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَّتًا وَهُمْ نَائِمُونَ»
اعراف: ۹۷.

حقایق از قرآن، ص: ۲۵

آبستن بچه می اندازد^{۲۵}، هنگام مرگ هم بدن چنان به لرزه می افتد که جان از آن خارج می گردد.

قیامت، روزی است که ستاره ها مکدر و گرفته می شود^{۲۶}، هنگام مرگ هم ستاره های حواس گرفته می شود؛ این چشم و گوش به منزله ستاره است، وقتی می آید که چشم باز است ولی نمی بیند، گوش باز است ولی نمی شنود. قیامت روزی است که آفتاب می گیرد و نورش از بین می رود.

^{۲۵} (۱) - حج: ۱ - ۲.

^{۲۶} (۲) - «... إِذَا الشُّجُومُ انْكَدَرَتْ» E\ تکویر: ۲.

**هنگام مرگ هم آفتاب قلب غروب کرده فروغش گرفته
می‌شود و دیگر حرکتی ندارد.**

**در طبّ جدید می‌گویند: قلب به قدری قوی است که اگر
قویترین افراد آن را محکم بگیرد، باز هم ضربان و تپش
دارد و به حرکت خود ادامه می‌دهد لکن ساعت مرگ مانند
آفتاب روز قیامت، از کار می‌افتد.**

**قیامت روزی است که کوهها ریزه ریزه می‌گردد. ۲۷ هنگام
مرگ هم در استخوانهای به آن محکمی و سختی، آثار
رخوت و سستی نمایان می‌گردد، بعد هم طولی نمی‌کشد
که ریزه ریزه شده مشت خاکی شده و جزء زمین
می‌شود. ۲۸**

**پس حالا تا می‌توانید از این اعضا استفاده نمایید، با برپا
خاستن**

^{۲۷} (۳) - «... يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» E\ طه: ۱۰۵.

^{۲۸} (۴) - پس که در این خاک ممزق شده صورت خوبان عدم المثال

لو كشف التربة عن وجههم لم تر الا كدقيق الهلال

(۱) - حج: ۱ - ۲.

(۲) - «... إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» تکویر: ۲.

(۳) - «... يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا»

طه: ۱۰۵.

(۴) - بس که در این خاک ممزق شده صورت خوبان

عَدِيمُ الْمَثَالِ

لو کشف التربة عن وجههم لم تر الا كدقيق الهلال

حقایقی از قرآن، ص: ۲۶

در شب و رکوع و سجود طولانی، غنیمت برگیرید؛ چرا که
به زودی دیگر کاری از این بدن ساخته نیست.

چند سخن ماندگار از رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «چشم روی هم نمی گزارم که امید باز کردنش را داشته باشم».

۲- به ابوذر فرمود: «صبح که می کنی به امید این مباش که شب نمایی».

۳- در بحار الأنوار است که انس بن مالک گفت: «روزی در مسجد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روی منبر بود که عربی بدوی و بیابانی وارد شد و عرض کرد: یا محمد صلی الله علیه و آله! قیامت کی برپا می شود؟

حضرت فرمود: برای قیامت چه کرده ای؟ (قیامت بالأخره می آید لکن عملت چیست؟) اعرابی گفت: من برای فردای قیامت نه نماز زیادی دارم و نه روزه زیادی تنها تو را دوست می دارم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مرد با آنچه دوست می دارد، محشور می شود».

هر کس هر چه و هر کس را دوست داشت، با صورت
مثالیه‌اش همراه است. راستی جای خوشوقتی است که
مهر آل محمد در دلهای ما جایگزین شده و امیدواریم که
آن را با خود ببریم.

منظورم از این صحبت، زیاد شدن «رجا» است؛ یعنی در
عین حالی که باید از عقبات بعد ترسید، همچنین به لطف
خدا و محبت اهل بیت علیهم السلام نیز باید امیدوار بود.

حقایق از قرآن، ص: ۲۷

شق القمر، نشانه‌ای از قیامت

از جمله نشانه‌های نزدیکی قیامت بعثت حضرت خاتم
الأنبیاء صلی الله علیه و آله است که ذکر شد و دیگر از
نشانه‌ها، منشق شدن ماه است که به دست پیغمبر صلی الله
علیه و آله واقع گردید.

«...وَأَنشَقَّ الْقَمَرُ»^{۲۹} یعنی ماه پاره شد. این آیه به آن معجزه مشهور و مسلمی صراحت دارد که شیعه و سنی در آن اتفاق داشته و از متواترات است.

مناسب است که اوّل کیفیت وقوع این معجزه ذکر شود و بعد ردّ پاره‌ای از شبهات.

حاصل آنچه را که جمهور محدّثین و مفسّرین ذکر فرموده‌اند این است که:

روزی ابوجهل همراه یک نفر یهودی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و شروع به جسارت کرد که تو تا کی دست از دعویت بر نمی‌داری؟

تاکی به بتهای ما بد می‌گویی؟! اگر آنچه را که از تو می‌خواهیم نیاوری، تو را خواهیم کشت.

^{۲۹} (۱) - قمر: ۱.

**رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه بخواهید
برایتان می آورم.**

**ابو جهل با یهودی مشورت کرد که از او چه بخواهیم؟
یهودی گفت: آنچه را که در زمین بخواهی ممکن است
سحر باشد ولی تصرف در علویات از حدّ سحر بیرون است،
این بود که ابو جهل**

(۱) - قمر: ۱.

حقایق از قرآن، ص: ۲۸

**عرض کرد: یا محمد! اگر ماه را دو نیم کردی با تو بیعت
می کنیم و ایمان می آوریم.**

**رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان پیمان گرفت
حتّی در بعض روایات دیگر است که سران دیگر عرب هم**

عهد کردند اگر چنین معجزه‌ای آورد، آنها هم ایمان بیاورند. چهارده نفر از بزرگان قریش متعهد شدند.

در این هنگام جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: خداوند می‌فرماید ما جمیع افلاک را تحت اراده تو قرار داده‌ایم به ایشان وعده بده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم شب چهارده را – که قرص ماه تمام است – با ایشان وعده گذاشت.

پاسی از شب گذشته بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله همراه با ابوجهل و سایر مشرکین بر کوه ابوقیس ایستاده بودند. پس از این که دوباره پیمان را تکرار فرمود و از ایشان مجدداً عهد گرفت که اگر ماه دومین شد ایمان بیاورند، با انگشت مبارک به ماه اشاره فرمود و آن را دومین کرد.

**آنچه در روایت است این است که یک قسمت ماه بر جای
خود بود و نصف دیگر دور شده فاصله گرفت و راجع به
فاصله این دو قسمت ماه ابن مسعود می گوید: به خدا
سوگند! کوه حرا را میان دو قسمت ماه دیدم.**

**در پاره‌ای از روایات است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
به ایشان فرمود:**

آیا می بینید؟

گفتند: یا محمد! بگو دوباره برگردد.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۹

**حضرت اشاره فرمود آن قسمتی که جدا شده بود برگشت
و متصل گردید، آنگاه فرمود: شاهد بودید که ماه دو نیم
شد، پس حالا ایمان بیاورید.**

آن یهودی که این معجزه را پیشنهاد کرده بود، فوراً ایمان آورد اما ابوجهل و سایر مشرکین ایمان نیاوردند.

مکرّر تذکر داده شده که اگر یک نفر خوابش برده، با صدایی، یا حرکتی بیدار می‌شود، اما یک نفر که خودش را به خواب زده است و بنا ندارد بلند شود، هر چه صدایش بزنند، ده‌ها در گوشش بکوبند باز هم فایده ندارد.

ابوجهل و سایر مشرکین بنایشان بر کشمکش و ایمان نیاوردن بود لذا به جای این که ایمان بیاورند، گفتند: یا محمد! شاید به چشم ما سحر شده است، صبر کن از آنهایی که بیرون مکه و در سفرند بپرسیم، اگر آنان هم دیده‌اند ایمان می‌آوریم.

البته همان‌طور که گفته شد، این هم بهانه بود و ایمان نیاوردند.

خلاصه معجزه «شق القمر» از متواترات بین مسلمین و به علاوه نصّ قرآن مجید است.

این خلاصه‌ای از جریان وقوع معجزه شقّ القمر بود.

سخنی ضعیف از ناسخ التواریخ

آنچه را که بعضی ذکر کرده‌اند و ظاهراً این حرف مختص به صاحب ناسخ التواریخ است؛ یعنی در جای دیگر بنده

حقایقی از قرآن، ص: ۳۰

ندیده‌ام. وی می‌نویسد:

«ماه دونیم شد و دو قسمتش به زمین آمد و در گریبان پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و از آستین آن حضرت بیرون آمد».

این حرف اصلاً در احادیث و اخبار نرسیده و آنچه را که دیده و جویا شده‌ام از این مطلب در کتب معتبره

**ندیده‌ام. عمده اخبار شقّ القمر در بحارالأنوار است و
برای نمونه یک روایت ضعیفی هم در این باره ذکر نشده
است.**

**آنچه از معجزه شقّ القمر در اخبار شیعه و سنی آمده
است همان است که ذکر شد؛ یعنی قدر مسلم آن است که
ماه دو نیم شد؛ نیمی بر جای خود قرار گرفت و نیم دیگر
از آن دور شد.**

سخنی از فخر الاسلام

مرحوم فخر الاسلام در بیان الحق می‌نویسد:

**«در تفسیر خازن از جبیر بن مطعم نقل کرده که در عهد
پیغمبر صلی الله علیه و آله ماه به دو نیم شد، پس جماعت
قریش گفتند: محمدّ چشم ما را سحر کرد. بعضی از ایشان
گفتند: اگر محمدّ صلی الله علیه و آله چشم شما را سحر
کرد، چشم همه مردمان را نمی‌تواند سحر کند».**

این حدیث را ترمذی اخراج کرده و غیر او بر آن افزوده
که کفار قریش مسافرین را استقبال می کردند و از حال
ماه در آن شب جويا می شدند، آنها هم می گفتند ماه را
در آن شب شکافته دیدیم ولی کفار قریش ایشان را
تکذیب می کردند.

حقایق از قرآن، ص: ۳۱

برخی از فرضیات و حدسیات بی اساس فلاسفه قدیم

مهمترین شبهه‌ای که به نظر خودشان وارد کرده‌اند، شبهه
فلاسفه قدیم است که می گویند: «خرق و التیام یعنی پاره
شدن و چسبیدن در افلاک محال است».

فلاسفه قدیم می گفتند: «علویات، اجسام پاکی هستند که
پاره و بسته نمی شوند». این حرف را حکیمان یونان
می زدند و افلاکی هم به خیال خود درست کرده بودند
مانند: فلک ماه، فلک خورشید، مقعر و محدب و دلیل و

برهانی هم بر این موضوع نداشتند و تمام، صرف فرض و حدس بود.

در هیئت جدید ثابت شده که آفتاب، ماه و سایر ستارگان از حیث ماده ترکیبی با زمین یکی هستند بلکه می گویند ماه از زمین جدا شده است؛ بنابر این، قابل خرق و التیام است؛ یعنی می شود پاره و شکافته گردد.

به علاوه، در مقابل قدرت بی پایان پروردگار عالم، موضوع خرق و التیام چیزی نیست که القای شبهه کند.

شبهه نصارا پیرامون مسأله شق القمر

شبهه دیگری که شده منسوب به نصارا است. در کتبی که نوشته اند، در آنها بر ضد اسلام تبلیغ کرده اند، خصوصاً کتاب «میزان الحق» در مورد شق القمر می نویسد:

حقایق از قرآن، ص: ۳۲

«اگر ماه دونیم شده بود باید تمام مردم دنیا آن را دیده باشند؛ باید تمام مردم اروپا، چین، هند و غیره همه ببینند و ثبت نمایند در حالی که غیر از تواریخ اسلامی، جای دیگری ثبت نشده است!».

پاسخهایی چند به شبهات نصارا

اینک به بعضی از جوابهایی که به آن داده شده، اشاره می‌گردد:

۱- کروی بودن شکل زمین

زمین به شکل کره است و ممالک و شهرها به یک افق نیستند.

اینک که این جا یک ساعت از شب می‌گذرد، جاهایی است که شش ساعت از شب گذشته و جاهایی هم هست که اوّل، یا وسط، یا آخر روز می‌باشد؛ بنابر این، فقط قسمت

کوچکی از کره زمین می‌توانستند در آن ساعت ماه را مشاهده نمایند.

۲- عدم وجود مانع سماوی

شهرها هم از لحاظ صافی و ابری بودن هوا مختلف است، در همان شب لیله البدر که ماه به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله دو نیم شد، چه شهرهای نزدیک و هم افقی که ابری بوده و ماه در آن جا اصلاً قابل رؤیت نبوده، یا در اثر مه و غبار هوا تاریک بوده است، پس این حرف که «اگر شق القمر شده بود، باید تمام شهرها آن را دیده باشند» کاملاً بی ربط است.

حقایق از قرآن، ص: ۳۳

گوینده این حرف یا از موضوع کرویّت زمین و اختلاف طول و عرض جغرافیایی شهرها و اختلاف ساعات و افق کاملاً بی خبر و سطحی است و از این مطالب اصلاً بویی

نبرده، یا این که از روی عناد و لجاج حرفی می‌زند تا
عده‌ای عوام را گمراه سازد با این که خودش به درست
بودن آن اعتقاد دارد.

۳- مورد توجه نبودن حوادث سماوی

حوادثی که در بالا اتفاق می‌افتد، آن هم در شب، کمتر
مردم متوجه می‌شوند و بهترین نمونه آن این است که شما
در مدت عمر خود برایتان اتفاق افتاده است که در شب،
ماه گرفته و شما نفهمیده‌اید حتی ممکن است که تمام
قرص ماه بگیرد و شما نفهمید، اغلب هم که بیشتر مردم
خوابند، خصوصاً اگر زمستان باشد که هر کسی در
گوشه‌ای خزیده است، به علاوه شق القمر ناگهانی اتفاق
افتاد که قانداً کسی خبر نمی‌شود مگر سابقه قبلی داشته
باشد، یا این که یک مرتبه بالای سرش را بنگرد؛ چنانچه
نسبت به ماه گرفتگی هم همین است مثلاً در تقویم خوانده

که امشب در فلان ساعت ماه می‌گیرد، یا ناگهانی بالای سرش را می‌نگرد و ماه را گرفته می‌بیند، پس این نادانی که می‌نویسد: «اگر شق القمر شده بود، باید همه ببینند و ثبت نمایند» حرف معقولی نیست. شما مکرر دیده‌اید که ستاره‌ای در آسمان به سرعت حرکت می‌کند، فردا از هر کس می‌پرسید، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، ممکن است در شهر سیصد هزار نفری شیراز،

حقایق از قرآن، ص: ۳۴

فقط شما یک نفر دیده باشید، پس ندیدن دیگران، دلیل بر نبودن (و واقعیت نداشتن) قضیه نیست.

۴- عناد و عداوت دشمنان اسلام

از همه اینها گذشته، مسیحیان و سایر فرقه‌هایی که در آن زمان بودند، همه در صدد از بین بردن و محو اسلام و مسلمین بوده و هستند، اگر هم بر فرض (قضیه شق القمر)

دیده یا فهمیده بودند، هرگز آن را نمی نوشتند، اینها می خواهند تیشه به ریشه اسلام بزنند و آن را از بین ببرند، آیا معجزه شق القمر را که ترویج و دلیل بر حقانیت اسلام است را ثبت می کنند؟ (هرگز).

۵- دلیل نقضی (رؤیت شق القمر در هند)

مرحوم فخر الاسلام می نویسد: «در یکی از شهرهای هند به نام میلیابارد- که دارای سلطان مجوسی بوده است- خودش و عده های در لیلۃ البدر، شق القمر را مشاهده می کنند و خود سلطان عده های را به اطراف می فرستد تا تحقیق نمایند، پس از این که مسلم شد که پیغمبر عربی در مکه معظمه برای اثبات دعوی خود این معجزه را کرده، سلطان و افراد آن شهر، مسلمان می شوند بلکه می نویسند که در آن جا مسجدی به نام شق القمر بنا کردند».^{۳۰}

^{۳۰} (۱) - انیس الاعلام: ۱۰۹.

حقایقی از قرآن، ص: ۳۵

۶- کافی بودن اخبار مخبر صادق

از همه اینها گذشته، پس از ایمان به قرآن مجید و این که موضوع شق القمر در آن ذکر شده است، دیگر به هیچ وجه ما به چیز دیگری احتیاج نداریم و فرمایش خداوند برای ما علم و یقین می آورد: **رَبَّنَا آمَنَّا وَصَدَقْنَا بِمَا انزَلْتَ.**

صدق و کذب آمدن ماه به زمین

موضوعی که تذکرش لازم است این است که نخست از ظاهر بعضی از روایات استفاده می شود که در لیلۃ البدر ماه به زمین آمد، اما پس از دقت و تأمل واضح می شود که معنای مجازی آن اراده شده و آمدن ماه به زمین اصلاً در بین نبوده است؛ مثلاً روایتی در مجمع البیان ذکر

می‌کند از آن جمله از جبیر بن مطعم که گوید: «دیدم به
امر رسول خدا صلی الله علیه و آله ماه دونیم شد: **علی**
هذا الجبل وهذا الجبل^{۳۱} روی این کوه و آن کوه که به
احتمال قوی، منظور کوه صفا و مروه بوده است».

ظاهر این عبارت یعنی یک قسمت ماه روی این کوه و
قسمت دیگری روی آن این است که ماه به زمین آمده و
دو قسمتش روی دو کوه قرار گرفته است؛ اما منظور این
نیست بلکه مراد جهت و سمتی است که ماه می‌باشد مثل
این که شخصی در مسجد الحرام ایستاده است و شق القمر
را می‌بیند، بگوید: «قسمتی سمت

(۱) - تفسیر مجمع البیان: ۹ / ۱۸۶.

حقایقی از قرآن، ص: ۳۶

^{۳۱} (۱) - تفسیر مجمع البیان: ۹ / ۱۸۶.

صفا و قسمتی سمت مروه است».

مثلاً اگر شما در شیراز دو نیم شدن ماه را دیده بودید مثلاً این طور می گفتید: «نصفش روی کوه قبله و نصفش روی کوه بمو» و منظورتان از روی کوه، سمت و جهت مشاهده ماه است که این طور حس نموده اید.

و همین معنای مجازی هم از روایت حضرت صادق علیه السلام استفاده می شود که می فرماید: «یک قسمتش در صفا و قسمت دیگرش در مشعر الحرام»؛ یعنی به حسب حس این طور مشاهده می شده است.

یا مثلاً وقتی شما رؤیت هلال کردید بعداً که خصوصیاتش را ذکر می کنید می گوید روی فلان کوه بود.

این موضوع را که اهمیّت می دهم و زیاد تکرار می کنم برای این است که مبادا برای بعضی شبهه‌ای ایجاد شود و

به واسطه دیدن یا شنیدن فلان روایت و نفهمیدن مراد، در شک بیفتند.

شق القمر و نزدیک بودن قیامت

این جا نکته‌ای در جمع بین «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»^{۳۲} است که می‌فرماید: «قیامت نزدیک شد و ماه دو نیم گردید».

وجه مناسبتش دو جهت است؛ یکی این که در کتابهای پیامبران گذشته خداوند راجع به قیامت خبر داده بود که قبل از برپا شدن

(۱) - قمر: ۱.

حقایقی از قرآن، ص: ۳۷

^{۳۲} (۱) - قمر: ۱.

قیامت، محمد عربی صلی الله علیه و آله ظاهر می‌گردد و از معجزات او «شق القمر» است، بنابر این، مثل این است که شق القمر از نشانه‌های نزدیک بودن قیامت است.^{۳۳} وجه دیگری هم امام فخر رازی متذکر شده است. وی می‌گوید:

«از نشانه‌های قیامت که خدای تعالی در کتابهای آسمانی خبر داده است، بهم خوردن کواکب و اوضاع افلاک است. پیش از قیامت دنیای مخصوص بهم می‌خورد. طبیعی و دهریین القای شبهه می‌کردند و می‌گفتند: این کرات به هیچ وجه هرگز منهدم نمی‌گردند؛ چون اجسام لطیفی‌اند که قابل خرق و التیام نیستند؛ یعنی به اصطلاح، قدیم و ازلی می‌باشند پس قیامتی نیست؛ چون اینها بهم نمی‌خورند! خدای تعالی می‌فرماید: **قیامت نزدیک شد و ماه منشق گردید** بالاترین دلیل برای ردّ این اشخاص، شقّ

^{۳۳} (۱) - الا ان الساعة قریب.

القمر است. وقوع انشقاق و پارگی در کره ماه بزرگترین دلیل برای باطل کردن این حرف است. ببینید ماه دو نیم شد، پس قیامت نزدیک است، مگر نه ماه شکافت و از علایم قیامت خرق کواکب و از آن جمله ماه است.»

ظهور علایم قیامت

در قرآن مجید می‌فرماید: «انتظار نمی‌کشند منافقین مگر قیامت

(۱) – الا ان الساعة قریب.

حقایق از قرآن، ص: ۳۸

را که ناگهان ایشان را برسد، پس هر آینه نشانه‌های آن هویدا شد؛^{۳۴} چون بعث پیغمبر آخر الزمان، انشقاق قمر و غیره.

^{۳۴} (۱) «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» E\ محمد: ۱۸.

پس بنا به فرمایش خداوند، شرطهای قیامت؛ یعنی چیزهایی که نشانه نزدیک بودن آن است حاصل شده است.

در تفسیر بیضاوی^{۳۵}، تفسیر کبیر فخر رازی^{۳۶}، کتاب جلالین^{۳۷} و ملخص منهج هم ذکر کرده‌اند که شرایط نزدیک بودن قیامت که خداوند می‌فرماید، محقق شده که بعثت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و شق القمر است.^{۳۸}

ایمان نیاوردن معاندان

«وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ»^{۳۹}.

^{۳۵} (۲) - لانه قد ظهر أماراتها كمبعث النبي صلى الله عليه و آله وانشقاق القمر (تفسیر بیضاوی: ۵ / ۱۲۲).

^{۳۶} (۳) - والاشراط العلامات قال المفسترون هي مثل انشقاق القمر ورسالة محمد صلى الله عليه و آله (تفسیر کبیر: ۲۸ / ۶۰).

^{۳۷} (۴) - علاماتها: منها بعثة النبي صلى الله عليه و آله وانشقاق القمر (تفسیر الجلالین: ۶۷۳).

^{۳۸} (۵) - برای شرح بیشتر به کتاب انیس الاعلام رجوع شود.

^{۳۹} (۶) - قمر: ۲.

معجزه شق القمر را خواستند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم بر ایشان آورد، اما واسفا که هر چه آیات معجزات را می دیدند، می گفتند:

اینها سحر است!

(۱) - «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» محمد: ۱۸.

(۲) - لانه قد ظهر أماراتها كمبعث النبي صلی الله علیه و آله وانشقاق القمر (تفسیر بیضاوی: ۵ / ۱۲۲).

(۳) - والاشراط العلامات قال المفسرون هي مثل انشقاق القمر ورسالة محمد صلی الله علیه و آله (تفسیر کبیر: ۲۸ / ۶۰).

(۴) - علاماتها: منها بعثه النبي صلی الله علیه و آله وانشقاق القمر (تفسیر الجلالین: ۶۷۳).

(۵) - برای شرح بیشتر به کتاب انیس الاعلام رجوع شود.

(۶) - قمر: ۲.

حقایق از قرآن، ص: ۳۹

«وَإِنْ يَرَوْا آيَةً» اگر مشرکین نشانه‌ای را ببینند، نشانه پیغمبری را مشاهده نمایند، به جای این که ایمان بیاورند «يُغْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» رو بر می گردانند و می گویند: جادوی همیشگی است.

لذا از این آیه فهمیده می شود که مشرکین، مکرر در مکرر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله معجزه می خواستند و خوارق عادات را که می دیدند، می گفتند اینها سحر است. معنای دیگری برای «مستمر» این است که از ماده «مرور» باشد؛ یعنی شق القمر سحری است که زود می گذرد و از

بین می‌رود (با این که قبلاً عقیده داشتند که سحر در آسمان، کارگر نیست).

بی‌خردی کفار و مشرکین

اینها این قدر شعور نداشتند که ساحر، فردی کثیف و مال پرستی است که با خدا و معنویات سرو کاری ندارد. او با شیاطین و اجنه مربوط است. سحر و دوری از خدا با هم ملازم است، ولی محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید: **لا اله الا الله، تمام دم از خدا و یگانگی او می‌زند. محمد کجا و ساحری کجا! ساحر مردم را به خودش می‌خواند، ایده‌اش جاه‌طلبی و شهوترانی است، اما محمد صلی الله علیه و آله مردم را به خدا می‌خواند.**

ده سال از سرشب تا صبح روی پاها ایستاده بندگی خدا می‌کند.

**بلی علت اساسی ایمان نیاوردنشان این بود که برای
خودشان شأنی قایل بودند، خود را گردن کلفت، بزرگتر و
کلانتر می دانستند و حاضر نمی شدند زیر بار رسول خدا
صلی الله علیه و آله بروند.**

حقایق از قرآن، ص: ۴۰

ابوجهل – که در اصل نامش ابوالحکم بود – می گفت:
**«بیایم حرف محمد را بشنوم در حالی که یتیمی بیش
نیست؟». حاضر نمی شدند ایمان بیاورند در حالی که
آیات متعدده را می دیدند، آن وقت هر چه از دهانشان
بیرون می آمد، می گفتند خواه درست در بیاید یا نه، به
اصطلاح می خواهد این افترا بچسبد یا نه کار نداشتند،
می گفتند سحر مستمری است، دیگر هر چه باشد فکرش را
نمی کردند که شق القمر کجا و سحر کجا! محمد صلی الله
علیه و آله و سحری؟!!**

پیروزی اسلام بر کفار و مشرکین

«وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ».^{۴۰}

«به جای این که (مشرکین) ایمان بیاورند، تکذیب نموده و از هوای نفس خود پیروی کردند و بدانید که هر امری به یک قرار گاهی منتهی است».

«مستقر» چند معنا دارد.

۱- یکی این که دعوی محمد صلی الله علیه و آله که با مخالفت سرسخت ایشان رو به رو شد، اوّل طلوعش می باشد، اما عاقبت به قرار گاه خودش خواهد رسید، زمانی می رسد که آفتاب اسلام چنان نور افشانی می کند که دیگر دعوی ایشان به جایی نرسد، همین طور هم شد، طولی نکشید همین مکه - که مرکز مشرکین بود - به دست پیغمبر

^{۴۰} (۱) - قمر: ۳.

حقایق از قرآن، ص: ۴۱

اسلام صلی الله علیه و آله افتاد. از آن گذشته تاسر حدّ چین و شرق اندلس، ایران و روم، همه جا صدای مؤذن به شهادتین بلند شد و همه جا نام محمد صلی الله علیه و آله با احترام پس از نام خدا برده شد.

اینها می خواهند به زبانشان و حرفهای بی اساسشان نور خدا را خاموش کنند^{۴۱} اما غافلند از این که: **كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ**؛ هر حقی، ثابت خواهد ماند.

۲- معنای دیگری که برای مستقر شده این است که اشاره به آخرت باشد؛ یعنی خیال نکنید چیزی از بین می رود، نه نیکی از بین می رود و نه بدی، هر امری باقی

^{۴۱} (۱) - «يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُا نُّورُ اللَّهِ يَا أُولِي الْأَبْصَارِ» E\صف: ۸.

است، آنهایی که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، جایگاهشان بهشت و شما هم به قرارگاهتان که دوزخ است خواهید رسید.

غفلت از قرارگاه حقیقی

بعضی از بزرگان به مناسبت این آیه شریفه فرموده‌اند: «نظیر کفار در این موضوع، اهل غفلت‌اند، وقتی می‌بینند که تق تق مرگ بلند است، چشم از کار افتاده، گوش درست نمی‌شنود، دندانها از کار می‌افتد، موها سپید شده ولی اصلاً اعتنایی به سفر آخرت ندارند، خیال می‌کنند همیشه این‌جا ماندنی هستند و نمی‌خواهند به خودشان بقبولانند که قرارگاهشان جای دیگر است و این‌جا به منزله پل می‌باشد».

(۱) - «يُرِيدُونَ لِيُطْفَأَ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ...» صف: ۸.

حقایق از قرآن، ص: ۴۲

خداوند همه ما را از خواب غفلت بیدار فرماید.^{۴۲}

توبیخ شدن مشرکین

«وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِّنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ».^{۴۳}

در آیه بعد، پروردگار عالم در مقام توبیخ مشرکین است؛
آنهايي که زیر بار شق القمر نرفته بلکه هر مطلب واضح و
مسلمی که بود، اگر با هوا و هوششان مخالف بود، منکر
می شدند و حمل بر سحر می کردند، اینک خداوند آنها را
سرزنش می فرماید:

«هر آینه آمد ایشان را خبرهایی که در آن اندرز است».

^{۴۲} (۱) - اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالِاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ (بخارالأنوار: ۹۸ / ۶۳).

^{۴۳} (۲) - قمر: ۴.

«انباء» جمع «نبا» به معنای خبری است که فایده داشته باشد؛ مثلاً برای شما که نقل می‌کنند سال گذشته چه شد، که آمد؟ که رفت؟

اینها را خبر می‌گویند؛ اما «نبا» خبری است که از شنیدن آن شنونده فایده بزرگی عایدش شود و آن هم دو قسم است؛ یانسبت به اخبار گذشته است که موجب عبرت می‌شود؛ مانند قضایای وبای چهل سال قبل شیراز را که برایتان نقل می‌کنند، می‌گویند «نبا» است؛ چون شما از آن پند و اندرز می‌گیرید و از عبرتی که عایدتان می‌شود، نفع عظیمی می‌برید.

قسم دیگر، گزارشات آینده است، اخبار مرگ، برزخ، قیامت،

(۱) – اللَّهُمَّ ارزقني التجافي عن دار الغرور والإنابة الي

دار الخلود والاستعداد للموت قبل حلول الفوت (بحار الأنوار: ۹۸ / ۶۳).

(۲) - قمر: ۴.

حقایق از قرآن، ص: ۴۳

بهشت و دوزخ است که در قرآن مجید از آن به «نبأ
بزرگ» تعبیر می‌فرماید.^{۴۴}

در این آیه نیز می‌فرماید: «ایشان را آمد نبأهایی که
موجب ترس و عبرت است، آنچه را از اخبار گذشته و
آینده است، باشد که عبرت بگیرند».

«مُزْدَجَرٌ» به معنای ترسیده شدن و عبرت گرفتن است،
آنچه از خبرهای جزئی دنیوی می‌شنوید، ارزش ندارد،
اگر راست باشد، اتلاف وقت و اگر دروغ باشد، «سَمْعُونَ
لِلْكَذِبِ» است.

^{۴۴} (۱) - «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ* عَنِ النَّبِإِ الْعَظِيمِ» E\ نبأ: ۱-۲.

کوتاه بودن عمر گرانمایه

وقتی که خوب حسابش را بکنید می بینید بیشتر عمرهای امروز شصت تا هفتاد است، همان فرمایش حضرت خاتم الأنبياء محمد صلی الله علیه و آله که فرمود:

«اکثر اعمار امتی بین الستین والسبعین».^{۴۵}

«بیشتر عمر امت من بین شصت و هفتاد است».

عمر به این کمی، آیا سزاوار است انسان آن را صرف گوش دادن به اکاذیب و امور واهی که جز خیالات پوچ، ثمره و نتیجه ای ندارد بکند، آیا به جای تلف کردن عمر عزیز، بهتر نیست به این خبرهای

(۱) - «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ» نبأ: ۱ - ۲.

(۲) - تحفة الأحوذی: ۹ / ۳۷۶ (با اندکی تفاوت).

^{۴۵} (۲) - تحفة الأحوذی: ۹ / ۳۷۶ (با اندکی تفاوت).

حقایق از قرآن، ص: ۴۴

مهم و اندرز دهنده قرآن گوش دهیم و آن را بخوانیم
و بشنویم که هم نتیجه دنیوی دارد هم اخروی؛ اما نتیجه
دنیوی آن سرگرم شدن به چیزهای واقعی و غافل شدن از
ناملازمات مادی دنیوی است و نتیجه آخرینش که پرواضح
است به فکر بار سفر آخرت می افتیم بلکه با دست خالی از
این جا نرویم، اما نتیجه گوش دادن به اخبار موحش
دنیوی، جز اضطراب چیزی نیست.

اینها در خواب همین چیزها را هم می بینند چون در همین
خیالاتند، صحنه های جنگ و نزاعهای سخت را به خواب
می بینند.

من حیرانم که کی بار سفر می بندند. فردای قیامت که از
ما نمی پرسند کی آمد؟ و کی رفت؟ کی رئیس شد؟ و کی
از ریاست افتاد؟ فردا از عقایدت می پرسند، از نمازت

سؤال می‌کند، آیا عقاید را آن طوری که رسیده اعتقاد داری، آیا دو رکعت نماز با حضور قلب داری؟

لزوم پرهیز از هدر دادن سرمایه عمر

از عمر همان بود که دریاد تو بودم. آری، آنچه به یاد خدا و دوستان خدا گذشته همان است و گرنه بقیه اتلاف سرمایه به این عزیزی است که: «**قیمه اعمار کم الجنة**». باید با این سرمایه سوداگری کرد، باید بهشت را خرید، حورالعین را تزویج کرد، مقامات قرب را دارا شد. آیا حیف این سرمایه گرانبها و بی نظیر نیست که هدر رود و به غفلت و بطالت گذشته، صرف اراجیف شود.

بالجمله در این آیه می‌فرماید: ایشان را خبرهای عظیمی (از)

حقایق از قرآن، ص: ۴۵

گذشته و آینده) آمد تا اندرز بگیرند. آن وقت بیان این
اخباری که مزدجر و عبرت آورنده است، می‌فرماید:

«حِكْمَةُ بَلِغَةٍ فَمَا تُغْنِ النُّذْرُ».^{۴۶}

اینها همه حکمت است، چه حکمتی؟ حکمت کامل، حکمتی
که به نهایت درجه است.

معنای حکمت

حکمت چیست؟ در تفسیر اهل بیت علیهم السلام «حکمت»
یعنی فهمیدن و دانستن حقیقت دانش و فهم؛ دانستن،
فهمیدن قرآن مجید است، هر کس از قرآن بهره برد، او
دانا و حکیم است، هر چند از سایر علوم بی بهره باشد.
برعکس، هر کس از قرآن مجید بی بهره‌ماند، او جاهل و
نادان است هر چند فیلسوف و دکتر باشد. پرفسور بودن،
ربطی به حکمت ندارد.

^{۴۶} (۱) - قمر: ۵.

«حکمت» بر دو قسم است: حکمت علمی و عملی؛ «حکمت علمی»، دانستیهای چندی است از آن جمله انسان خود را به بندگی و ذلت و خدای را به بزرگی و عظمت بشناسد. مقام انبیا مخصوصاً خاتم آنها محمد صلی الله علیه و آله و آلش را بشناسد. یقین به برزخ و قیامت کند

(۱) - قمر: ۵.

حقایق از قرآن، ص: ۴۶

و بداند که بهشت و دوزخی هست. دنیا را به فنا و آخرت را به بقا بشناسد و خلاصه علم به حقایق اشیاء پیدا کند. «حکمت عملیه» آن است که آنچه را که می‌داند، در مقام ظهور بیاورد و مطابق دانشش عمل نماید و در کار خود، حسابی بگذارد، می‌بیند حرص بد است، می‌داند بخل

**ناپسند است، یقین دارد کینه و عداوت از صفات مذموم
است، اگر بخل، یا حسد، یا کینه، یا حرص دارد، در صدد
علاجش بر آید.**

**ممکن است شخص یک دوره علم اخلاق خوانده باشد اما
وقتی که مرض قلبی خودش را تشخیص نمی‌دهد و در
مقام علاجش بر نمی‌آید، فایده این علم چیست؟**

**نسبت به صفات کمالی هم همین است، خوف و رجا که
نباشد، وقار و سکون که نباشد، رضا و تسلیم که در میان
نباشد، اینها و نظایرش وقتی که نباشد، هر چند آنها را
خوب بلد باشد، چه فایده‌ای دارد و اینها حکمت نیست،
وقتی حکمت است که با علم، عمل همراه باشد.**

آثار حکمت

درباره شؤون «حکمت» در روایات اهل بیت علیهم السلام
اشاراتی شده؛ مثلاً در تفسیر آیه شریفه: «و یحیی را در
بچگی حکمت دادیم»^{۴۷}

(۱) - «... وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» مریم: ۱۲.

حقایق از قرآن، ص: ۴۷

می‌فرماید: «از شؤون و آثار حکمت، زهد در دنیا است».

یا مثلاً در ضمن تفسیر آیه شریفه: «هر آینه لقمان را
حکمت دادیم»^{۴۸} در تفسیر صافی است که آثار چندی از
حکمت این مرد حکیم ظاهر شد، از آن جمله در تمام
عمرش، قهقهه نکرد، خنده و مزاحی که دل را بمیراند
نکرد.

^{۴۷} (۱) - «... وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» E\مریم: ۱۲.

^{۴۸} (۱) - «... وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ...» E\لقمان: ۱۲.

از حکمت لقمان بود که به پسرش فرمود: «فرزندم! هیچ‌گاه به خدا شرک نیاور، به درستی که شرک، ستم بزرگی است». ^{۴۹}

«صدای خودت را نکش و در راه رفتن باوقار و معتدل باش (نه چنان بدو که هتک احترامت شود و نه چنان آهسته حرکت کن که بگویند مریض هستی)». ^{۵۰}

«فرزندم مواظب احاطه علمی پروردگار عالم باش، عملت به هر کوچکی که باشد و در هر سوراخ سنگی هم که مثلاً پنهان کرده باشی، در آسمانها یازمین خدا به حسابت می‌رسد». ^{۵۱}

این نمونه اندرزهای جامع و پندهای نافی که خدای تعالی از قول لقمان در قرآن مجید نقل می‌فرماید، همه در اثر حکمت بود که از

^{۴۹} (۲) - i «... يَتَّبِعْ لَاتُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» E\ لقمان: ۱۳.

^{۵۰} (۳) - i «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْظُمْ مَنْ صَوْتِكَ...» E\ لقمان: ۱۹.

^{۵۱} (۴) - i «يُتَّبِعُ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَحْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ» E\ لقمان: ۱۶.

(۱) - «وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَنَ الْحِكْمَةَ...» لقمان: ۱۲.

(۲) - «... يَبْنِي لَأُشْرِكَ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»

لقمان: ۱۳.

(۳) - «وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ...» لقمان:

۱۹.

(۴) - «يَبْنِي إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي

صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ» لقمان:

۱۶.

حقایق از قرآن، ص: ۴۸

او تراوش فرموده، آری:

«به هر کس حکمت داده شد، خیر زیادی به او عنایت شده است».^{۵۲}

از جمله آثاری که از حکیم مشاهده می‌شود، خاموشی است.

هر کس از حکمت بیشتر بهره برد، خاموش‌تر است، بالجمله قرآن مجید حکمت است، آن هم حکمت کامل. بعضی از مفسرین فرموده‌اند لفظ «حکمت» در این آیه، خبر است برای مبتدای محذوف؛ یعنی «هی حکمه»، این اخباری که در قرآن ذکر شده، همه حکمت است؛ حکمت بالغه و کامله اما وا اسفا! که:

«... فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ».^{۵۳}

برای ما در این آیه دو احتمال است؛ یکی این که استفهام انکاری باشد و «نذر» هم جمع «نذیر» به معنای ترساننده؛

^{۵۲} (۱) - «... وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا...» E\ بقره: ۲۶۹.

^{۵۳} (۲) - قمر: ۵.

یعنی این اخبار پیغمبران چه نفعی بخشیده است این خلق را؟ (مگر قلیلی).

وجه دوّم همان «ما» نافیه است که معنی اش می شود: «بی نیاز نکرد ایشان را ترساننده های الهی». آنچه را که ترسانندگان می فرمودند، از گوش شنیده و از گوش دیگر بیرون می کردند، خدا کند موعظه در قلب بنشیند تا اثر کند.

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ...».

حال که چنین است؛ یعنی هر چه ترسانندگان می ترسانند، اینها نمی ترسند و داستانهای عبرت آمیز گذشتگان و اخبار موحش آینده به

(۱) - «... وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا...»

بقره: ۲۶۹.

حقایق از قرآن، ص: ۴۹

ایشان اثر نمی‌کند پس «از اینها روبگردان».

اگر به داروهای طبیب اعتنا نکردند، آخر الأمر طبیب
مریض را رها می‌کند، خداوند هم به پیغمبرش می‌فرماید:
ولشان کن.^{۵۴}

ناصح مشفق

در ادبیات عرب ذکر شده که یکی از شؤون فصاحت و
بلاغت این است که هر گاه نصیحت کننده، اندرز خودش
را بیان کرد اما به نصیحتش گوش فرا ندادند و روی
برتافتند، چون ناصح مشفق است، هنوز میل دارد که از او
بشنوند تا بلکه از هلاکت برهند، این جا دیگری را مخاطب

^{۵۴} (۱) - در تفسیر مجمع البیان می‌فرماید: پس از «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ» وقف لازم است و به مطلب دیگری می‌پردازد.

کرده و حرفش را می‌زند ولی منظورش متنبه شدن آنهاست.

در این جا نیز پروردگار عالم پیغمبرش را مخاطب فرموده و احوال قیامت را برای او نقل می‌فرماید، باشد که مشرکین متنبه گردند، می‌فرماید:

«... يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ».^{۵۵}

«روزی که می‌خواند خواننده الهی به چیزی که زشت و اسباب زحمت است».

مراد از «داع» یعنی خواننده، حضرت اسرافیل است که ملک

(۱) – در تفسیر مجمع البیان می‌فرماید: پس از «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ» وقف لازم است و به مطلب دیگری می‌پردازد.

حقایق از قرآن، ص: ۵۰

مقرب و مأموریتش دمیدن در صور است و دارای سه نداست؛ یعنی سه مرتبه در صور می‌دمد: نفخه فزع، نفخه اماته و نفخه احیا.

هنگامی که حضرت اسرافیل برای دمیدن صور از آسمان به زمین می‌آید، تمام ملائکه متوحّش می‌شوند. در بیت المقدس می‌ایستد و متوجّه کعبه معظمه شده و در صور می‌دمد و چنان صدایی می‌کند که هر کس در زمین و آسمان است متوحّش می‌شود و به فزع می‌افتد.^{۵۶} بعد دودی پیدا می‌شود که سراسر عالم را فرا می‌گیرد، چهل شبانه روز، کره زمین را دودی آشکار فرا می‌گیرد.^{۵۷}

^{۵۶} (۱) - ونفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض (تفسیر قمی: ۱ / ۱۱).

^{۵۷} (۲) - «... یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ» E دخان: ۱۰.

نفس که می‌کشند از سوراخهای دهان و بینی دود بیرون می‌شود؛ البتّه اهل ایمان و عمل صالح از این ناراحتیها در امانند^{۸۸}، در روایات است که ابتلای اهل ایمان به این دود، مانند زکامی بیش نیست.

بعضی هم فرموده‌اند: «در این نفخه، فزعای است که زن آبستن بچه می‌اندازد و مردم مانند مستهامی شوند و زن بچه شیرده از بچه‌اش بی‌خبر می‌گردد»؛ چنان که خداوند در آیه اوّل سوره حج بیان می‌فرماید.

اهل ایمان که با سابقه‌اند و می‌دانند که این مقدّمه قیامت است، ناراحتی ندارند چون کارشان را کرده‌اند.

(۱) - وَنَفْخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ (تفسیر قمی: ۱ / ۱۱).

^{۸۸} (۳) - «وَلَهُمْ مِّنْ فَرْجٍ يُؤْتِيهِمْ غَائِثُونَ» E\ نل: ۸۹.

(۲) - «... يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» دخان: ۱۰.

(۳) - «وَهُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ» نمل: ۸۹.

حقایق از قرآن، ص: ۵۱

هُوَ الْبَاقِی

نَفْخه دَوِّم «نَفْخه اماته» است که پس از دمیدن، یک نفر هم در زمین و آسمانها باقی نمی ماند.^{۵۹} این حکم قطعی الهی است؛ حتی چهار ملک مقرب هم می میرند: جبرئیل، میکائیل و اسرافیل حتی خود عزرائیل هم می میرد.

در اینجا است که ندا از مصدر جلال صادر می شود: کجایند آنهایی که دعویها داشتند؟ ملک امروز برای کیست؟ حتی کسی نیست که پاسخ بگوید، خود ذات مقدسش پاسخ می دهد که ملک امروز برای خداوند قهار است.^{۶۰}

^{۵۹} (۱) - «... وَتُفِخُ فِي الصُّورِ فَتُصْعِقُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ ...» E\ زمر: ۶۸.

^{۶۰} (۲) - «... لَمَنَ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» E\ غافر: ۱۶.

پس از نفخه اماته تا قیام قیامت – بنا به روایتی که از حضرت سجّاد علیه السلام است – چهارصد سال طول می‌کشد که در این مدّت هیچ جنبنده‌ای نیست.

مرگ، مربوط به جسم است نه روح

البته همان‌طور که مجلسی – علیه الرحمه – می‌فرماید، اماته‌ای که ذکر شد، راجع به «اجساد» است و گرنه «ارواح» به حال خود باقی هستند پس معنای روایت این است که چهارصد سال بین بدن هر جسدی، باروحش فاصله می‌افتد.

(۱) – «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...» زمر: ۶۸.

(۲) – «... لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» غافر: ۱۶.

حقایق از قرآن، ص: ۵۲

پس از آن که اراده الهی به قیام قیامت تعلّق گرفت در روایتی که از حضرت صادق علیه السلام است می‌فرماید: «چهل شبانه روز باران می‌بارد».

و در روایت دیگر می‌فرماید: «مثل این باران نیست (یعنی به صورت قطره قطره معلوم نیست باشد، حالا به چه نحو است، ندانیم، شاید مانند ناودان از آسمان سرازیر می‌شود، بلی در روایات این طور است که روی هر قطعه زمین، دوازده زراع آب می‌ایستد و در جوف زمین نمی‌ماند ذره‌ای از ذرات بدنی، مگر این که این آب به او می‌رسد)».

زنده شدن اسرافیل و دمیدن او در صور

نخستین کسی که به امر پروردگار عالم دوباره زنده می‌شود «اسرافیل» است و به او امر می‌شود که در صور بدمد، آنگاه ندا می‌کند:

«ای استخوانهای پوسیده شده! ای گوشت‌های ریزه ریزه شده! ای موهای پراکنده شده! خدای تعالی امر می‌فرماید که برای رستاخیز قیامت جمع شوید».

ذرات بدنهایی که داخل یکدیگر شده، از هم جدا می‌گردد و به بدن خود ملحق می‌شود.

حضرت می‌فرماید: «ذرات بدن مؤمن در اجزای بدن کافر مانند ذرات طلا در بین خاک است، وقتی که باران می‌بارد، چطور ذرات خاک را از روی طلا می‌شوید، بدن مؤمن هم همین‌طور

حقایقی از قرآن، ص: ۵۳

از بدن کافر جدا می‌شود».

**ذرات پراکنده بهم جمع شده و روح در آنها دمیده
می‌گردد و همه می‌ایستند چه ایستادنی؟**

**در آیات بعد بیان می‌فرماید: «بزرگان از برهنگی قیامت
می‌ترسند».**

**در کتاب معالم الزلفی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه
و آله فرمود:**

**«روز قیامت زنها که محشور می‌شوند، برهنه‌اند، حضرت
زهرا گریه می‌کرد و می‌گفت: وا فضحتا! جبرئیل بر
پیغمبر فرود آمد و عرض کرد: خداوند به زهرا سلام
می‌رساند و می‌فرماید: ما ضامن زهرا ایم که روز قیامت
دو حله بهشتی به او بپوشانیم».**

فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام، زنی که او را برای زاییدن به داخل کعبه بردند و سه شبانه روز میهمان بود، سمت مادری هم به پیغمبر داشت، از برهنگی قیامت نزد پیغمبر گریست و به آن حضرت پناهنده شد و خواهش کرد او را در پارچه‌ای از پیراهن خود کفن فرماید.

خدیجه کبری امّ المؤمنین هنگامی که خواست از دنیا برود، زهرا را - که هفت ساله بود - خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و گفت: «به پدرت بگو مادرم می‌گوید حاجت من به شما آن است که مرا در پیراهن خود کفن فرمایی تا برهنه وارد محشر نشوم».

این است نمونه‌ای از ترس بزرگان دین برای فردای قیامت؛ برای روزی که سخت است، روزی که خداوند دربارهاش می‌فرماید:

«روزی که می‌خواند خواننده الهی به امری زشت و ناپسند».

حقایق از قرآن، ص: ۵۴

«نکر» از مادّه انکار است. چیزی را که انسان بی سباق و زشت می‌داند و او را به فزع و ناراحتی می‌کشاند، نکر گفته می‌شود (قرائتی هم به سکون شده است). به دو ملکی هم که شب اوّل قبر می‌آیند نسبت به کفار، «نکیر و منکر» گفته می‌شود، به همین مناسبت است، لذا مرحوم فیض و دیگران فرموده‌اند آمدن ملک بسته به عمل میت است، اگر نیکوکار است، بشیر و مبشّر و گرنه نکیر و منکر است؛ یعنی همان دو ملک برای مؤمن به صورت نیک و برای بشارت و برای کافر و فاسق به صورت هیولا و بیم دهنده به عذاب الهی است و گرنه ملک همان ملک است، مانند حضرت عزرائیل که یکی است اما برای نیکان به

بهترین صورتها و برای بدان به بدترین هیئتها و مهیبترین هیولاهای می آید.

غرض مناسبت «نکر» است. این آیه راجع به گناهکاران است به سوی امری خوانده می شوند که به جزع آورنده است و آن «هول روز حساب» می باشد.

خارج شدن انسان از قبر مانند ملخهای پراکنده

«خُشَعًا أَبْصَرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ».^{۶۱}

«در حالی که چشمانشان خاشع است...».

«خشوع»، امر قلبی است که باید از دل سرچشمه بگیرد و اثرش

(۱) - قمر: ۷.

^{۶۱} (۱) - قمر: ۷.

حقایق از قرآن، ص: ۵۵

در جوارح آشکار می‌گردد و از همه بیشتر در چشم، خشوع نمایان می‌گردد، ربط چشم به قلب از سایر اعضا بیشتر است. شادی و حزن، حیا و شرم هر کس را می‌شود در چشمانش خواند، برای همین است که خدای تعالی نسبت خشوع را به چشم می‌دهد در حالی که خشوع مربوط به قلب است؛ چون آثار ذلت و بدبختی از چشمانشان می‌بارد این است که می‌فرماید چشمانشان خاشع است.

«از قبرها بیرون می‌آیند».

«اجداث» جمع «جدث» به معنای قبر است در حالی که: «مانند ملخهای پراکنده شده‌اند». از خصوصیات ملخ آن است که در حرکت، نامنظم و سرگردان است. دیده‌اید که مرتب با هم برخورد می‌کنند، به در و دیوار و اشیاء

**می‌خورند و بسیاری از آنها هم بدین سبب سقوط
می‌کنند.**

**خدای تعالی حال بشر را وقتی که سر از قبر به در
می‌آورد، به ملخ تشبیه می‌فرماید؛ چون حیرت‌زده
می‌شود، چیزهایی که هرگز ندیده، می‌بیند و جایی که
هرگز نرفته، می‌خواهد برود، اولین و آخرین، همه
جمع‌اند.**

آرامش به‌خاطر ایمان و عمل صالح

**بلی، تنها یک عده هستند که اضطراب ندارند؛ آنهایی که
ایمان و عمل صالحی کسب کرده‌اند و خدای تعالی سکینه
و قراری در**

حقایق از قرآن، ص: ۵۶

دلشان افکنده است و با آن از دنیا رفته‌اند.^{۶۲}

^{۶۲} (۱) - «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ...» E فتح: ۴.

اگر کسی این جا از حیث عقیده و عمل، متزلزل است، یقین بدانید در آخرت هم اضطراب خواهد داشت؛^{۶۳} چون این جا و آن جایی ندارد، با اضطراب عقیده اگر مرد، همان طور هم مضطرب وارد محشر می شود.^{۶۴}

وجه مشابَهت انسان به ملخ

وجه مناسبت تشبیه انسان به ملخ در آن روز، یکی، از لحاظ سرگردانی است که ذکر شد و دیگر از لحاظ کثرت عدد می باشد؛ چنانچه اشاره شد خلق اوّلین و آخرین، همه جمع اند و فقط خدا می داند چندین هزار میلیارد نفوس در آن جا هستند.

وجه تشبیه دیگری هم ذکر شده که چنانچه ملخ در شب تاریک، هیچ حرکتی ندارد تا آفتاب طلوع نکرده، معلوم نمی شود چقدر در صحرا مثلاً ملخ خوابیده است، چه بسا

^{۶۳} (۲) - «... مِنْ كَأَنَّ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْأَجْرِ أَعْمَى ...» E\اسراء: ۷۲.

^{۶۴} (۳) - کما تعیشون تموتون وکما تموتون تبعثون (عوالی اللّٰه): ۴ / ۷۲).

میلیونها ملخ هست و کسی نمی‌داند، همچنین در این زمین
چقدر بدن‌ها آرمیده که کسی از آنها خبر ندارد بلکه هر
کسی به خود و دوره خود نگاه می‌کند در حالی که عمر
دنیا خیلی زیاد است. در چین، تاریخ هشتاد هزار سال قبل
را دارند بلکه برخی از اروپائیان از روی حدسیاتی، اظهار
می‌دارند که

(۱) - «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ...»

فتح: ۴.

(۲) - «... مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى

...» اسراء: ۷۲.

(۳) - کما تعيشون تموتون و کما تموتون تبعثون (عوالی

النَّالِي: ۴ / ۷۲).

حقایقی از قرآن، ص: ۵۷

عمر بشر از صدهزار سال هم متجاوز است، هر چه باشد
خدا می‌داند که پس از این دوره هم چند دوره دیگر بیاید
و چقدر نفوس بشری بیایند و بروند، فعلاً همه آرام
گرفته‌اند تا روز قیامت که زمین آنچه در بردارد بیرون
بدهد^{۶۵}، آن وقت معلوم می‌گردد که چقدر بشر در این
زمین خفته بوده است.

وجه مناسبت دیگر در تشبیه انسان به ملخ

وجه مناسبتی هم به نظر حقیر رسیده و آن این است که
نسبت به ملخ ذکر شده که از حیوانات مختلف آثاری در او
موجود است:

سرش مانند سر اسب و چشمانش مانند چشم فیل و شاخش
مانند گوزن است، گردنش مانند گردن گاو و سینه‌اش
مانند سینه شیر و دمش مانند دم مار و بالش به کرکس

^{۶۵} (۱) - «وَ أَخْرِجَتُ الْأَرْضُ أَثْمَالَهَا» E\ زلزله: ۲.

می ماند، هر یک از این حیوانات، نخبه و سلطان حیواناتند،
از هر یک نمونه ای در ملخ است، اما از حیث معنا
هیچ کدام را ندارد، فقط کمالش این است که لعاب
دهانش سم و آفت زراعت است.

این حیوان دو پا ظاهرش آراسته و شبیه به اخیار و ابرار
است اما روز قیامت که «تُبْلَى السَّرَّاءُ» است؛ یعنی آنچه
پنهان است آشکار می شود، آن وقت می بینی که:

اکثرشان گاو و خر	آنچه تو بینی نه همه
بی دمند	آدمند

(۱) - «وَأُخْرِجَتِ الْاَرْضُ أَثْقَالَهَا» زلزله: ۲.

حقایق از قرآن، ص: ۵۸

مانند ملخهای سرگردان بی خاصیت‌اند.

بلی اهل ایمان مانند ملخ سرگردان نیستند چون ظاهر و باطنشان یکی است. فزع اکبر با آنها کاری ندارد.^{۶۶}

مؤمنین‌اند که با کمالند، کمالی که اضطراب‌شان را از بین می‌برد، کمالی که همه جا با آنهاست و از ایشان گرفته نخواهد شد. جز در اهل ایمان، کمال کجا یافت می‌شود؟ ارزش هر کمالی را که تصوّر کنید تا لب گور بیشتر نیست، دیپلم، یا لیسانس، یا دکترا، یا پرفسور است؛ یعنی کاغذی به او داده‌اند که هر ماه بتواند مقداری کاغذ تحویل بگیرد، خطّاط درجه یک است، رعشهای به دستش بیفتد، کمالش از بین می‌رود، به علاوه اینها عاریت است، جان فدای کسی که در پی کمال حقیقی یعنی ایمان برود و روز به روز مدارج کمال را بیشتر طی کند، یعنی اعتقادش به خدا و روز جزا بیشتر شود.

^{۶۶} (۱) - «لَا يَخْزِيهِمُ الْعَزْجُ الْأَكْبَرُ...» E\ انبیاء: ۱۰۳.

«مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكُفْرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ». ۶۷

«در حالی که شتاب کنندگان به سوی خواننده الهی،
کافران می‌گویند امروز روز سختی است».

نمی‌توانند نروند، همه خواهی نخواهی به سوی خواننده
حرکت می‌کنند.

«مُهْطِعِينَ»؛ یعنی کسانی که گردن کشیده‌اند برای نگاه
کردن به امر مهمی در حالی که چشمتان حرکت نکند،
این یکی از مواقف

(۱) - «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ...» انبیاء: ۱۰۳.

(۲) - قمر: ۸.

حقایق از قرآن، ص: ۵۹

قیامت است که به آن «موقف حیرت» می‌گویند؛ گردنها کشیده چشمها به سوی سمت ندا متوقف است، حالا این موقف چقدر طول می‌کشد، به حسب اشخاص مختلف است، آنچه از روایات استفاده می‌شود بعضی هستند که در این موقف چهل سال معطل می‌شوند؛ البته در این مقام حیرت و دهشت و گر نه موقف حساب علی حده است.

تقاضای کافران برای رفتن به دوزخ

کسی که در این دنیا خدا را به عظمت نشناخت، هیبت الهی او را نلرزانید، باید در قیامت اسما و صفات خدا را درک کند و بفهمد که خدا عظیم، جلیل و عزیز است. بعضی به قدری نافهم هستند که یک تومان پول را بیشتر از خدا ارزش می‌دهند. شاهدش این است که سوگند دروغ می‌خورد تا در این معامله یک تومان بیشتر استفاده کند.

**فردای قیامت باید این نادان بفهمد که خدا از آنچه به
تصوّر تو و بالاتر از تو بیاید، بزرگتر است؛ چون این جا
نفهمیده آن جا به او می فهمانند:**

«کافران می گویند: امروز روز سختی است».

در روایت چنین رسیده که می گویند:

«پروردگارا! ما را زودتر راحت کن و به دوزخ فرست».

**بینید کافر چقدر زجر می کشد که راضی به جهنّم
می شود.**

**بیچاره کسی است که دوزخ برایش آسایشگاه باشد. آری،
برای کفار روز سختی است.**

حقایقی از قرآن، ص: ۶۰

**در قرآن مجید می‌فرماید: «دلها از جا کنده شده راه گلو
را می‌گیرد».^{۶۸}**

**«و هیچ کس نمی‌تواند حرف بزند و جز همهمه به گوش
نمی‌خورد».^{۶۹}**

**اخبار موحش اینهاست. «نبأ» که در آیات پیش فرمود،
اینهاست.**

**اخباری که موجب عبرت است، آیا عبرت گیرنده‌ای هست
که این حقایق قرآن مجید به گوش دلش بخورد و برای
چنین روز سختی تدارکی ببیند و به فکر آخرت و عاقبت
خودش باشد؟ آیا این اخبار راجع به ما نیست؟ آیا کسی
سندی دارد که از این هول و هراسها در امان است، هر چه
دل پاکتر باشد، این آیات در او بیشتر اثر می‌کند.**

دهشت مسلمانان از زلزله قیامت

^{۶۸} (۱) - «... إِذَا الْقُلُوبُ لَدَى الْحَاجِرِ كَظِيمٍ...» E\ غافر: ۱۸.

^{۶۹} (۲) - «... وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» E\ طه: ۱۰۸.

در تفسیر منهج و غیر آن ذکر گردیده است که:

«در غزوه بنی المصطلق مسلمانان در رکاب پیغمبر صلی
الله علیه و آله به جهاد رفته بودند. اوائل شب، آیات
نخستین سوره حج نازل گردید:

«ای مردم! از خدا بترسید به درستی که زلزله قیامت چیز
بزرگی است؛ روزی که زن بچه شیرده، بچه را رها می کند
و زن آبستن، بچه می اندازد. مردم را مست می بینی در
حالی که مست نیستند و لکن

(۱) - «... إِذَا لِقُلُوبُ لَدَىٰ ا لْحَنَاجِرِ كَظْمِينَ ...» غافر: ۱۸.

(۲) - «... وَخَشَعَتِ ا لْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا»
طه: ۱۰۸.

حقایقی از قرآن، ص: ۶۱

عذاب خدا سخت است». ۷۰

می‌نویسد: «مسلمانان آن شب تا صبح از هول و ترس به خواب نرفتند». ۷۱

نمی‌دانم شیطان در گوش ما چه خوانده است؟ آیا این آیات برای تنبیه و بیداری ما نیست؟

گریستن اهل بیت علیهم السلام از شنیدن آیات دوزخ

پس از نزول آیه شریفه «وبه درستی که دوزخ وعده‌گاه تمام ایشان است، برای آن هفت در است...» ۷۲ در روایات رسیده که پیغمبر، علی و زهرا علیهم السلام گریه‌ها کردند و ناله‌ها سر دادند، من و تو چکار کرده‌ایم؟ آیا نرسیده زمانی که دیگر دل ما برای خدا و یاد خدا خاشع گردد؟ ۷۳

۷۰ (۱) - حج: ۱ - ۲.

۷۱ (۲) - تفسیر منهج الصادقین: ۶ / ۱۳۳.

۷۲ (۳) - i\ «وَأَنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ* لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» E\ حجر: ۴۳ - ۴۴.

۷۳ (۴) - i\ «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ آلَاقٍ...» E\ حدید: ۱۶.

آیا نرسیده هنگامی که برای چنین روز دشواری «یَوْمٌ عَسِرٌ» کاری کنیم؟

(۱) - حج: ۱ - ۲.

(۲) - تفسیر منهج الصادقین: ۶ / ۱۳۳.

(۳) - «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» حجر: ۴۳ - ۴۴.

(۴) - «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ آيَاتِهِ...» حدید: ۱۶.

حقایقی از قرآن، ص: ۶۳

بخش سوّم: نقل سرگذشت گذشتگان برای تسلی خاطر
پیامبر صلی الله علیه و آله

حقایق از قرآن، ص: ۶۴

بخش سوّم: نقل سرگذشت گذشتگان برای تسلی خاطر
پیامبر صلی الله علیه و آله

نقل سرگذشت گذشتگان برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله
علیه و آله

پس از این که خدای تعالی در ابتدای این سوره معجزه
شق القمر را بیان فرمود و این که مشرکین به جای ایمان
آوردن، نسبت سحر به پیغمبر دادند و گفتند که ما را چشم
بندی کرده است! خداوند برای تسکین دل پیغمبرش و

تسلیت خاطر شریفش، حکایات پیمبران گذشته و مصیبت‌های ایشان را بیان می‌فرماید که اگر تو را تکذیب کردند، این امر تازگی ندارد، پیغمبران پیش از تو را هم تکذیب می‌نمودند^{۷۴} و نسبت‌های سحر و جنون به آنها می‌دادند. علاوه بر این، یاد آوری اقوام گذشته تهدیدی هم برای مشرکین به شمار می‌رود تا بدانند که به واسطه تکذیب پیغمبران به چه بلاهایی مبتلا شدند، اینها هم از بلای خدا بترسند.

(۱) - «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ...» آل عمران: ۱۸۴.

حقایقی از قرآن، ص: ۶۵

۱- سرگذشت حضرت نوح علیه السلام و قوم او

^{۷۴} (۱) - «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ...» E آل عمران: ۱۸۴.

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ
وَازْدَجَرَ».^{۷۵}

«تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح بنده ما را و گفتند
دیوانه است و اذیت کرده شد».

نکته مهم در آیه شریفه، کلمه «عَبْدَنَا» است. خدای تعالی
می‌خواهد از نوح تجلیل بفرماید. نوح شیخ الأنبياء است و
نخستین پیغمبر اولوا العزم است و خودش صاحب شریعت
می‌باشد. خداوند در قرآن مجید به او سلام فرستاده
است^{۷۶} این جا هم باین کلمه، تجلیل فوق العاده‌ای از
او می‌فرماید و او را بنده خودش می‌خواند که بالاترین
مقامات و شرافتهاست. به علاوه تعبیر به «عَبْدَنَا»
می‌فرماید، نه «عبدی»؛ چون در مقام بیان عظمت به لفظ

^{۷۵} (۱) - قمر: ۹.

^{۷۶} (۲) - «إِٰلَٰهِيَّاسَٰلَمٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» E\ صافات: ۷۹.

جمع ذکر می شود؛ بنده ما که ربّ العالمین هستیم؛ چون
مضاف از مضاف الیه کسب شرافت می کند.

بندگی خداوند، بالاترین مقامات انسانی

بزرگترین مقامات انسانی، «عبودیت خداوند» است. به
قدری مقام رفیعی است که از پیغمبری هم بالاتر است و در
تشهد، اوّل گواهی می دهیم که محمد صلی الله علیه و آله
بنده خداست و بعد گواهی به رسالتش می دهیم.^{۷۷}

(۱) - قمر: ۹.

(۲) - «سَلِّمْ عَلَی نُوحٍ فِی الْعَلَمِیْنَ» صافات: ۷۹.

(۳) - واشهد انّ محمّداً عبده ورسوله.

حقایقی از قرآن، ص: ۶۶

^{۷۷} (۳) - واشهد انّ محمّداً عبده ورسوله.

خداوند و تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله

اجمالاً پروردگار عالم برای تسلیت دل حبیبش محمد صلی الله علیه و آله حکایات نوح و آزارهایی که به او می کردند را بیان می فرماید.

هر کس به بلایی مبتلا شد، اگر ببیند که در این مورد افرادی هم هستند که مانند او مبتلا شده اند، تا اندازه ای تسلی خاطرش می شود و خیلی به او سخت نمی گذرد، لذا در روایات امر شده که هر کس در هر شدتی است نگاه کند به کسانی که در آن شدت از او گرفتارترند مثلاً اگر مریض است به کسانی که به مراتب مرضشان از او شدیدتر است بنگرد، آنگاه قدری آرام می گیرد:

«... فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ...».

عرض شد که نوح را به خودش نسبت می دهد و می فرماید «عَبْدَنَا» – این اضافه تشریفیه است – این قوم بی حیا به

بنده ما جسارت کرده او را تکذیب کردند و گفتند دیوانه است.

اگر کسی بر خلاف رویّه جهّال رفتار نماید، او را دیوانه می خوانند! امروز هم همین است، اهل ایمان را ساده، خل، امل^{۷۸} می نامند؛ چون اینها بی حیا نیستند، دست زنشان را نمی گیرند و در مجالس شب نشینی به دامان مردان بیگانه بیندازند تا باهم برقصند تا آخر.

(۱) – کهنه پرست، کسی که آشنا به آداب تجدد و تمدّن نباشد ... (فرهنگ عمید).

حقایق از قرآن، ص: ۶۷

^{۷۸} (۱) – کهنه پرست، کسی که آشنا به آداب تجدد و تمدّن نباشد ... (فرهنگ عمید).

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نوح ایشان را به نماز امر می کرد و از منکرات نهی می فرمود، این است که او را دیوانه می خواندند».

زجر کشیدن و شکنجه شدن حضرت نوح علیه السلام

«وازدُجِرَ» حضرت نوح خیلی زجر داده شد. در میان پیغمبران هیچ کس مانند نوح عمر نکرده است. هنگام بعثت، سنّ شریفش بنا به روایات مختلف ۱۲۶، ۱۵۰، ۲۵۰، ۳۰۰ و ۵۰۰ هم نوشته شده است. آنگاه مدّت پیغمبری اش هم پیش از توفان به نص قرآن مجید ۹۵۰ سال بوده است.^{۷۹}

آنگاه پس از گذشتن این مدّت و نفرین کردن و هلاک شدن قوم، باز هم مدّتی عمر کرده که به حسب روایات نیز مختلف و از پنجاه سال کمتر نوشته نشده است. به هر حال،

^{۷۹} (۱) - «... فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...» E\ عنکبوت: ۱۴.

هنگام مرگ یقیناً ۱۵۰۰ سال عمر شریفش بوده است و دو هزار سال هم نوشته شده به هر حال، نزدیک هزار سال او را شکنجه می‌دادند.

گفتگوی جبرئیل با حضرت نوح علیه السلام

بنا به روایتی که در بحار الأنوار است، حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

«نوح در نزدیکی فرات، سمت غربی کوفه، در قریه‌ای منزل

(۱) - «... فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...»

عنکبوت: ۱۴.

حقایقی از قرآن، ص: ۶۸

داشته و همین مسجد کوفه، منزلش بوده و هنوز هم مقام
نوح موجود و شغلش نجّاری بوده است. مکرّر از جامعه
کنار می‌گرفت. گاهی در بیابانها و گاهی در کوهها
می‌گشت. روزی جبرئیل را دید جبرئیل به او فرمود: چرا
از مردم کنار گرفته‌ای؟ گفت: چون اینها بت پرستند.
فرمود: چرا آنها را نهی نمی‌کنی؟ پاسخ داد: می‌ترسم مرا
بکشند. ناگاه جبرئیل صیحه‌ای زد، از اطراف صدای
ملائکة به لبّیک لبّیک بلند شد. می‌خواست به نوح بفهماند
که تو تنها نیستی.

نوح وحشت کرد. جبرئیل گفت: منم جبرئیل، امین ربّ
العالمین و برای تو چند خلعت آورده‌ام: خلعت صبر،
خلعت یقین، خلعت نصرت و

نوح با کمال قوّت قلب، رو به قریه آورد. تصادفاً روز
عیدی بود و مردم به صحرا رفته و بتها را هم برده بودند؛

چون نوح نزدیک شد به صدای بلند و به لغت سریانی
گفت: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**؛ ناگاه تمام بتها به خاک افتادند و تمام
آتشها خاموش شدند.

سردسته‌های قوم جمع شدند و او را به سختی زدند به
قدری که بی حال افتاد، بعد او را در نمدی پیچیدند و در
خانه انداختند.

همسران حضرت نوح علیه السلام

حضرت نوح علیه السلام دارای دو زن بود؛ یکی به نام
«عموره» که همان روز اوّل به نوح ایمان آورد؛ مانند
خدیجه همسر خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله.
پدرش چون فهمید او را تهدید کرد و بالأخره زن را در
حبس کردند تا

حقایقی از قرآن، ص: ۶۹

از گرسنگی بمیرد، پس از مدتی که درب محبس را باز کردند تا جنازه‌اش را بردارند، او را زنده یافتند! پرسیدند کی تو را نگهداشت؟

گفت: «خدای نوح مرا حفظ فرمود».

زن دیگر نوح کافر بود و بالأخره با مشرکین غرق شد و در آخر سوره تحریم که راجع به زن حضرت نوح تذکر می‌فرماید، همین زن است.^{۸۱۸۰}

نفرین حضرت نوح علیه السلام

در تمام مدت ۹۵۰ سالی که نوح در میان قومش تبلیغ رسالت می‌کرد، شماره کسانی که به او ایمان آوردند، از هشت نفر تا هشتاد نفر نوشته شده است و در این مدت طولانی، گاهی به قدری زجرش می‌دادند که خون از اعضایش جاری می‌شد و بیهوش می‌افتاد و خداوند او را

^{۸۰} (۱) - «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ...» E\ تحریم: ۱۰.

^{۸۱} (۲) - این زن کافر حضرت نوح علیه السلام، به نام «والهه» یا «والعه» بوده. در روح المعانی، جلد ۲۸، ص ۱۴۲، گوید: بعضی نیز نام همسر نوح را «واغله» یا «والغه» گفته‌اند (تفسیر نمونه: ۲۴ / ۳۰۱).

شفا می داد. بعد دو مرتبه شروع می کرد و آنها هم شکنجه خود را از سر می گرفتند.

هنگامی که کافران می خواستند بمیرند، به فرزندان خود سفارش می کردند مبادا به این مرد (نوح) ایمان بیاورید، آنها هم که می خواستند از دنیا بروند، به اولادهاشان همین طور سفارش می کردند. چندین

(۱) - «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ...» تحریم: ۱۰.

(۲) - این زن کافر حضرت نوح علیه السلام، به نام «واله» یا «والعه» بوده. در روح المعانی، جلد ۲۸، ص ۱۴۲، گوید: بعضی نیز نام همسر نوح را «واغله» یا «والغه» گفته اند (تفسیر نمونه: ۲۴ / ۳۰۱).

حقایقی از قرآن، ص: ۷۰

قرن به همین منوال گذشت، ۹۵۰ سال خون دل خورد،
زجرها دید، دشنامها شنید، زخمها و جراحاتی تحمل نمود
و صبر کرد.

در روایات دارد که گاهی لباسش را دور گردنش پیچیده
آن قدر فشار می دادند که خیال می کردند دیگر خفه شده
است. به هر حال، در آخر کار آن قدر بی چاره شد که به
خدای خود نالید و شکایت قوم را به پروردگارش کرد و از
او یاری خواست.

«فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ».^{۸۲}

پس خواند پروردگارش را که من بیچاره شده‌ام پس
یاری‌ام فرما.

و به قوم خود نفرین کرد: «پروردگارا! از مشرکین احدی
را روی زمین باقی مگذار، اگر ایشان را باقی گذاری،

^{۸۲} (۱) - قمر: ۱۰.

**بندگان را گمراه می‌کنند و از ایشان جز فاجر و کفران
کننده از ایشان زاییده نمی‌شود».^{۸۳}**

**جبرئیل نازل شد و گفت: «تمام این قوم هلاک می‌شوند.
کشتی بساز تا وقتی که آب از زمین می‌جوشد و از آسمان
می‌بارد، در کشتی بنشینی و خودت با کسانی که به تو
گرویدند، نجات یابید».**

عقیم شدن زنان کفار تا چهل سال

**بنا به خبری که از حضرت صادق علیه السلام رسیده،
خداوند رحم زنها را تا چهل سال عقیم قرار داد تا هنگام
توفان بچه کوچک و شیرخوار**

(۱) - قمر: ۱۰.

^{۸۳} (۲) - «... رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذِكْرًا* إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» E\ نوح: ۲۶ - ۲۷.

**(۲) - «... رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنْ الْكُفْرِينَ دِيَّارًا*
إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاغِرًا كَفَّارًا»
نوح: ۲۶-۲۷.**

حقایق از قرآن، ص: ۷۱

**نباشد و همه لا اقل چهل ساله و در کمال عقل و شعور
باشند و حجت الهی تمام شده باشد.**

**اجمالاً جبرئیل گفت: «برای ساختن کشتی، درخت کاج
بکار تا از چوبش کشتی بسازی». و در روایت دیگر امر شد
که: هسته خرما بکار د و از چوب نخل کشتی بسازد.**

کیفیت کشتی نوح علیه السلام

**درباره چگونگی کشتی و ساختن آن، آنچه در روایت
رسیده این است که ساختن کشتی دو سال طول کشید،
چون کشتی بزرگی بود و سه طبقه داشت، در طبقه پایین،**

وحوش و حشرات و طبقه وسط، درندگان و در طبقه بالا
خودش و مؤمنین و کشتی سرپوشیده بود؛ چون از آسمان
هم آب می آمد، علاوه بر آنچه که از زمین می جوشید.

نسبت به طول و عرض و ارتفاع این کشتی، باز هم به حسب
روایات مختلف است، اقل آن از لحاظ طول و عرض،
هشتاد ذراع و ارتفاع، پنجاه ذراع است. روایات ۱۲۰،
۳۳۰ و ۸۲۰ ذراع هم دارد.

**گفتگوی حضرت عیسی علیه السلام با نوه حضرت نوح علیه
السلام**

بعضی از حواریین حضرت عیسی علیه السلام خواهش
کردند که میل داریم قضیه توفان نوح علیه السلام را
بدانیم، دعا بفرمایید یکی از افرادی که در آن زمان
بوده، زنده شود و ما گزارشات او را بشنویم.

**حضرت مسیح بر سر قبر «کعب بن حام بن نوح»؛ یعنی
نواده**

حقایق از قرآن، ص: ۷۲

**حضرت نوح آمد و فرمود: «به اذن خدا بلند شو». ناگاه
پیر مرد شکسته‌ای که سروریش سپید بود، از قبر سر به در
آورد. به او فرمود:
«تو کیستی؟».**

عرض کرد: «پسرزاده نوح».

فرمود: «آیا همین‌طور پیر بودی؟»

**گفت: «نه، هم اکنون که شما فرمودید از قبر بیرون بیایم،
ترسیدم قیامت برپا شده باشد، از ترس قیامت این‌طور بر
من آمده است».**

خدای تعالی هم در قرآن مجید از ترس چنین روزی خبر داده است که: «بترسید از روزی که بچه‌ها را پیر می‌کند».^{۸۴}

**بالجمله فرمود: «آیا در هنگام توفان حاضر بودی؟»
عرض کرد: «آری».**

فرمود: «مساحت کشتی و کیفیت آن را بگو».

گفت: «کشتی دارای ۱۲۰۰ ذراع طول و ۸۲۰ ذراع عرض و ۸۰ ذراع ارتفاع و دارای سه طبقه بود: طبقه وحوش، طیور و بشر».

ساخت کشتی با هدایت و راهنمایی جبرئیل

نوح گفت: «پروردگارا! من کشتی‌سازی نمی‌دانم».

^{۸۴} (۱) - «... يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا» E\ مَزَل: ۱۷.

خدای تعالی به جبرئیل مأموریت داد که به او بیاموزد.
چون ساختن چنین کشتی فوق‌العاده مهم بود، آذوقه
حیوانات و انسان

(۱) – «... یَوْمًا یَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِیْبًا» مزمل: ۱۷.

حقایق از قرآن، ص: ۷۳

و جای استراحت و غذا و مستراح را باید در آن تعبیه
نمود.

حضرت نوح به اتفاق دو پسرش «سام» و «حام» که بر
خلاف برادر دیگرشان اهل ایمان بودند با راهنمایی
جبرئیل سرگرم ساختن کشتی شدند. نام پسر دیگر نوح که
دعوت پدرش را نپذیرفت «کنعان» ذکر شده است.

از طرف پروردگار عالم به نوح امر شد که دیگر دعوت
فایده ندارد لازم نیست مشرکین را دیگر به خدا پرستی
بخوانی.

ساخت کشتی با نامهای اهل بیت علیهم السلام

چوب نخستین را که نوح خواست بردارد، جبرئیل گفت به
نام محمد صلی الله علیه و آله، چوب دوم گفت به نام علی
علیه السلام، چوب سوم به نام حضرت زهرا علیها السلام تا
رسید به نام حجّه بن الحسن علیه السلام اینها هم اسراری
دارد که در محلّ خودش ذکر شده است.

وقتی که خواست میخها را بکوبد، میخ اوّل را که کوبید،
نوری آشکار شد، حضرت نوح پرسید این چیست؟ جبرئیل
گفت: نور محمد صلی الله علیه و آله است، میخ دوم،
گفت: همین طور نور علی علیه السلام است تا نور چهاردهم

که گفت: نور حضرت حجّه بن الحسن عسکری علیه السلام است.

تمسخر حضرت نوح علیه السلام توسط مشرکین

هنگامی که حضرت نوح سرگرم ساختن کشتی بود،
مشرکین که از

حقایق از قرآن، ص: ۷۴

کنارش می گذشتند، مسخره اش می کردند^{۸۵} و می گفتند:
«از پیغمبری دست برداشته، کشتی سازی می کند».

گاهی هم به استهزا می گفتند: «سالی که کم آبی است،
کشتی می سازی؟».

گاهی هم می گفتند: «این پیرمرد خرفت شده و دست به
این کارهای ابلهانه می زند».

^{۸۵} (۱) - i ... وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا ... E\مود: ۳۸.

گاهی می‌گفتند: «می‌خواهد در آن بنشیند و به آسمانها
برود».

اما این استهزاها در نوح هیچ تزلزلی ایجاد نکرد.

لزوم استقامت در برابر ناملايمات

این قضایایی که از انبیا در قرآن مجید ذکر می‌فرماید
برای عبرت و سرمشق گرفتن است. مؤمنین شما که پیرو
انبیا شدید باید استقامت داشته باشید تا مبادا از استهزای
خلق از میدان به در روید و مبادا با یک حرف، یا با
ناملايمي، سست شوید.

خرابکاری مشرکان در کشتی سازی حضرت نوح علیه السلام

نه تنها مشرکان، حضرت نوح را مسخره می‌کردند بلکه
شبهه که به خانه می‌رفت آنچه را که ساخته بود، خراب

می کردند تا این که نوح به خدا نالید، امر شد سگی را به
پاسبانی کشتی برگزین. نوح هم سگی

(۱) - «... وَكَلَّمَا مَرْءً عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا...» هود:
۳۸.

حقایق از قرآن، ص: ۷۵

را آورد و احسان زیادی به او کرد و به پاسبانی کشتی
گماشت و دیگر کسی جرأت نمی کرد خرابکاری کند.

فرجام سیاه کنعان

پس از پایان ساختمان کشتی، بنا شد که مؤمنین که از
هشت نفر کمتر و از هشتاد نفر بیشتر نوشته نشده، در
کشتی بنشینند. نوح به کنعان (همان پسر کافرش) گفت:
«با ما سوار شو و از کافرین مباش (وگرنه غرق می شوی)».

گفت: «نمی آیم و از کوه بالا می روم».

حضرت نوح فرمود: «امروز از عذاب خدا نگهدارنده ای نیست».^{۸۶}

عذاب خدا که بیاید کسی جان به در نمی برد مگر آن که خدا به او رحم فرماید. بالأخره به قلّه کوه رفت تا زانوش را آب گرفت. نوح، عرق رحمتش به جوش آمد، هر چه باشد فرزندش هست، این جا دست به شفاعت زد و عرض کرد: «پروردگارا! این پسر از اهل من و وعده تو حق است، خودت وعده فرمودی که اهل مرا نجات دهی».^{۸۷}

در این حال، ندای قهر الهی به او رسید که: «ای نوح! این پسر از

(۱) - «... یُنَىٰ اَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ * قَالَ

^{۸۶} (۱) - «... یُنَىٰ اَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ * قَالَ سَاوِیْ اِلٰی جَبَلٍ یَّغْصُمُنِیْ مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا غَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ...» E\ هود: ۴۲-۴۳.

^{۸۷} (۲) - «... رَبِّ اِنَّ ابْنِیْ مِنْ اَهْلِیْ وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ...» E\ هود: ۴۵.

سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَأَعَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ
أَمْرِ اللَّهِ...» هود: ٤٢-٤٣.

(٢) - «... رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ لِحَقٌّ...»
هود: ٤٥.

حقایق از قرآن، ص: ٧٦

اهل تو نیست (اهل انبیا، پیروان ایشانند) این پسر دارای
کرداری ناشایست است، تو را اندرز می‌دهم که از نادانان
نباشی».^{۸۸}

در پیش چشم پدر، موجی آمد و میانشان حائل شده پسر
را غرق کرد.^{۸۹}

شفاعت، شامل هر کسی نمی‌شود

^{۸۸} (١) - «i\ قَالَ يُنَوِّحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْلُبْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» E\ هود: ٤٦.

^{۸۹} (٢) - «i\ ... وَخَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ...» E\ هود: ٤٣.

اینک جمله‌ای هم برای موعظه عرض کنم: ای کسانی که خود را امت پیغمبر آخر الزمان می‌دانید و چشم شفاعت به او و اهل بیتش دارید، آیا کاری کرده‌اید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فردا بتواند شما را شفاعت کند؟ یا به قدری خرابیم که از شفاعت محرومیم و شفاعت شافعین ما را سودی نمی‌دهد؟^{۹۰}

فراموش کردن نام پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر کثرت گناه

در بعضی از روایات است که عده‌ای از مسلمانان در اثر گناهان زیاد، اسم پیغمبر هم از خاطرشان می‌رود، آیا به این زودیها امید نجاتی برای چنین افرادی است؟ مگر این که لطف او کمکی فرماید.

(۱) - «قَالَ يُونُحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا

^{۹۰} (۳) - i\ «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشُّفَعَاءِ» E\ مدثر: ۴۸.

تَسْلُنَ مَالِيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّیْ اَعْظُکَ اَنْ تَكُوْنَ مِنْ اِلْجَهْلِیْنَ
هود: ۴۶.

(۲) - «... وَحَالٌ بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنْ اِلْ مُغْرَقِیْنَ ...»
هود: ۴۳.

(۳) - «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفِیْعِیْنَ» مدثر: ۴۸.

حقایقی از قرآن، ص: ۷۷

«فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ».^{۹۱}

«درهای آسمان را به آبی که ریزش کننده است، باز
کردیم».

سرمشک را که باز می کنند چگونه آب به شدت می ریزد،
چهل شبانه روز از آسمان آب این طور ریزش می کرد.

سخنی حکیمانه از امام صادق علیه السلام به مفضل

^{۹۱} (۱) - قمر: ۱۱.

حضرت صادق علیه السلام به مفضل می‌فرماید: «در ریزش باران نگاه کن بین خدای تعالی چگونه قرار داده که قطره قطره ببارد، اگر یک مرتبه بیاید؛ یعنی ریزش کند، از فرسنگها راه که ابر دور است، اگر بریزد، آیا یک نفر زنده می‌ماند؟ آیا دیگر زراعتها سیراب می‌گردد؟ زمین شاداب می‌شود؟».

غرض ذکر حکمت الهی و شکر این نعمتهاست.

معنای حقیقی «أَبْوَابِ السَّمَاءِ»

در کلمه «أَبْوَابِ السَّمَاءِ» کثیری از محققین فرموده‌اند: «معنای مجازی و کنایه است نه معنای ظاهری که درهای آسمان باز شد و آبها ریخت بلکه کنایه از زیادتى آب است؛ مثلاً می‌گویند: مانند ناودان از آسمان باران

می آید، یا ناودان می آید (جری المیزاب) منظور شدّت
آب است».^{۹۲}

(۱) - قمر: ۱۱.

(۲) - تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۰۲.

حقایق از قرآن، ص: ۷۸

«وَفَجَّرْنَا ٱلْأَرْضَ عُيُونًا...».^{۹۳}

«و شکافتیم زمین را چشمه چشمه».

این جانفرمود: «و فجرنا العیون»؛ یعنی چشمه‌هایی
شکافتیم؛ زیرا همه جای زمین چشمه شده بود، هم از
آسمان آب می آمد، هم از زمین.

آغاز جوشش آب و فاجعه توفان نوح علیه السلام

^{۹۲} (۲) - تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۰۲.

^{۹۳} (۱) - قمر: ۱۲.

در حدیث حضرت صادق علیه السلام است که: «در منزل حضرت نوح عیالش سر تنوری را که در آن طبخ می کردند برداشت دید آب از تنور می جوشد «وَفَارَ التَّنُّورُ»، فوراً به حضرت نوح خبر داد، نوح متوجه وعده الهی شد که موقع توفان رسیده است، سر تنور را گرفت و به همراهانش امر کرد سوار کشتی شوند، هر کسی به او ایمان آورده بود و حیوانات مختلف سوار شدند، آنگاه پیش از آن که خودش سوار شود، سر تنور را برداشت، آب از تنور فوران زد و بیرون جهید، آنگاه از سایر جاهای زمین آب بیرون جست، از آسمان هم سیلاب شروع شد، قهر الهی نازل گردیده بود».

نجات حضرت نوح و سر نشینان کشتی، با لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

مجلسی در بحار به سند متصل از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

حقایق از قرآن، ص: ۷۹

«جبرئیل به نوح خبر داد که هر وقت در کشتی نشستی و کشتی به تلاطم آمد، هزار مرتبه بگو: **لا اله الا الله** تا آرامش پیدا کند.

پس از این که در کشتی نشستند، کشتی به تلاطم آمد، چون آب هم از آسمان می بارید و هم از زمین می جوشید، خواست هزار مرتبه بگوید: **لا اله الا الله**، دید مجال نیست، به لغت سریانی گفت هزار مرتبه **لا اله الا الله** و توفان آرام گرفت، پس از پایان توفان که از کشتی پیاده شدند، فرمود: این کلمه ما را نجات داد، نباید آن را فراموش کنیم، لذا روی نگین انگشترش **لا اله الا الله** را نقش نمود».

«فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ». ۹۴

«آبی که از بالا می‌آمد، با آبی که از زمین می‌جوشید،
بههم برخوردند بر امری که تقدیر شده بود (هلاکت قوم
نوح)».

محقق طبرسی می‌فرماید: «فالتقى المائان؛ آب آسمان و
زمین بههم رسیدند، «مَاء» را تثنیه نیاورد برای این که
«مَاء» اسم جنس است و شامل آب کم و زیاد هر دو
می‌شود». ۹۵

در روایت دارد که آب، هشتاد ذراع از مرتفع ترین
کوههای زمین بالاتر رفت.

سخنی از طنطاوی پیرامون فسیلهای حیوانات دریایی

۹۴ (۱) - قمر: ۱۲.

۹۵ (۲) - مجمع البیان: ۹ / ۱۸۹.

**طنطاوی می‌نویسد: «زمین شناسان و متکشفین جدید
می‌گویند:**

(۱) – قمر: ۱۲.

(۲) – مجمع البیان: ۹ / ۱۸۹.

حقایق از قرآن، ص: ۸۰

**آثار دریاها را در قله کوهها مشاهده کرده‌اند از قبیل:
فسیلهای ماهیان دریا و حیوانات بحری و از این موضوع
می‌فهمند که زمانی بوده که آب قله‌های کوهها را فرا
گرفته است و از نظر مذهبی برای ما با توفان حضرت نوح
علیه السلام تطبیق می‌کند».**

**بعضی هم فرموده‌اند: «علی امر قد قدر، مراد تساوی
مقدار آبی است که از آسمان آمده با آبی که از زمین
جوشید».**

نشستن کشتی نوح علیه السلام بر کوه جودی

پس از چهل شبانه روز که گذشت، آبی که هشتاد ذراع از مرتفع‌ترین قلّه‌های کوه است، باید مدّت‌ها بماند تا فرو رود آنگاه کشتی در زمین محکمی بنشیند و گر نه در لجنزار از بین می‌رود.

«امر شد که دیگر بس است و آب نیاید و به زمین هم دستور داده شد که آبش را فرو ببرد، آنگاه کشتی بر کوه جودی قرار گرفت».^{۹۶}

نجات مردم از تاریکی

در عرض این مدّتی که در روایتی شش ماه است؛ نوح و همراهانش در کشتی بودند و طبعاً به روشنایی احتیاج داشتند. کشتی که دارای سه طبقه و هر سه طبقه هم در میان آب است، از تاریکی در ناراحتی

^{۹۶} (۱) - «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيسْمَاءُ أَفْلَحِي وَغِيصَ الْمَاءُ وَفُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» E\ هود: ۴۴.

(۱) - «وَقِيلَ يَا رِضْ اِبْلَعِي مَاءَكِ وَيَسْمَاءُ اَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» هود: ۴۴.

حقایق از قرآن، ص: ۸۱

به سر می بردند. دیگر آن که از تعفن فضولات حیوانات و اهل کشتی به تنگ آمده بودند و همچنین از دست موشهایی که در کشتی بودند، به زحمت افتادند.

خدای تعالی دو گوهر از بهشت برایشان فرستاد یکی در روز نور آفتاب و دیگری در شب نور ماهتاب می داد و برای دفع فضولات، خوک آفریده شد که کارش خوردن فضولات بود؛ همین خوکی که امروز آقایان فرنگها با کمال میل گوشتش را می خورند بلی «الخبیثات للخبثین» و برای نجات از شر موشها گربه آفریده شد.

دو گوهر کشتی نجات بشریت (امام حسن و حسین علیهما السلام)

کشتی نجات این امت هم که «ولایت» است، دو گوهر تابان دارد؛^{۹۷} آنها را که خوب می‌شناسید، دو آقای جوانان بهشت امام حسن و حسین علیهما السلام هستند.

لكن نور لؤلؤ ماهتابش که حسن مجتبی علیه السلام بود، ظلمت ابر تیره معاویه – علیه الهاویه – نگذاشت درست تَلَأُوْ و نورافشانی کند؛ اما نور آفتاب مرجانش اَبی عبدالله الحسین علیه السلام طوری طلوع کرد که دستگاه ظلمتکده بنی امیه را نابود فرمود.

در تفسیر «وَأُفَجِّرَ» رسیده که: «فجر، نور حسین علیه السلام است».

^{۹۷} (۱) - «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ» E\ الرحمن: ۲۲؛ روضة الواعظین: ۱۴۸.

(۱) - «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَٱلْمَرْجَانُ» الرحمن: ۲۲؛

روضه‌الواعظین: ۱۴۸.

حقایق از قرآن، ص: ۸۲

«وَحَمَلْنَهُ عَلَىٰ ذَاتِ ٱلْأَوَاحِ وَدُسْرٍ».^{۹۸}

«و حمل کردیم او را بر کشتی که دارای تخته‌ها و میخها بود».

لوحش از تخته شمشاد یا ساج بوده است. «لوحه» به معنای تخته و صفحه است و «دسر» جمع «دسار» به معنای میخهاست.

بعضی هم فرموده‌اند «دسر» به معنای سینه کشتی است و بعضی هم گفته‌اند اصول کشتی است که عبارت است از چوبهای محکمی که اساس کشتی را درست می‌کند.

لوحه‌ها هم تخته‌های محکمی هستند که بین آنها سایر چوبها کوبیده می‌شود مانند تخت که چهار پایه آن، اصول آن و چوبهای طویلی که پایه‌های آن را متصل می‌کند، فروع آن می‌باشد. کشتی هم دارای اصول و فروع است، پس ترجمه آیه چنین می‌شود:

«و برداشتیم او را بر کشتی که دارای اصول و فروع بود».

خداوند حافظ کشتی حضرت نوح علیه السلام

«تَجَرِّی بِأَعْيُنِنَا...».^{۹۹}

«کشتی پیش چشم ما حرکت می‌کرد»؛ یعنی چشم حفظ ما و به نظر التفات ما. شما به چیزی که می‌خواهید بیان کنید که خراب نمی‌شود و از بین نمی‌رود، می‌گویید جلو چشمم هست؛ یعنی آن را می‌بینم و حفظ می‌کنم. خدای تعالی هم می‌فرماید: «کشتی پیش

(۱) - قمر: ۱۳.

(۲) - قمر: ۱۴.

حقایق از قرآن، ص: ۸۳

چشم ما حرکت می‌کرد». اگر حفظ الهی نبود به هیچ وجه کشتی سالم نمی‌ماند با آن توفان کدایی که شمه‌ای از آن بیان شد.

بعضی هم فرموده‌اند: «مراد از **«أَعْيُنًا»**، اولیاء الله و حفظه الهی‌اند؛ ملائکه و ارواح عالیّه، عمّال الهی‌اند همه به منزله پاسبانهای خدایند، پس ترجمه آیه **«تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا»** می‌شود: **بِحفظ ملائکتنا، بایادی اولیائنا و عمالنا»**.

چنانچه در جای دیگر از قرآن مجید است که: «هر فردی، چهار ملک مواظب اوست از جلو، عقب، راست و چپ اینها بشر را تا هنگام مرگ نگه می‌دارند. اگر این حفظه الهی

نبودند با این همه مخاطرات کجا شخص از بچگی به پیری می‌رسید.^{۱۰۰}

«جَزَاءٌ لِّمَن كَانَ كُفِرَ».

«این تلافی است برای کسی که کفران کرده شد».

«مَن» موصوله کنایه از حضرت نوح است. نعمتی بالاتر از انبیا نیست. کسانی که مردم را به خدا می‌خوانند، تمام نعمتها یک طرف و نعمت هدایت هم یک طرف؛ به قدری بزرگ است که برای آن بر مردم مَنّت گذارده^{۱۰۱}، با این که برای هیچ نعمتی از نعمتهای بی‌پایانش مَنّت نگذارده است.

حالا اگر کسی کفران چنین نعمتی کند، آیا سزاوار بلا و عقوبت

^{۱۰۰} (۱) i\-\ «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن تَحْتِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ» E\ رعد: ۱۱.

^{۱۰۱} (۲) i\-\ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا...» E\ آل عمران: ۱۶۴.

(۱) - «لَهُ مُعَقِّبٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ» **رعد: ۱۱.**

(۲) - «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا...»

آل عمران: ۱۶۴.

حقایق از قرآن، ص: ۸۴

نیست؛ البتّه چرا قوم نوح به جای این که از این نعمت
بزرگ خدا قدردانی کنند و از او استفاده نمایند، کفران
کردند و سزاوار غرق شدن گردیدند.

شکر خدای را که ما را به نعمت «اسلام» هدایت فرمود و
اگر هدایت او نبود، کجا ما هدایت می شدیم؟^{۱۰۲}

موعظه‌ای که از این آیه شریفه استفاده می شود این است
که مبادا کسی کفران نعمت رسالت کند که سزاوار عذاب
خواهد گردید. حالا اگر از برکات حضرت ختمی مرتبت بلا

^{۱۰۲} (۱) - «... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ...» E\ اعراف: ۴۳.

**نازل نمی‌شود، لطف فوق‌العاده است و گرنه لازمه این
کفرانها نزول بلاست.**

پرسش از نعمتهای الهی

**در قرآن مجید می‌فرماید: «هر آینه از نعمت، سؤال کرده
می‌شود».^{۱۰۳}**

بعضی از عامّه گفته‌اند: «منظور آب خنک است».

**بعضی دیگر گفته‌اند: «نان و برخی هم خواب را ذکر
کرده‌اند».**

**اما از حضرت رضا علیه السلام مروی است که فرمود:
«خدا بزرگتر و کریمتر است که در مثل آب و نان و خواب
از نعمتهای خود**

^{۱۰۳} (۲) i\... لَسَلَّ يَوْمِيذٍ عَنِ النَّعِيمِ» E\ نکاثر: ۸.

(۱) - «... اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا
اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ...» اعراف: ۴۳.

(۲) - «... لَتُسَلَّنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» تکاثر: ۸.

حقایق از قرآن، ص: ۸۵

سؤال کند، اگر یکی از شما به دیگری احسان کنید، بعد
بپرسید با این احسان من چگونه رفتار کردی، چقدر زشت
است، آیا این نسبت زشت را به خدا می‌دهید؟».

عرض کردند: «پس منظور از نعمتی که در قیامت پرسیده
می‌شود چیست؟».

فرمود: «منظور از آن نعمت، ولایت آل محمد صلی الله
علیه و آله است».

در جای دیگر از قرآن مجید صریحاً می‌فرماید: «از نعمت انبیا پرسیده می‌شود؛^{۱۰۴} از خلق می‌پرسند آیا پیروی از انبیا کردید یا نه؟

واز انبیا هم می‌پرسند: آیا دستورات الهی را رسانیدید یا نه؟».

کفران دین، کفران نعمت انبیا

کفران دین، کفران انبیاست. مساجد را ترک کردن، محضر علما را رها نمودن، بی‌اعتنایی به دین است. لاابالیگری نسبت به واجبات و محرمات الهی، کفران انبیاست.

گناه علنی، کفران آشکار است و مستحق عقوبت. در شهری که مسکرات، آشکارا داد و ستد می‌شود، آیات حجاب عملاً نقض می‌گردد، صدای موسیقی از هر مغازه و خانه‌ای

^{۱۰۴} (۱) - «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُزِيلُوا إِلَهُهُمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» E\ اعراف: ۶.

شنیده می‌شود، رباخواری علنی جریان دارد و چیزهای دیگر، اهل آن شهر، سزاوار عقوبت‌اند.

(۱) - «فَلَنَسْلَنَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْلَنَ أَلْمُرْسَلِينَ»

اعراف: ۶.

حقایق از قرآن، ص: ۸۶

موانع عذاب

«اگر جوانان خاشع و پیران راکع و بچه‌های شیرخوار نبودند، هر آینه بلا بر شما فرود می‌آمد، فرود آمدنی.»^{۱۰۵}

از برکات اینهاست که بلا دفع می‌شود؛ اما این را نیز بدانید که اگر گناه و معصیت از حد گذشت، آن بیچاره‌ها را هم فرا می‌گیرد؛ چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید:

^{۱۰۵} (۱) - لو لا شباب خشع وشيوخ ركع واطفال رضع لصب البلاء عليكم صبا (جواهرالکلام: ۱۲ / ۱۴۲ - با اندکی تفاوت).

«بترسید از آن بلایی که تنها ستمکاران را در بر نمی‌گیرد بلکه جز ایشان را نیز فرا می‌گیرد».^{۱۰۶}

آری، نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر همین است، نه تنها ترک نهی از منکر است بلکه باعمل خود، منکر آنها را تأیید می‌کند؛ مثلاً ای کسی که خود را متدین می‌دانی، چرا با زن بی حجابی که مرتکب فسق علنی است راه می‌روی؟ یا با مغازه‌ای که مشغول طرب است، معامله می‌کنی؟ یا به حمامی که موسیقی می‌نوازد، می‌روی؟

لزوم نهی از منکر عملی

اگر شما متدینین، معامله با اینها را ترک کنید، اینها که دین کاملی

(۱) – لو لا شباب خشع وشيوخ ركع واطفال رضع لصب

^{۱۰۶} (۲) i\« وَأَتُوا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً... » E\ انفال: ۲۵.

البلاء علیکم صباً (جواهر الکلام: ۱۲ / ۱۴۲ - با اندکی تفاوت).

(۲) - «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لِّاتُّصِبَنَ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً...»
انفال: ۲۵.

حقایق از قرآن، ص: ۸۷

ندارند بلکه بیشتر بنده مالند و پول را می‌پرستند، یقین بدانید که منکرات کم می‌شود، پس چرا شما مسامحه می‌کنید، این یک مرتبه نهی از منکر است، اگر تا کنون نمی‌کردید، از این به بعد تصمیم بگیرید عملاً از منکرات جلوگیری کنید، آن وقت ببینید مبارزه منفی چطور کار خودش را خواهد کرد، اگر کار شما منکر را قلع و قمع نکند لا اقل تخفیفی خواهد داد، دست کم منکرات علنی کم خواهد شد.

باقی ماندن کشتی برای عبرت مردم

«هر آینه ما کشتی را واگذارديم (نگه داشتيم) تا برای خلق تا روز قیامت اندرزی باشد»، لذا در تفاسیر ذکر شده کشتی نوح پس از آن که بر کوه جودی نشست، خدای تعالی آن را حفظ فرمود و همین طور باقی بود تا زمان حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله با این که چوب و تخته‌ای بیش نبود مع الوصف، پس از ۵۸۰۰ سال که از توفان نوح می‌گذشت، باقی ماند در حالی که چوب این قدر دوام ندارد، ولی خدای تعالی برای عبرت دیگران آن را نگه داشت.

یکی از مفسّرین می‌نویسد: «اجزای کشتی نوح را من خودم مشاهده کرده‌ام و چندی قبل هم یک نفر نقل می‌کرد که در مجلّه‌ای خوانده‌ام که کشتی نوح را اخیراً پیدا کرده‌اند».

حقایق از قرآن، ص: ۸۸

به هر حال، می‌فرماید کشتی را برای اندرز دیگران نگه داشتیم تا دیگران هم بدانند اگر کفران نعمت بزرگ ما یعنی حضرت خاتم الأنبياء را کردند آنها هم مستحق بلا و قهر ما خواهند شد.

وجه دیگر آن است که ضمیرها به قصه نوح برگردد؛ یعنی ما داستان نوح را بین شما وا گذاشتیم تا مایه عبرت و اندرز شما گردد.

«... فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ».^{۱۰۸}

«آیا پند گیرنده‌ای هست که عبرت گرفته از خواب غفلت بیدار شود».

«فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ».^{۱۰۹}

«پس چگونه است عذاب ما و ترسانندگان ما؟».

این استفهام برای تعظیم و تعجب است؛ یعنی ای شنونده!
ای کسی که از داستان قوم نوح باخبر شدی! چگونه است
قهر الهی؟

ترساندن ما چطور است؟ آیا کسی هست که بترسد و
متذکر گردد؟

مرگ همراهان حضرت نوح علیه السلام پس از نجات از
کشتی

پس از توفان، همراهان نوح از او طلب غذا کردند. نوح
هم مقداری رمل برداشت، اسم خدا را بر آن خواند و تمام
گندم شد و به آنها داد. چوبهایی را نصب کرد و همه

درخت شدند. همراهانش شروع به ساختن عماراتی کردند که به نام «مدینه»

(۱) - قمر: ۱۷.

(۲) - قمر: ۱۶.

حقایق از قرآن، ص: ۸۹

الثمانین» نامیده شد. بعد وبایی آمد و همه مردند، مگر سه فرزند نوح که نسل بشر از آنهاست. به همین مناسبت است که نوح را «آدم ثانی» می‌گویند. و در تواریخ، تفصیلی ذکر می‌کند که هر یک از این سه نفر به سرزمینی رفتند و نژادهای مختلف از ایشان به وجود آمد و مقداری از این جریانات را علامه مجلسی در حیوة القلوب ذکر کرده است.

پند و اندرز بودن قرآن

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ...» ۱۱۰

«هر آینه ما قرآن را برای یادآوری و تذکر، آسان کردیم، آیا متذکری هست؟».

«مُذَكِّرٍ» همان متذکر است (از باب افتعال بوده و تاء از جنس فاء الفعل شده) یعنی آیا پند گیرنده‌ای هست.

قرآن مجید طوری نازل شده که با این که کلام ربّ العالمین است، مع الوصف آسان فرستاده شده به طوری که هر انسانی به هر اندازه شعور و ادراک داشته باشد، می‌تواند به همان اندازه بهره برداری کند.

به قدری عبارتش سهل و سلیس و روان است که هر کس مختصر سواد عربی داشته باشد، می‌تواند چیزی از آن را درک کند، با این که در منتهی درجه فصاحت و بلاغت است، این هم از معجزات قرآن

حقایقی از قرآن، ص: ۹۰

مجید است که به اصطلاح سهل و ممتنع می‌باشد.

مکرر در مکرر برای تنوع در کلام و جذابیت آن، حکایات
گذشتگان را بیان می‌فرماید، باشد که این بشر عبرت
بگیرد. این همه موعظه‌ها و قصه‌ها در قرآن مجید برای
چیست؟ برای ذکر و اندرز و برای این است که عبرتی
برای ما شود.

«فَهَلْ مِنْ مُدْکِرٍ».

آنگاه جمله گذشته را تکرار می‌فرماید: «آیا اندرز
گیرنده‌ای هست». باید از قرآن اندرز گرفت. در هر
مرحله‌ای که شخص هست، باز کم است؛ یعنی می‌تواند از

آن مرحله گذشته و بالاتر رود، هر چه از قرآن بهره گرفته
باز هم می‌تواند بیشتر بهره‌مند گردد.

در تفسیر مجمع می‌فرماید: «بعضی گفته‌اند **«فَهْلٌ مِنْ
مُّدَّكِرٍ»**؛ یعنی آیا طلب‌کننده دانشی هست که بیاید و از
دانش قرآن مجید بهره‌مند گردد».

«ذکر» به معنای «یاد» و در مقابل «نسیان» است. حقیقتش
مطلبی است که در ذهن انسان است لکن الآن یادش
نیست. قرآن مجید و کلمات اهل بیت علیهم السلام و سایر
بزرگان یاد آورنده آنچه در فطرت بشر موجود و از آن
بی‌خبر است می‌باشد، البته برای قلبی که به نور ایمان و
دانش منور شده باشد.

لزوم قابلیت در شنونده

اگر خدای نکرده نور درونی خاموش شده باشد، دیگر
ذکر به

حقایق از قرآن، ص: ۹۱

کارش نمی خورد. قرآن چه را یادش بیاورد؟ شخصی که کور است، چه نور باشد، چه نباشد، او نمی بیند، بلی اگر چشم دارد ولی فعلاً روشنایی نیست، اگر چراغی بیاید، خواهد دید.

خداوند هم داستان نوح را برای عبرت و اندرز ذکر کرد، حالا اگر کسی متذکر نشد، کوتاهی و بدبختی از خود اوست.

پرسش قابل توجه

داستان نوح به همین آیات پایان می پذیرد. چیزی که تذکرش لازم است سؤالی است که شبهای قبل بعضی از رفقا کرده اند و برای عموم جواب داده می شود و آن سؤال این است که آیا توفان نوح در منطقه خودش بود، یا در تمام کره زمین؟ اگر تمام زمین را آب گرفته، قوم نوح

که در کوفه بودند، برای چه تمام زمین را آب بگیرد و همه هلاک شوند؟

پاسخ

هر چند بعضی گفته‌اند که توفان مختص به همان ناحیه نوح بوده است، ولی این حرف خلاف ظاهر آیات و اخبار اهل بیت علیهم السلام می‌باشد؛ چرا که مضمون آنها این است که تمام زمین را جز خانه کعبه آب گرفت لذا کعبه را «بیت العتیق» نامیدند؛ یعنی خانه کهنه (اساس آن به واسطه توفان نیز از بین نرفت) و روایات آن زیاد و مجلسی

حقایقی از قرآن، ص: ۹۲

– علیه الرحمه – در بحار آنها را جمع کرده است.

علاوه بر آن، امروز آثار حیوانات دریایی در قلّه کوهها مشاهده شده که خود دلیلی است برای این که روزی آب به مرتفعترین قلّه‌های کوه رسیده و این آثار را از خود بجا گذاشته است.

اما شبهه‌ای که اشاره شد اگر قوم نوح در کوفه و نینوا بودند برای چه تمام مردم روی زمین غرق گردند؟ آنچه به نظر حقیر می‌رسد این است که به حکم عقل و آیات قرآن و اخبار، ما یقین داریم که خدای تعالی تا حجت را بر کسی تمام نکند، او را عذاب نمی‌فرماید و تا راه حق را نشان ندهد، عذابی در کار نیست^{۱۱۱}، وقتی که کفران نعمت کردند و از حد گذرانند، عذاب فرستاده می‌شود، پس از این که این مقدمه را متوجه شدید، اینک می‌گوییم:

^{۱۱۱} (۱) -i... وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا\ E اسراء: ۱۵.

در ناسخ می‌نویسد: «از زمان آدم ابوالبشر تا نوح، ۲۲۴۸ سال طول کشیده است؛ بنابر این، در این مدّت کم، یقیناً تمام کره زمین آباد نبوده و دلیلی هم در دست نیست که تمام نقاط ساکنینی داشته باشد بلکه فقط قسمتی از کره زمین مسکون بوده و یقیناً نوح که صاحب شریعت و پیغمبر اولوالعزم خداست و بر جمیع بشر آن روز برگزیده شده، در مدّت ۹۵۰ سال رسالتش حتماً نمایندگان به اطراف

(۱) - «... وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» اسراء: ۱۵.

حقایق از قرآن، ص: ۹۳

فرستاده، یا خودش شخصاً به بعضی از نقاط برای تبلیغ دیانتش مسافرت کرده است و نسبت به سایرین هم حتماً اتمام حجّت شده و منحصر به قومی که در کوفه و نینوا بودند، نبوده است.

سام، وصی و جانشین نوح علیه السلام

حضرت نوح دارای سه پسر بود که اهل ایمان و از اعوان و یاری کنندگانش بودند، حتی جناب «سام» نایب و وصی نوح بود و هنگام مرگ، به او وصیت کرد و او را جانشین خود قرار داد. تنها، فرزند چهارمش «کنعان»، کافر بود و غرق شد.

چه بسا پسرانش را یا سایر بستگان و آنهایی که به او گرویده بودند، برای اتمام حجّت به اطراف فرستاده باشد و ممکن است همان زجرها و شکنجه‌هایی که به نوح می‌کردند، در اطراف هم به رسولانش می‌کردند و خود را سزاوار عذاب خدا می‌نمودند.

به هر حال، ما یقین داریم تا حجّت خدا تمام نشود، کسی را عذاب نمی‌فرماید.

۲- سرگذشت حضرت هود علیه السلام و قوم عاد

(۱) - قمر: ۱۸.

حقایق از قرآن، ص: ۹۴

پس از آن که پروردگار عالم، مجملی از داستان قوم نوح را برای تخویف و ترساندن بندگان ذکر فرمود، اینک برای زیادتی ترس ایشان به داستان «عاد» اشاره می‌فرماید تا اسباب بیداری مردم خصوصاً اهالی شبه جزیره العرب - که هنگام مسافرتشان از شهرهای آنها می‌گذشتند - بشود؛ چون مسکن قوم عاد، حضرموت و بلاد یمن بوده است.

«كَذَّبَتْ عَادٌ» قوم عاد پیغمبر خودشان را که حضرت هود علیه السلام بود تکذیب کردند، نسبت دروغ به پیغمبر خدا دادند و در مدت رسالتش آزارها به او نمودند. در روایت

**دارد که روزی گلویش را گرفته آن قدر فشار دادند که
خیال کردند مرده است، آنگاه او را رها کردند. خدای
تعالی او را شفا داد. دو مرتبه او را شکنجه می کردند. یک
بار او را این قدر زدند که بیهوش گردید.**

اتّهام جنون به حضرت هود علیه السلام

**به هود می گفتند مگر نه تو آدم درستی بودی، چطور شد
که می گویی بیا باید یکتاپرست شوید، معلوم می شود
خدایان ما تو را دیوانه کرده اند که این حرفها را می زنی!
هود می فرمود: «من دیوانه نیستم بلکه از طرف پروردگار
عالم آمده ام که شما را هدایت نمایم و از عذاب خدا شما
را بر حذر دارم تا مانند قوم نوح مورد قهر و غضب الهی
نشوید».**

حقایقی از قرآن، ص: ۹۵

در پاسخش می‌گفتند: «خدایان قوم نوح کوچک بودند ولی خداهای ما جسیم و بزرگند».

برخی از ویژگیهای قوم حضرت هود علیه السلام

بنا به روایتی که مجلسی در بحار نقل کرده مدّت توقّف هود بین قومهش، ۷۵۰ سال بود؛ ولی اینها هدایت نمی‌شدند. قوم هود غرق نعمت بودند؛ آبهای گوارا و میوه‌های گوناگون و فراوان در دسترس داشتند و از لحاظ بدن هم خیلی قوی و جسیم بودند. در قوه ایشان همین بس که سنگهای کوه را می‌کنند و به جای تیرهای سقف آن سنگها را حمل و نصب می‌کردند.^{۱۱۳} قامت آنها از دوازده ذراع کمتر نوشته نشده است بلکه تا هفتاد ذراع هم داریم، با این حال، هر چه حضرت هود ایشان را ترسانید، فایده‌ای نبخشید.

^{۱۱۳} (۱) - «إِزَمَ ذَاتُ الْعِمَادِ* أَلَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبَلَدِ» E\ فجر ۷ - ۸.

عذابهای تدریجی و متنوع برای قوم حضرت هود علیه السلام

«فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ».

«پس چگونه است عذاب من و ترساندن و بیم دادنهای من ایشان را».

نخستین عذاب: کم شدن باران

خدای تعالی ایشان را متدرجاً عذاب فرمود؛ اولین عذاب

(۱) - «إِرمَ ذَاتِ الْإِعمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَدِ»

فجر ۷-۸.

حقایقی از قرآن، ص: ۹۶

تدریجی، کم شدن باران بود؛ سه سال متوالی باران نیامد و روز به روز قحط و غلا شدیدتر گردید اما این بی حیاها

اصلاً متنبه نشدند، از گذشته‌های خود پشیمان نگردیدند و به حضرت هود ایمان نیاوردند بلکه فقط تکبرشان زیادتر می‌شد و به قوه خود بیشتر متکی می‌شدند.

دومین عذاب: تسلط مورچگان بر مردم

عذاب تدریجی دیگر این بود که خدای تعالی در عوض تکبری که از نیروی فوق العاده شان سرچشمه می‌گرفت، ناتوانترین حیوانات را بر ایشان مسلط فرمود. آن قدر «مورچه» زیاد شد که هر جا می‌نشستند، مورچه‌ها از بدنشان بالا می‌رفت. بعضی مورچه‌ها هست که نیش دارد و سخت اذیت می‌کند، معلوم نیست از کدام قسم مورچه بوده، اجمالاً به قدری ناراحت شدند که بعضی از متمکنین قوم، به غارها پناه بردند و در آن‌جا زندگی می‌کردند ولی نمی‌آمدند ایمان بیاورند.

سومین عذاب: وزش بادهای تند

**کم کم عذاب شدید الهی نزدیک می‌شد، چند روز
بادهایی به قوّت شروع به وزیدن کرد و رملهای اطراف را
به شهر آورد و کوههایی از شن درست شد. چندین روز
پیای این رملها جمع می‌شد و به هود خبر داده شد که بلا
نزدیک است. حضرت هود علیه السلام هم باز ایشان را
ترسانید که این رملها مقدمه عذاب است و برای شما به
زودی اسباب**

حقایق از قرآن، ص: ۹۷

**دردسر و زحمت خواهد گردید، بیایید توبه کنید و به
خدای یکتا ایمان بیاورید، اما اینها از بس به قوّه خودشان
تکیه داشتند، پاهایشان را در رملها می‌کردند و می‌گفتند:
کی می‌تواند ما را از جایمان تکان دهد؟! تا این که هنگام
عذاب الهی رسید.**

«إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا...».^{۱۱۴}

در حیوة القلوب مجلسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که:

«باد هرگز بیرون نرفت به مکیال و پیمانی مگر در زمان عاد که زیادتی کرد بر خزینه دارانش و بیرون آمد مانند سوراخ سوزنی پس هلاک کرد قوم عاد را».

و در روایت دیگری چنین رسیده که: «به اندازه حلقه انگشتی راه باد باز باشد، اگر باد با آن قوّه‌ای که دارد، حرکت کند، همه چیز را از بین می‌برد، این بادهایی که می‌بینید، رحمت است، وای اگر روزی اراده حق بر این قرار گیرد که بخواهد به باد غضب، قومی را مانند قوم عاد هلاک بفرماید».

^{۱۱۴} (۱) - قمر: ۱۹.

«صرصر» به معنای خنک است، ما بر ایشان باد خنکی (که باشدت و سرما بود) فرستادیم.

معنای دیگری که برای «صرصر» کرده‌اند این که به معنای باد با صداست. بعضی اوقات که باد شدید می‌وزد، دیده‌اید که چطور صدا می‌دهد.

(۱) - قمر: ۱۹.

حقایق از قرآن، ص: ۹۸

نحس نبودن روز چهارشنبه

«... فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ».^{۱۱۵}

«در روزی که نحس بود و نحوستش دوام داشت».

^{۱۱۵} (۱) - قمر: ۱۹.

آن روز هنگام ظهور، قهر و غضب پروردگار عالم بود. در روایات دارد روزی که باد شروع به وزیدن کرد، چهارشنبه آخر ماه صفر بود، لذا در بین خلق آن روز، به «نحس» موسوم شد، اما دیگر تفریط در نحوست هر چهار شنبه غلط است، اینها دیگر خرافات است، هر شب چهارشنبه به مهمانی نروند، دیدن مریض نروند، مدرکی برای اینها نداریم؛ حتی شخصی نسبت به کراهت شروع سفر در روز دوشنبه از امام علیه السلام می پرسد که اگر پیش آید چه کنیم؟ حضرت می فرماید: «بر خدا توکل کن و برو».

ضمناً صدقه هم نحوست را برطرف می کند.

«مستمر» یعنی بادوام؛ نحوستش ادامه داشت تا وقتی که هلاک شدند. از چهارشنبه آخر ماه صفر شروع شد و به

چهارشنبه دیگر ختم گردید، هفت شب و هشت روز این باد
عجیب ادامه داشت.^{۱۱۶}

تلاشهای بی ثمر قوم عاد در برابر بادهای تند

اول مقابل باد ایستادند و خیال کردند می‌توانند مقاومت
نمایند؛ حتی پاها را در گل و رمل می‌کردند و باد آنها را
بلند می‌کرد آن قدر بالا

(۱) - قمر: ۱۹.

(۲) - «... سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمْنِيَةَ أَيَّامٍ...» حاقه: ۷.

حقایق از قرآن، ص: ۹۹

می‌برد که به اندازه گنجشکی به نظر می‌رسیدند، آن
وقت به شدت بر زمین پرتاب و خرد می‌شدند.

^{۱۱۶} (۲) - «... سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمْنِيَةَ أَيَّامٍ...» E\ حاقه: ۷.

در روایت اسم هفت^{۱۱۷} نفر از اشراف قوم عاد ذکر شده که چون دیدند نمی‌توانند در شهر و عمارت زندگی کنند، اموال و زن و فرزند خود را در شکاف کوهی قرار دادند، بادهم از عقب ایشان آمد و بلندشان می‌کرد و بالا می‌برد و با شدت به زمین پرتابشان می‌کرد.

آنهايي هم که در ته غارها رفته بودند در اين مدت هشت روز، از شدت تشنگی و گرسنگی هلاک شدند.

خلاصه، احدي از قوم عاد باقي نماند که قرآن مجيد می‌فرماید:

«آيا از ایشان کسی را باقي می‌بینی؟»^{۱۱۸}.

حتّی آنهايي که در شکاف کوهها و غارها پنهان شده بودند نیز از بین رفتند.

^{۱۱۷} (۱) - از جمله: عمرو بن خلود، حارث بن شداد، هلقان و خلجان بر در غارایستادند که باد اهل آنها را هلاک نکند، پس باد، يك يك آنها را بلند کرده و به کوه می‌زد تا پاره پاره شدند (تفسیر منهج الصادقین: ۱۰۴/۹).

^{۱۱۸} (۲) - «فَهَلْ تَرَىٰ لَّهُمْ مِّنْ بَاقِيَةٍ» E\ حاقه: ۸.

«تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ».^{۱۱۹}

«این باد از جا می‌کند و بلند می‌کرد مردم را مانند تنه‌های نخل کنده شده».

«أَعْجَازُ» جمع «عَجَز» به معنای «مؤخَّر» است. وقتی که شاخ و برگ درخت نخل را می‌کنند، چه می‌شود؟ قبلاً اشاره‌ای به قوَّت

(۱) – از جمله: عمرو بن خلود، حارث بن شداد، هلقان و خلجان بر در غار ایستادند که باد اهل آنها را هلاک نکند، پس باد، یک یک آنها را بلند کرده و به کوه می‌زد تا پاره پاره شدند (تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۰۴).

(۲) – «فَهَلْ تَرَى لَهُم مِّنْ بَاقِيَةٍ» حاقه: ۸.

(۳) – قمر: ۲۰.

^{۱۱۹} (۳) – قمر: ۲۰.

حقایق از قرآن، ص: ۱۰۰

و طول و قامت قوم عاد شد که از دوازده ذراع کمتر
ننوشته‌اند. خدای تعالی می‌فرماید باد که آمد آنها را
مانند تنه درخت نخل از جا می‌کند و می‌انداخت.

وجه تشبیه قوم عاد به تنه درخت خرما

بعضی از مفسّرین فرموده‌اند: «وجه تشبیه بدنهای قوم عاد
به تنه درخت نخل این است که چون باد، سرهای ایشان را
می‌کند و بدن‌هایشان را روی خاک می‌انداخت، بدن بی
سر را به تنه نخل هنگامی که شاخ و برگش ریخته باشد،
تشبیه می‌فرماید». ۱۲۰

«مُنْقَعِرٌ» به معنای کنده شده است. باد پاهایشان را از گل
بیرون می‌آورد و مانند تنه نخل کنده شده بالا می‌برد و به
زمین پرتابشان می‌کرد.

۱۲۰ (۱) - تفسیر نجح الصادقین: ۹ / ۱۰۵.

و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که: «آن باد بر
می‌کند مردمان را از جای خود و به گردن بر زمین می‌زد
و گردنهای ایشان در هم می‌شکست و به این جهت
سرهاشان از بدن‌ها جدا شده مانند تنه خرما که بی سر
باشد، می‌شدند».^{۱۲۱}

حضرت هود و عده کمی که به او گرویده بودند به گودالی
رفتند.

همین باد صرصر که این طور اسباب زحمت قوم را فراهم
کرده بود، به او و همراهانش که می‌رسید، نسیم خوشی
می‌شد، بلی: «هر کجا

(۱) - تفسیر نهج الصادقین: ۹ / ۱۰۵.

(۲) - تفسیر نهج الصادقین: ۹ / ۱۰۵.

^{۱۲۱} (۲) - تفسیر نهج الصادقین: ۹ / ۱۰۵.

حقایق از قرآن، ص: ۱۰۱

خواهد خدا، دوزخ کند».

پس از هلاکت عاد، حضرت هود علیه السلام به مکه معظمه رفت و همان جا ماند تا رحلت فرمود.

زنده به گور شدن قوم هود علیه السلام

آنچه در روایات است پس از آن که قوم عاد هلاک شدند، به باد امر شد که این کوههای رمل را روی این جسدها بریزد.

و در روایت دیگر دارد که بعضی از ایشان زیر رملها همین طور جان می‌کندند و زنده به گور ناله می‌کردند تا تدریجاً می‌مردند و هنوز آثار رملها موجود است و همان طور که گذشت مرکز قوم عاد از حدود عمان تا حرموت و بلاد یمن بوده است.

«فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ».^{۱۲۲}

«پس چگونه است عذاب من و ترساننده‌ها؟».

باد همان باد است، اگر اشاره‌ای شود همان طور می‌شود.
در روایت است که وقتی باد تند می‌وزید، رنگ پیغمبر
صلی الله علیه و آله زرد می‌شد، مبادا ما خود را از عذاب
الهی دور بینیم، انسان همیشه باید بین خوف و رجا باشد.

فرستی برای توبه

چندین سال قوم عاد را ترساندند، فایده نکرد، آنگاه
ایشان را

(۱) - قمر: ۲۱.

حقایق از قرآن، ص: ۱۰۲

^{۱۲۲} (۱) - قمر: ۲۱.

عذاب کردند. مکرّر اتفاق افتاده که عمارت بر سر اهلش به واسطه وزیدن بادهای تند خراب شده و مجال توبه و وصیت هم پیدا نکرده‌اند. شما فکر خودتان باشید، از عمر عزیز، قدردانی کنید تا هنوز مجال باقی است از گذشته‌های خود توبه‌ای کنید.

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ».^{۱۲۳}

«وهر آینه قرآن را برای ذکر آسان کردیم، پس آیا متذکر شونده‌ای هست؟».

سخنی از امام سجاد علیه السلام درباره مهربانی خداوند

بازهم این آیه شریفه را تکرار می‌فرماید. چقدر خدا مهربان است که این قدر اصرار دارد بندگان را به راه بیاورد و متذکر شوند.

^{۱۲۳} (۱) - قمر: ۲۲.

حضرت سجّاد علیه السلام عرض می کند: «پروردگارا! به قدری بندگان را دوست می داری و به آنها التماس می کنی که رو به تو آورند مثل این که تو به آنها نیازمندی.»

لذا مفسّرین فرموده اند در این آیه ای که تکرار هم شده و می شود، «عذاب» مفرد و «نذر» جمع است. ترساندن آنها زیاد بوده اما عذاب تنها یکی بوده است.

بالأخره باید ما هیچ گاه داستان عاد را فراموش نکنیم. هشت روز و هفت شب زیر این رملها بودند. ناله می کردند تا مردند. آن قدر رمل

(۱) - قمر: ۲۲.

حقایق از قرآن، ص: ۱۰۳

رویشان ریخته شد که اثری از جسدشان باقی نماند.

کشف اجساد از قوم عاد پس از پنج هزار سال

پس از گذشتن قریب پنج هزار سال از این قضیه، در زمان مهدی عباسی، بناشد چاهی بکنند تا به آب برسند. هر چه کردند به آب نرسیدند. مهدی، عصبانی شد و گفت آن قدر باید بکنند تا به آب برسند، هر چند خزانه تمام شود. در هر صدمتری، جایی برای چرخ درست کردند. بالأخره مبلغ گزافی مصرف کردند تا به سنگ عظیمی رسیدند. به زحمت آن را کنار زدند که باد تندی وزیدن گرفت. آنهایی که پایین بودند دیدند مرده‌هایی افتاده و ظرفهایشان همه موجود است و بدنهایشان مانند خاکستر شده است تا به آنها دست می‌زنند، مثل غباری پراکنده می‌شوند.

برای حلّ این معما به تکاپو افتادند و به ناچار خدمت
حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرستادند. حضرت
گریه کرد و فرمود: «اینها بقایای قوم عاد هستند».
این عقوبت دنیوی ایشان بود، عذاب آخرت و ابدیشان را
خدا بهتر می‌داند.

حکایتی جالب از بقایای قوم عاد به نقل از علامه مجلسی
رحمه الله

در حیوة القلوب، علامه مجلسی گوید:
«به سند معتبر از علی بن یقطین منقول است که منصور
دوانیقی

حقایقی از قرآن، ص: ۱۰۴

به یقطین امر کرد چاهی در سر آبادی حفر کند و پیوسته
یقطین به کندن آن مشغول بود؛ اما منصور مرد و آب

بیرون نیامد؛ چون این خبر را به مهدی گفتند، گفت: البتّه
می‌کنم تا آب بیرون آید اگر چه تمام بیت المال را صرف
کنم. پس یقظین برادر خود ابو موسی را فرستاد که
مشغول کردن شد و آن قدر کردند که در ته زمین
سوراخی پیدا شد و از آن جا باد تندی می‌وزید و ایشان
ترسیدند و این خبر را به ابو موسی دادند.

ابو موسی نزد چاه آمد و گفت: مرا به چاه فرستید و
گشادی سرچاه چهل ذراع در چهل ذراع بود، پس او را بر
محمل نشانند و به ریسمانها بستند و در چاه فرو
فرستادند؛ چون به قعر چاه رسید، هول عظیمی از آن
سوراخ مشاهده کرد و صدای باد از زیر آن سوراخ شنید،
پس امر کرد آن سوراخ را گشاد کردند و امر کرد دو نفر
را در محملی نشانند و گفت خبر این زیر را برایم بیاورید
و محمل را به ریسمانها بستند و از آن سوراخ به زیر

فرستادند، پس مدّتی در آن زیر ماندند، پس ریسمان را حرکت دادند، آنها را بالا کشیدند گفتند امور عظیمه مشاهده کردیم؛ مردان و زنان و خانها و ظرفها و متاعها دیدیم که همه سنگ شده بودند و مردان و زنان با جامه پوشیده بودند.

بعضی نشسته، بعضی بر پهلو خوابیده، بعضی تکیه کرده. چون دست برایشان گذاشتیم جامهای ایشان مانند غبار به هوا می‌رفت و منازل ایشان به حال خود باقی بود. چون ابوموسی این خبر را به مهدی رسانید و همه علما در این

حقایق از قرآن، ص: ۱۰۵

امر حیران شدند، پس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به عراق طلبید و از آن حضرت پرسید، پس حضرت بسیار گریستند و فرمودند اینها بقیّه قوم عاندند، خدا غضب

کرد برایشان و خانه‌های ایشان با ایشان به زمین فرو
رفت، اینها اصحاب احقافند. مهدی پرسید احقاف چیست
فرمود: ریک.

۳- سرگذشت حضرت صالح علیه السلام و قوم ثمود

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ»^{۱۲۴}.

«قوم ثمود ترسانندگان را تکذیب کردند».

یعنی تمام پیغمبران را تکذیب کردند که از جمله ایشان
حضرت صالح است. یا این که بیم کردن و پنددادنها را
تکذیب کردند یا این که اندرزها و موعظه‌های حضرت
صالح را تکذیب کردند.

پس از این که پروردگار عالم، داستان عبرت آمیز قوم نوح
و عاد را با کیفیت و سبب هلاکت هریک ذکر فرمود،

^{۱۲۴} (۱) - قمر: ۲۳.

**داستان سوّمی که راجع به قوم ثمود و پیغمبرشان حضرت
صالح است را تذکّر می‌فرماید تا مزید بر عبرت گردد.**

امّت مرحومه

**این که امّت پیغمبر آخرالزمان را «امّت مرحومه»
خوانده‌اند یکی**

(۱) - قمر: ۲۳.

حقایق از قرآن، ص: ۱۰۶

**از وجوهی که برای آن گفته شده این است که «رحمت
شده‌اند»؛ چون در آخر هستند از حیث زمان و از آنچه
برپیشینیان آمده با خبر می‌شوند و مواظبت می‌کنند که
اینها چنین نشوند.**

ضمناً متوجه باشید که به قوم ثمود، «اصحاب حجر» هم گفته می‌شود؛ چنانچه در سوره حجر بیان می‌فرماید.

گستاخی و سرکشی قوم ثمود

«ثمود» طایفه‌ای از عرب بودند که مرکز آنها بین حجاز و شام بود و وجه تسمیه آنها این است که نسبشان به ثمود نامی از نوادگان «سام ابن نوح» می‌رسد. و اصحاب حجرشان هم که می‌گویند به سبب نام بلادی است که در آن مسکن داشتند.

پیغمبری از خودشان به نام «صالح» بر آنها برگزیده شد. بنا به روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده خدای تعالی صالح را در شانزده سالگی به پیغمبری برگزید و در همین روایت است که قوم صالح هفتاد بت برای خود درست کرده بودند و حضرت صالح آنها را از بت پرستی منع می‌فرمود و به توحید و صلاح می‌خواند.

یک صد و بیست سال از سنّ مبارکش می گذشت که با این قوم وحشی مبتلا بود. آنها هم مانند قوم عاد به قدری متکبر بودند که به صالح می گفتند: «تو یک بشری مانند ما هستی، برای چه تو را پیروی کنیم؟ آیا مال زیادی داری؟ شهرت خوبی داری؟». اجمالاً قوم ثمود نسبت دروغ به رسول خدا دادند.

حقایق از قرآن، ص: ۱۰۷

«نذر» جمع «نذیر» است که اگر به معنای «پیغمبر» بگیریم می شود «پیغمبران» و اگر کسی بپرسد پیغمبر ثمود که صالح باشد، یک نفر بیشتر نبوده پس چرا به صیغه جمع که «نذر» باشد، ذکر شده؟

جواب آن است که تکذیب یک پیغمبر، تکذیب همه پیغمبران است به صالح که ایمان نیاوردند در واقع، به

جميع پیغمبران ایمان نیاورده‌اند؛ چون دعوت همه به
توحید و صلاح بوده است.

واگر «نذر» جمع «انذار» باشد به معنای ترساندنهای
حضرت صالح است که آن را تکذیب می‌کردند.

«فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَلٍ وَسُعْرٍ».^{۱۲۵}

«پس گفتند: آیا ما بشری را که از خودمان و یگه و تنهاست
پیروی کنیم، اگر چنین کنیم، ما، در گمراهی و آتشیم».
حضرت صالح می‌گفت: «اگر مرا پیروی نکنید در عذاب
خواهید بود»، آنها می‌گفتند: «اگر تو را پیروی کنیم، در
گمراهی و آتشیم».

اشکالات جاهلانه قوم ثمود به حضرت صالح علیه السلام

این قوم جاهل سه ایراد به حضرت صالح علیه السلام داشتند:

اوّل این که: پیغمبر نباید از جنس بشر باشد بلکه باید ملائکه باشد.

دوّم این که: بشری که از کوچکی نزد ما بوده، چرا پیغمبر شود؟!

(۱) – قمر: ۲۴.

حقایق از قرآن، ص: ۱۰۸

سوّم این که: صالح تنهاست و اسم و رسمی ندارد!

پاسخ به اشکالات قوم ثمود

جواب اینها این است که: اگر پیغمبر ملک باشد، انسان وحشت می کند؛ چون از جنس خودش نیست، باید به او

**انس بگیرد چگونه می‌تواند با ملائکه مأنوس شود، این
برخلاف فطرت است.**

**دیگر آن‌که: ملک طاقت نمی‌آورد که یک لحظه این
مفاسد بشر را تحمل نماید، لذا در سوره انعام می‌فرماید:
«اگر می‌خواستیم ملک را بفرستیم، از جنس بشرش
می‌کردیم». ۱۲۶**

**به علاوه ملک از عالم دیگر است و انسان طاقت ندارد او
را ببیند، چشم برزخی و ملکوتی لازم است تا بتواند ملک
را مشاهده نماید.**

**قوی‌ترین و روحانی‌ترین افراد بشر؛ یعنی خاتم الانبیاء
صلی الله علیه و آله فقط دو مرتبه جبرئیل را به صورت
اصلی‌اش دید، با آن قوه روحانی، باز هم غش کرد. در**

^{۱۲۶} (۱) -i\ «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ» E\ انعام: ۹.

سایر موارد، جبرئیل کوچک می‌شد؛ یعنی از صورت اصلی‌اش تنزل می‌کرد.

در کیفیت دمیدن روح القدس به مریم در قرآن مجید می‌فرماید:

«برای مریم به صورت بشر نمودار گردید». ۱۲۷

قطع نظر از جوابهایی که داده شده، اگر بنا باشد پیغمبر از جنس

(۱) - «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ» انعام: ۹.

(۲) - «... فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا...» مریم: ۱۷.

حقایق از قرآن، ص: ۱۰۹

^{۱۲۷} (۲) - «... فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا...» E\مریم: ۱۷.

ملک باشد، پس ایمان به غیب چه می‌شود؟ وقتی که انسان بداند این ملک و از عالم غیب است، دیگر می‌بیند و ایمان به غیب معنا ندارد.

اهمیت برای آنهایی است که به اصطلاح ندیده می‌خرند.

لزوم توبه قبل از آشکار شدن آثار مرگ

حدیث شریفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که: «توبه تا قبل از برداشته شدن پرده از جلو چشم پذیرفته است (قبل ان یعاین) پیش از آن که ملک الموت را ببیند و متوجه شود که هنگام رفتن است و گرنه آن لحظه چه فایده، مثل فرعون که هنگام غرق شدن گفت: ایمان دارم به خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند»^{۱۲۸}، لجن به دهانش زدند و گفتند: «حالا دگر! و

^{۱۲۸} (۱) - «... عَامَتْ بِهٖ بُنُو إِسْرَءِیْلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ» E\ یونس: ۹۰.

حال آن که تا لحظه‌ای قبل، طغیان می‌کردی و از فساد
کنندگان بودی».^{۱۲۹}

اجمالاً از همه اینها گذشته آنهایی که پی بهانه‌گیری هستند
بر فرض هم که ملک بر انسان مبعوث گردد، باز هم همین
ایرادها بانظایرش را بر او می‌گرفتند.

دو اشکال دیگر به حضرت صالح علیه السلام

ایراد دوّمی که به حضرت صالح می‌گرفتند، می‌گفتند:
«أَبَشَرًا مِّنَّا»؛ صالح از ماست، از کوچکی بین ما بوده،
چطور می‌شود انسانی

(۱) - «... ءَامَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَءِیْلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»

یونس: ۹۰.

^{۱۲۹} (۲) - «إِنَّهُ أَكْبَرُ مِنْكُمْ وَكَانَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» E یونس: ۹۱.

(۲) - «ءآلَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»

یونس: ۹۱.

حقایق از قرآن، ص: ۱۱۰

از خود ما و در قبیله ما به رسالت برگزیده شود؟ چون ما و صالح یکی هستیم، این نمی‌شود. بر فرض که مثلاً پیغمبر از جنس بشر ممکن باشد، باید از جای دیگر بیاید.

ایراد سوّمی که به صالح می‌گرفتند، می‌گفتند: «وَاحِدًا»؛ صالح یگه و تنهاست! این کیست که ما زیر بارش برویم. پیغمبر باید دستگاهی، جمعیت و فامیلی داشته باشد تا او را پیروی کنیم، این احمقها خیال می‌کردند، پیغمبری هم مانند ریاست ظاهری است غافل از این که روحانیت ربطی به این چیزها ندارد، مال و جاه چیزی و روحانیت هم چیز دیگر است.

تقوا، لباس زینتی حضرت موسی علیه السلام

موسی بن عمران علیه السلام چوپان است. عصا و لباس
چوپانی و چارق^{۱۳۰} داشت. وقتی امر شد که برای دعوت
فرعون باید برود، عرض کرد:

«پروردگارا! من تنها هستم و با این وضع چوپانی چطور به
ملاقات فرعون بروم؟».

ندا رسید: «ای موسی! اگر ما بخواهیم تو را به زینتهایی
که در خزاین فرعون یافت نمی شود، زینت کنیم،
می توانیم؛ ولی باید با همین وضع بروی، زینت تو تقوای تو
است.».

(۱) – کفش چرمی که بندها و تسمه های بلند دارد
و بندهای آن به ساق پایچیده می شود (پاتابه، پالیک)
فرهنگ معین.

^{۱۳۰} (۱) – کفش چرمی که بندها و تسمه های بلند دارد و بندهای آن به ساق پایچیده می شود (پاتابه، پالیک) فرهنگ معین.

حقایق از قرآن، ص: ۱۱۱

با همان لباس و وضع کدایی رو به بارگاه فرعون آورد.
عاقبت هم شنیده‌اید چگونه آن دستگاه را بهم زد و از بین
برد.

سخنی جالب از علی علیه السلام پیرامون دعوت انبیا
علیهم السلام

اگر بنا باشد به پیغمبر لشکر و قوّه‌ای بدهند، پس مردم
باید به زور تسلیم حق شوند و این منافی با اختیار داشتن
بندگان است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه نهج البلاغه
می‌فرماید:

«اگر خدای خواست انبیا را با مال و قوّه بفرستد،
می‌توانست تمام گنجهای عالم را به آنها بدهد تا مردم

**را دعوت کنند، تمام سباع و درندگان را مسخرشان می‌کرد،
اگر این‌طور می‌شد، نبوت از بین می‌رفت».**

**خدا که نخواستہ مردم به زور نماز خوان بشوند، اگر
رکوع و سجود اجباری ارزش داشت، چهار پایان همیشه
در رکوع‌اند.**

**خزندگان و حشرات همیشه در حال سجودند. اگر قیام به
درگاه او بدون اختیار مطلوب بود، نباتات همیشه
ایستاده‌اند.**

**خدا خواسته که بشر با اختیار و با آن‌که می‌تواند واجب را
ترک کند، مع الوصف روی پاهای خود به درگاه الهی
ایستاده و از خطاهای خود پوزش بخواهد. خواب راحت
را از چشم خود بگیرد و هنگام سحر به درگاه بی‌نیاز از
روی بیم و امید راز و نیاز نماید.^{۱۳۱}**

^{۱۳۱} (۱) - «تَتَخَافُ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا...» E\ سجده: ۱۶.

(۱) - «تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا...» سجده: ۱۶.

حقایق از قرآن، ص: ۱۱۲

غرض ایرادی است که به جناب صالح می‌گرفتند که او یگه و تنهاست. این مغالطه‌ای است که دستگاه نبوت و حکومت را با هم یکی حساب می‌کردند می‌گفتند: «اگر حرفش را بشنویم، ما هم در ضلالت و دیوانگی هستیم».

«سُعْر» به معنای «جنون» است. حرف صالح را قلب می‌کردند؛ او می‌گفت: «اگر مرا پیروی نکنید، در گمراهی و ضلالت‌اید»، اینها هم می‌گفتند: «اگر سخنان تو را بپذیریم در گمراهی هستیم و دیوانه‌ایم!».

«أَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا...» ۱۳۲.

«آیا در بین ما تنها بر او وحی فرستاده شد؟».

«ذِکْرُ» به معنای «یاد» است و در این جا اعمّ است و به معنای کتاب آسمانی، وحی الهی، احکام رسالت می باشد.

می گفتند: «در بین ما افرادی هستند که شأنشان از صالح بالاتر است، آیا بر او ذکر نازل شده است؟!».

تهمتهای دیگر به حضرت صالح علیه السلام

۱- تهمت دروغگویی!

«... بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ». ۱۳۳

«بلکه او دروغگو و خود خواه است».

در این جا دو تهمت عجیب دیگر به پیغمبر خدا حضرت صالح

(۱) - قمر: ۲۵.

(۲) - قمر: ۲۵.

حقایق از قرآن، ص: ۱۱۳

زدند؛ یکی این که گفتند: «او دروغگوست».

قبل از این که صالح دعوت به توحید کند و مردم را به صلاح بخواند، همه به خوبی و راستگویی اش اقرار داشتند اما همین که گفت: بت پرستی را رها کنید و خدای یگانه را پرستید، گفتند: بسیار دروغگوست؛ مانند جریان پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله که پیش از رسالتش به «محمد امین» ملقب بود، پس از بعثت، مردم را جمع فرمود و گفت: «اگر من به شما خبر دهم که عده‌ای دشمن برای غارت کردن اموالتان حرکت کرده‌اند، آیا حرف مرا می‌پذیرید؟».

همه گفتند: «یا محمد صلی الله علیه و آله همه باور می‌کنیم؛ چون از تو غیر از راستی و درستی چیزی ندیده‌ایم».

ابتدا از آنها اقرار گرفت و بعد فرمود: «من شما را از عذاب الهی می‌ترسانم؛ چون مشرک‌اید، بگویید **لا اله الا الله** تا رستگار شوید»، یک مرتبه ابولهب استخوان و سنگ به طرف حضرت پرتاب کرد و ابوجهل گفت: «او دیوانه شده است» و هر کدام چیزی گفتند، ساحرش خواندند و شاعرش گفتند.

به صالح گفتند «کذاب» است؛ یعنی بسیار دروغ‌گوست.

۲- تهمت خودخواهی!

تهمت دیگری که زدند این که «**أَشِرُّ**»؛ یعنی خودخواه است، طالب رفعت مقام است و می‌خواهد کدخدا شود،

**رئیس و کرسی نشین گردد. در صورتی که روش انبیا در
دنیا همیشه زهد بوده**

حقایق از قرآن، ص: ۱۱۴

و به جاه و مال دنیا بی اعتنا بوده‌اند.

**زندگی زاهدانه حضرت موسی و عیسی علیهما السلام از
زبان علی علیه السلام**

**در نهج البلاغه امیر المؤمنین علیه السلام راجع به
پیغمبران و حالات ایشان خطبه‌ای دارد و می‌فرماید:**

**«موسی بن عمران آن قدر گیاه صحرا خورد که از پوست
شکمش، سبزی نمایان شد، عیسی بن مریم خانه‌اش بیابان
بود و چراغش، ماهتاب، نه زن و نه بچه داشت».**

زندگی زاهدانه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

**رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره یکی از
زوجاتش (عایشه) وارد شد و دید پرده‌ای جالب آویزان
است، فرمود: «این پرده را بردار که من به یاد دنیا
می‌افتم».**

نیز امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

**«محمد صلی الله علیه و آله از نان گندم سیر نخورد،
خشتی روی خشتی نگذارد در حالی که اگر می‌خواست از
طلا خانه بسازد، می‌توانست».**

**دیوار خانه‌اش از چوب نخل بود و روی آن هم از برگ‌های
نخل».**

**پیغمبر خودش را با ضعیف‌ترین افراد، یکی می‌دید. سایر
انبیا هم هر یک در حدّ خود همین بوده‌اند، با این وصف،
به صالح می‌گفتند ریاست طلب است».**

عیوب خود را به دیگران بستن!

شاید تجربه کرده باشید بعضی از فجّار برای تهمت زدن، همان عیبی را که در خود آنهاست به دیگری نسبت می‌دهند. قوم ثمود چون خودشان سخت متکبر، خودخواه، خودپسند و ریاست طلب بودند، از این جهت این نسبتها را به صالح می‌دادند، به خاطر همین است که خدای تعالی در آیه بعد می‌فرماید:

«سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ».^{۱۳۴}

«به زودی فردا خواهند دانست که کیست بسیار دروغگو و خودخواه».

«غَدًا» به معنای فرداست، مراد از «فردا» یا وقت نزول عذاب است، یا روز قیامت، حالا هر چه می‌خواهید تهمت

بزنیذ ولی بدانید به همین زودی، پرده از روی کارها
برداشته می‌شود و متکبرین و خودخواهان به صورت
مورچه؛ یعنی در نهایت ذلت و پستی، محشور می‌شوند.

شرایط مضحک قوم ثمود برای قبولی ایمان

«إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ».^{۱۳۵}

حاصل روایتی که علامه مجلسی به سند متصل از حضرت
خاتم

(۱) - قمر: ۲۶.

(۲) - قمر: ۲۷.

حقایق از قرآن، ص: ۱۱۶

الأنبياء صلی الله علیه و آله نقل کرده این است که:

^{۱۳۵} (۲) - قمر: ۲۷.

«پس از این که جناب صالح از سنّ شانزده تا ۱۲۰ سالگی در بین قومش دعوت می کرد و دیگر از تهمتهایی که به او می زدند، آزارهایی که به او می کردند، از همه مهمتر دعوتش را نمی پذیرفتند، به تنگ آمده بود، رو به قومش کرد و فرمود: بیایید یک کار از دو کار بکنیم، من از بتهای شما حاجتی می طلبم، اگر حاجت مرا روا کردند، من دست از دعوتم بر می دارم و از بین شما می روم، ولی اگر ندادند، شما از من بخواهید تا من حاجتان را به خدای خود عرضه بدارم، اگر روا فرمود، شما دست از بت پرستی بردارید.

قوم گفتند: انصاف دادی، قبول داریم. اینک از بتهای ما چیزی بخواه، روز عیدی را معین کردند، تمام بتها را روی دوش بانهایت عزّت و احترام بیرون بردند و در صحرا از صبح برابر آنها مشغول رقص شدند تا موجبات خشنودی

**آنها را فراهم آورند، بعد از ظهر پس از ستایشها گفتند:
ای خدایان ما! امروز روزی است که ما را مدد نمایید،
حاجتی که صالح از شما می خواهد به او بدهید.**

**آنگاه حضرت صالح جلو بت بزرگ آمد و صدایش زد،
جوابی نداد. نزد بت دیگر آمد، آن را آواز داد، پاسخی
نشنید، صالح فرمود:**

خوب اینها که نمی شنوند.

**قوم نزدیک آمدند و با عجز، صورتها را روی خاک
مالیدند و التماس می کردند ای خدایان ما! شما ما را در
برابر صالح خجالت**

حقایق از قرآن، ص: ۱۱۷

**ندهید، باز هم مانند دفعه نخستین هر چه صالح صدا زد،
جوابی نشنید، مرتبه سوم به قدری قوم گریه و زاری را**

ادامه دادند که صدای صالح بلند شد که روز تمام شد و کار را یکسره نکردید، بالأخره مانند دو مرتبه گذشته بتها پاسخی ندادند.

حضرت صالح فرمود: حالا هر چه می خواهید بگویید تا من از خدای خود برای شما بخواهم. اینها بین خود هفتاد نفر را انتخاب کردند و گفتند: اینها نمایندگان ما هستند، هر چه بخواهند، اگر بشود ما ایمان می آوریم. صالح دو مرتبه تکرار و تأکید کرد که آیا خواست اینها خواست شماست و اگر شد ایمان می آورید؟ گفتند:

آری. آنگاه از ایشان حاجتشان را خواست. آنان بین خود مشورت کردند که چه بخواهند و در آخر رأیشان بر این قرار گرفت که یک امر محالی را از صالح بخواهند! این بود که او را نزد کوهی – که شکاف هم نداشت – آوردند

و گفتند از خدای خود بخواه که این کوه بزاید، آن هم به چند شرط.

اوّل این که: شتر بزاید.

دوّم این که: ماده باشد.

سوّم این که: دارای موی سرخ باشد.

چهارم این که: پر کرک باشد.

پنجم این که: آبستن و ده ماهه باشد.

ششم این که: از این شانه تا آن شانه اش یک میل راه باشد.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۱۸

باور نمی کردند چنین چیزی ممکن باشد ولی نمی دانستند
در جنب قدرت حق، از این بالاترها هم چیزهایی هست،
برای خدا فرق نمی کند حیوان بزاید یا کوه بزاید، کیفیت

حمل و ساختمان بدن انسان از یک نطفه، آیا کم قدرتی است؟

کیفیت نشوونما را در نظر بگیرید «العظمه لله». به هر حال، برای قدرت خدا فرقی ندارد.

بر آورده شدن خواسته مردم و ایمان آوردن برخی از آنان

ناگاه صدای کوه بلند شد، مانند ناله زنی که می خواهد بچه بزاید. آن وقت سر ناقه بیرون آمد، هنوز تمام بدنش بیرون نیامده بود که نشخوار می کرد، تمام بدنش که ظاهر شد، هر شش شرطی که می خواستند در او بود، با همان جثه عظیم و شکم آبستن، آن هم ده ماهه، حالا چه بگویند، به صالح گفتند بگو این شتر فوراً بزاید. صالح هم پذیرفت و از خدا خواست ناقه فوراً زاید. صالح فرمود:

خوب حالا ایمان بیاورید. تمام هفتاد نفر آن جا گفتند
ایمان آوردیم و تصدیق کردیم. فرمود: برگردید و به
قومتان هم بگویید تا آنها هم ایمان بیاورند. در راه که بر
می گشتند، ۶۴ نفرشان از قول خود برگشتند و گفتند اینها
سحر است؛ ولی شش نفر دیگر بر پیمان خود باقی
ماندند». ۱۳۶

(۱) - بحار الأنوار: ۱۱ / ۳۷۷ - ۳۷۹.

حقایق از قرآن، ص: ۱۱۹

ناقه حضرت صالح علیه السلام آزمایشی برای مردم

«إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ...».

«به درستی که ما برانگیزاننده و بیرون آورنده شتر بودیم
از سنگ برای امتحان کردن ایشان».

۱۳۶ (۱) - بحار الأنوار: ۱۱ / ۳۷۷ - ۳۷۹.

یا به درستی که ما فرستنده‌ایم ناقه را برای امتحان ایشان.

«فِتْنَهُ»، به معنای امتحان است؛ عجب امتحانی هم بود!

«فَارْتَقِبْهُمْ»، مواظب اینها باش بین با این ناقه چه می‌کند. این ناقه که نشانه الهی است، با او چه می‌شود. جمع موجودات نشانه خدایند؛ اما چون این ناقه از جریان عادی بیرون بود و به اعجاز ایجاد شده، نشانه خاص و عجیبی است.

«وَاصْطَبِرْ»، صبر کن تا معلوم شود باطنها چه خبر است.

قسمت شدن آب چشمه بین مردم و ناقه صالح

قوم ثمود چشمه‌ای داشتند که روزها از آن آب برمی‌داشتند.

امر شد یک روز آب برای شما و یک روز هم برای ناقه باشد.

شتر یک روز، تمام آب را تا آخر می خورد و در عوض آن قدر شیر می داد که در این قوم، فردی نمی ماند مگر این که از شیرش بهره مند می شد.

«وَنَبِّئُهُمْ أَنَّ الْأَمَّاءَ قِسْمَهُ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ».^{۱۳۷}

(۱) - قمر: ۲۸.

حقایق از قرآن، ص: ۱۲۰

«آگاه کن ایشان را که آب چشمه بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه؛ یعنی روزی از ایشان و حیوانات ایشان باشد و روزی دیگر مخصوص به ناقه».

«كُلُّ شَرِبٍ مُّخْتَضِرٌ» آن هم به نوبت. «شَرِبٌ» به معنای
«نوبت» است و پس از «مُخْتَضِرٌ» کلمه «صاحبه» در تقدیر
می‌باشد؛ یعنی شتر و قوم هر کدام به نوبت حاضر شده و
از آب استفاده نمایند.

مدتی بدین منوال گذشت؛ یک روز شتر می‌آمد و همه آب
را می‌خورد و در عوض شیر می‌داد و روز دیگر، قوم نمود
از آن استفاده می‌کردند تا این که بعضی گفتند برای چه این
شتر همه آبهای ما را بخورد.

جهت دیگری هم در روایات برای اعتراضشان رسیده که
چون پس از برگشتن شتر در جایی قرار می‌گرفت که
گله‌های گوسفند جرأت نزدیک شدن به آن جا را نداشتند،
این بود که صاحبان گوسفند، دشمن این حیوان شدند و
تصمیم گرفتند ناقه را بکشند و منافاتی هم ندارد که هر دو
موضوع باشد.

یک نفر «**قدار**» نام در بین قوم بود که به شقاوت و قساوت قلب معروف بود، به علاوه حرامزاده، هتاک، بی باک و تمام بدنش هم مملو از موی سرخ بوده است، لذا او را «احیمیر» می خواندند. در مقام این برآمدند که او را مأمور کشتن ناقه نمایند و یک نفر «**مصدع**» نام را هم برایش کمک قرار دهند و لذا نقشه‌ای کشیدند.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۲۱

توطئه‌ای خطرناک برای قتل ناقه صالح

دو نفر زن در قبیله به نام «صدوقه» و «عنیزه» بودند.

صدوقه وعده وصل خود را به مصدع داده بود و عنیزه وعده دختر خود را به قدر داده بود، پس قوم صالح این دو نفر را دیدند و تطمیع و تحریک کردند که پیشنهاد قتل ناقه را به این دو نفر بکنند. وقتی که قدر و مصدع نزد این دو زن آمدند، اینها خودشان را غمگین نشان دادند،

**این عاشقان بدبخت پرسیدند برای چه اندوهناکید؟ گفتند:
این ناقه اسباب زحمت ماست، اگر آن را کشتید ما تسلیم
شما می شویم.**

سفارش اکید حضرت صالح علیه السلام به حفظ حرمت ناقه

**در موارد متعدّد حضرت صالح علیه السلام به قوم هود
گوشزد کرد و از آن جمله خدای تعالی از قول او در
سوره اعراف می فرماید:**

**«این ناقه خدا برای شما نشانه‌ای است، او را رها سازید
روی زمین خدا برای خود می چرد، مبادا کسی او را به
بدی مس نماید، مبادا کسی او را آزار کند که عذاب خدا
شما را می گیرد!». ۱۳۸**

^{۱۳۸} (۱) i\... هذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَمُذَرُّوْهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ اللَّهِ... E\ اعراف: ۷۳.

پس از این همه سفارشها و تأکیدها و با وجود نفع سرشاری
که از

(۱) - «... هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ
اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» اعراف: ۷۳.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۲۲

ناقه عایدشان می‌شد؛ یعنی در عوض آب، شیر می‌گرفتند،
مع الوصف، با تحریک قوم و پیشنهاد این دو زن فاحشه،
در صدد کشتن این ناقه بر آمدند.

اجرای توطئه توسط قدار و مصدع

«فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ». ۱۳۹

پس ندا کردند قوم رفیقشان را که «قدار» باشد هنگامی
که در کمین شتر نشسته بود، در وقتی که شتر از دور برای
نوشیدن آب می آمد، مردم قدر را صدا زدند.
«فَتَعَاطَى» شمشیر را به دست گرفت. بعضی هم
فرموده اند:

یعنی **اجتره**؛ چون **تعاطی** به معنای **أَخَذَ الشَّيْءَ بِالتَّكَلُّفِ**
است و واقعاً هم جرأت می خواهد، اگر کسی حرامزاده
نباشد معلوم نیست چنین جرأتی داشته باشد.

بعضی هم فرموده اند: «مصدع از دور تیری انداخت و دو
پای ناقه را بهم دوخت، آنگاه قدر را صدا زد که
برو خلاصش کن، پس قدر شمشیر کشید».

«فَعَقَرَ»، پس ناقه را پی کرد، با ضربه اوّل که نشد، با ضربه
دوّم پای ناقه جدا شد، تا ناقه افتاد بچّه زبان بسته اش فرار

کرد به همان کوهی که مادرش از آن بیرون آمده بود،
رفت و بالای کوه سه ناله کرد

(۱) - قمر: ۲۹.

حقایق از قرآن، ص: ۱۲۳

و ناپدید شد. بعد این قوم یکدیگر را خبر کردند و شکم
پرستها گوشت این شتر را قطعه قطعه کردند، مانند کسی
مگر این که از گوشتش خورد.

توطئه‌ای دیگر برای ترور حضرت صالح علیه السلام

از این گذشته به این کار هم اکتفا نکردند بلکه «قدار» و
«مصدق» و هفت نفر دیگر را نیز معین کردند که صالح را
هم به ناقه ملحق کنند. اجمالاً نه نفر مأمور کشتن حضرت
صالح شدند. می‌گفتند: «اگر صالح راست می‌گوید اگر ناقه

را بکشیم عذاب می آید، پس چه بهتر که او را قبلاً بکشیم و اگر دروغ می گوید، زودتر از دستش خلاص شویم».

شب حضرت صالح در کهفی مشغول عبادت بود که این نه نفر با شمشیر برهنه به او حمله کردند که به ملائکه ندا رسید ایشان را سنگباران کنید و همه فوراً به جهنم واصل شدند.^{۱۴۰}

به حضرت صالح خبر دادند که این قوم، ناقه را کشتند، خیلی به او تأثیر کرد و فوق العاده ناراحت شد؛ چون برخلاف امر پروردگار عالم رفتار کرده بودند، با یک دنیا تأثر رو به قومش آورد و فرمود: «چرا چنین کردید؟ مگر نه به شما گفتم کاری به او نداشته باشید و گر نه عذاب نازل می شود».

(۱) - بحار الأنوار: ۱۱ / ۳۸۲.

^{۱۴۰} (۱) - بحار الأنوار: ۱۱ / ۳۸۲.

حقایق از قرآن، ص: ۱۲۴

سه روز مهلت خداوند برای توبه قوم ثمود

به صالح امر شد که به ایشان خبر ده اگر توبه کردید خدا شما را می آمرزد و عذاب نمی فرماید و سه روز مهلت دارید تا به فکر عاقبت خود بیفتید، آنگاه اگر توبه نکردید، بلا نازل می گردد و نشانه‌هایی هم برای مقدمه عذاب ذکر فرمود که روز اوّل، صورتهایتان زرد می شود، روز دوّم، سرخ و روز سوّم، سیاه می شود و بعد بلا می آید. حضرت صالح این را گفت و از بینشان رفت.

فردا صبح که به یکدیگر می رسیدند، می دیدند صورتهایشان زرد شده است. نزد بزرگان قوم رفتند که تکلیف چیست؟ مثل این که حرف صالح راست آمد، نکند مقدمه عذاب باشد؟ آنها گفتند: ما اعتنایی به صالح و حرفش نداریم.

روز دوّم، صورتهایشان سرخ و روز سوّم مانند قیر سیاه
گردید. چقدر خدای تعالی به ایشان لطف فرموده و مهلت
داد اما این بدبختها تا لب جهنّم هم می آیند ولی یک
لحظه ایمان نمی آورند.

امروز هم همین است؛ چه اشخاصی که یک عمر به لُهو و
لُعب گذرانیده اند، موهایشان سفید و قوایشان از کار
افتاده است، امروز و فرداست که می میرند، ولی برای
سفر آخرت تدارکی نمی کنند. قوم ثمود با این که فهمیدند
بلا حتمی است، ولی باز وبه نکردند.

حقایق از قرآن، ص: ۱۲۵

صیحه‌ای ویرانگر

«إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمٍ
لِّمُخْتَضِرٍ» ۱۴۱.

«به درستی که ما فرستادیم برایشان یک صیحه، پس مانند
علفهای خشک و روی هم ریخته شدند».

در روایت دارد که: «جبرئیل صیحه‌ای زد که پرده گوشها
را پاره کرد، دلها را شکافت و جگرها را ریزه ریزه کرد».

بعد از صیحه چه شد؟ صاعقه‌ای آمد و تمام آنها را
سوزانید.

«هشیم» به معنای اسم مفعول استعمال شده، گیاهی که آن
را می‌کنند و در گودالی روی هم می‌ریزند برای تدارک
فصل زمستان جهت خود یا حیوانات، آن را «هشیم»
می‌گویند. علفهای خشک و برگهای زرد زیر دست و پا را
«هشیم» می‌خوانند.

«محتظر» به فتح ظاء؛ یعنی گودالی که این علفهای خورد
شده و پایمال گردیده را در آن می‌ریزد.

و «محتظر» به کسر ظاء، صاحب حظیره است.

خدای تعالی می‌فرماید: «تمام قوم صالح به یک صیحه روی هم ریخته شدند مانند ریخته شدن علفهای پایمال شده‌ای که در گودال ریخته شده باشد».

این تعبیر هم برای سبکی و پستی قوم ثمود است؛ یعنی به

(۱) - قمر: ۳۱.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۲۶

قدری بی‌اهمیت شده‌اند که مثل گاه، مانند برگ خشک شده زیر دست و پا روی هم ریخته شدند.

آری، کسی که از خدا رو بگردانید، پست و ذلیل است، از حیوانات بلکه از خاک نیز پست‌تر است و آرزو می‌کند که خاک و انسان نمی‌شد^{۱۴۲}، برعکس عزیز کسی است که در

^{۱۴۲} (۱) - «... یَقُولُ الْكَافِرُ يَكُونِي كُنْثًا» E\ نبأ: ۴۰.

راه خدا و برای خدا عمر عزیزش را بگذراند، عزّت
منحصراً برای چنین افرادی است.^{۱۴۳}

قاتل ناقه صالح کیست؟

سؤال: ناقه را یک نفر کشت یا همه کشتند؟

در این آیاتی که شرح و تفسیر گردید، کشته ناقه را
به طور مفرد ذکر می فرماید: «فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ»؛ یعنی یک
نفر که همان «قدار» باشد آن را کشت؛ ولی در سوره
شمس می فرماید: «قوم ثمود همه ناقه را کشتند».^{۱۴۴}
دیگر آن که: اگر کشته ناقه یک نفر بود، پس عذاب همه
مردم برای چه بود؟

پاسخ و حل اشکال

^{۱۴۳} (۲) i\... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ... E\ منافقون: ۸.

^{۱۴۴} (۳) i\... فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا... E\ شمس: ۱۴.

حلّ این دو اشکال از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام به خوبی روشن

(۱) - «... يَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» **نبا: ۴۰.**

(۲) - «... وَلِلَّهِ الْغَزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» **منافقون: ۸.**

(۳) - «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا...» **شمس: ۱۴.**

حقایق از قرآن، ص: ۱۲۷

می‌شود، بنابر آنچه در تفسیر برهان نوشته شده و سید
رضی - علیه الرحمه - هم در نهج البلاغه جزء خطبه‌های
آن حضرت ذکر نموده مجملًا چنین است:

«اصبغ بن نباته گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السلام
روی منبر فرمود:

ای مردم! از کمی عدد خود و زیادی تعداد دشمن وحشت
نکنید، از زیادی کفار و فسّاق، نهراسید. بعد می‌فرماید:
این مردم جمع شده‌اند بر سر سفره‌ای که سیری آن کم و
گرسنگی آن زیاد است؛ (یعنی همه فکر مال و جاه و
ریاست دنیا هستند که سیری ندارد)». ^{۱۴۵}

فراز سوّم خطبه که محلّ شاهد است این است که
می‌فرماید:

«خلق با این تشّتی که دارند، یک جهت وحدتی بین
آنهاست از آدم ابوالبشر تا قیام قیامت، یک ریسمان
مفصّلی بین همه مردم است که این افراد مختلف، متفرّق و
مشتّت را بهم می‌پیوندد؛ مانند دانه‌های تسبیح که بند آن
تسبیح، آنها را یکی می‌کند، آن ریسمان چیست؟ رضا و
غضب، می‌فرماید: **انّما جمع الناس الرضا والغضب.** ^{۱۴۶} اگر

^{۱۴۵} (۱) - اجتماعوا علی مائدة قليل شيعها كثير جوعها (نَحْج السعادة: ۶۸۸ - ۶۸۹).

^{۱۴۶} (۲) - نَحْج السعادة: ۶۸۹ / ۲.

انسان کاری را دوست داشت و میل انجام آن را کرد لیکن
دسترسی به عمل نداشت، ثواب خیر آن کار در نامه عملش
نوشته می گردد».

(۱) – اجتمعوا علی مائدهٔ قلیل شعبها کثیر جوعها (نهج
السعاده: ۲ / ۶۸۸ – ۶۸۹).

(۲) – نهج السعاده: ۲ / ۶۸۹.

حقایق از قرآن، ص: ۱۲۸

کسی که قلباً راضی و مایل است به عمل کسانی که در
رکاب پیغمبر، علی و حسین علیهم السلام جهاد کردند و
شهید شدند با آنها شریک است؛ البتّه رضا و میل جدّی، نه
هوس موقت. این که شنیده‌اید با گفتن: «ای کاش! با شما
بودم و به رستگاری بزرگ می‌رسیدم». ^{۱۴۷} ثواب شهدا

^{۱۴۷} (۱) «... یَلْتَمِیْ کُنْثَ مَعَهُمْ فَأَلْوَزَ فَوْزًا عَظِیْمًا» E\ نساء: ۷۳.

درباره اوست، برای کسی است که میل باطنی و قلبی‌اش هم همین طور باشد، نه فقط زبان تنها در کار باشد، یا میل مختصری بیاید و برود.

به هر حال حضرت می‌فرماید: «به درستی که ناقه صالح را یک نفر کشت اما خدای تعالی همه را عذاب و هلاک فرمود: **انّما بجمع الناس الرضی**؛ زیرا همه آنها به این کار خشنود بودند». ۱۴۸

نشانه علاقه مردم به کشته شدن ناقه صالح علیه السلام

نشانه رضایتشان هم این بود که تا از کشته شدن ناقه خبردار شدند، هر کدام آمدند و قطعه‌ای از گوشت آن را برداشتند و بردند و خوردند. اگر راضی نبودند چرا گوشتش را خوردند؟ لا اقل می‌توانستند به عنوان عدم رضایت، از خوردن گوشتش خودداری کنند و با این عمل،

۱۴۸ (۲) - بحارالانوار: ۱۱ / ۳۷۹.

مخالفت خود را باقتل ناقه اظهار کنند. نفس شرکت در
عمل، رضایت قلبی را می‌رساند.

(۱) - «... يَلَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا» نساء: ۷۳.

(۲) - بحار الأنوار: ۱۱ / ۳۷۹.

حقایق از قرآن، ص: ۱۲۹

حضرت می‌فرماید: «اگر از کسی پرسند قاتل علی علیه
السلام چگونه آدمی است و در پاسخ بگویند مؤمن است، او
هم قاتل من است».^{۱۴۹}

انکار قلبی، نخستین شرط نهی از منکر

برعکس رضا، غضب تفرقه می‌آورد. از مهمترین واجبات
الهیّه نهی از منکر است که درجه اول آن که هیچ شرطی
ندارد و بر همه کس در همه جا واجب است، انکار قلبی

^{۱۴۹} (۱) - بحار الأنوار: ۱۱ / ۳۷۹.

**است. باید در دل از این کار حرام خشناک بود، باید
شخص از انجام محرمات قلباً بدش بیاید.**

**حالا می‌فهمیم که چه واجباتی از ما فوت شده و خودمان
خبر نداریم. اگر از منکر، مشمئز نشدی، علاوه بر این که
ترک واجب کرده‌ای، نکبتی که در انجام آن فعل قبیح
است، تو را هم می‌گیرد، نحوست بلکه در پاره‌ای موارد
عذاب صاحب منکر نیز برای تو می‌باشد.**

**با این بیان، گمان می‌کنم دو اشکالی که اشاره شد،
برطرف شده باشد. کشنده ناقه همان یک نفر است اما بقیّه
قوم به واسطه رضایت به عمل آن شخص، قاتل ناقه
محسوب و مستحق عقوبت‌اند. و در سوره شمس هم که
کشتن ناقه را به همه قوم ثمود نسبت می‌دهد و می‌فرماید:
«فَعَقَرُوهَا»؛ یعنی ثمود، ناقه را پی کردند، روی همین
میزان است.**

حقایق از قرآن، ص: ۱۳۰

انتقام امام زمان علیه السلام از قاتلان امام حسین علیه
السلام

حضرت حجّه بن الحسن - ارواحنا له الفدا - وقتی که
ظهور می فرماید، کسانی که راضی به قتل حسین علیه
السلام بودند را می کشد و از ایشان انتقام می گیرد، پس با
این بیان جمله‌ای که در دعای ندبه می خوانیم «کجاست
آن آقای که خون کشته کربلا را مطالبه می کند»^{۱۵۰}،
واضح می گردد.

۴ - سرگذشت حضرت لوط علیه السلام و قوم او

^{۱۵۰} (۱) - این الطالب بدم المقتول بکربلا (مفاتیح الجنان/ دعای ندبه).

«كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذُرِّ».^{۱۵۱}

«قوم لوط ترسانندگان را تکذیب کردند، یا بیم دادنهای لوط را تکذیب کردند».

پس از این که پروردگار عالم، داستان قوم نوح و عِلّت و کیفیت هلاکشان را و همچنین داستان عاد و ثمود را بیان فرمود، اینک باز برای مزید عبرت خلق، قضیه سوّمی را که داستان قوم لوط است، ذکر می فرماید.

مسکن این قوم که «مؤتفکات» نامیده می شده، پنج یا هفت شهر متصل به یکدیگر بوده و در روایات جمعیت آن چهار میلیون نفر ذکر شده است.

(۱) – أَيْنَ الطَّالِبِ بَدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا (مَفَاتِيحُ الْجَنَانِ / دعای ندبه).

حقایق از قرآن، ص: ۱۳۱

مدّت سی سال حضرت لوط از طرف حضرت ابراهیم خلیل
علیه السلام در بین آنها بود و ایشان را از عذاب الهی
می ترسانید و می فرمود:

«این که شما به مردان برای دفع شهوت اکتفا می کنید،
خلاف ضرورت طبیعی است و خداوند برای این موضوع
زنها را برای شما آفریده است، آیا همسرانتان را رها
می کنید و به مردان دفع شهوت می کنید، شما قومی
ستمگرید». ۱۵۲

اسراف در هدر دادن نطفه

^{۱۵۲} (۱) - «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ...» E\ اعراف: ۸۱.

« وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ » شعراء: ۱۶۶.

حضرت لوط به قومش گفت: «شما قومی اسراف کننده‌اید».^{۱۵۳} کدام اسراف بالاتر از این است که نطفه که به منزله بذر است و باید در رحم زن، ماده تکوین انسان گردد، این طور در غیر محل خود هدر رود!

ای قوم: «چرا ناموس طبیعت بشری که سبب بقای نوع و نسل بشر و اسباب محبت و گرمی زندگی زناشویی است، بهم می‌زنید، با این ترتیب، هم به خود و هم به زنهایتان ستم می‌کنید».

لکن آن قوم بی حیا اصلاً به فرمایشات لوط ترتیب اثر نمی‌دادند و به این کار زشت و گناه بزرگ – که به مراتب از زنا بدتر و عقوبتش

(۱) – «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ...»

اعراف: ۸۱.

^{۱۵۳} (۲) - «... بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِقُونَ» E\ اعراف: ۸۱.

«وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» شعراء: ۱۶۶.

(۲) - «... بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» اعراف: ۸۱.

حقایق از قرآن، ص: ۱۳۲

شدیدتر است - ادامه می‌دادند.^{۱۵۴}

در آخر، کار به جایی رسید که بی حیایی را به نهایت رسانیده این عمل قبیح را آشکارا در حضور یکدیگر انجام می‌دادند.

«إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا...»^{۱۵۵}

«به درستی که ما برایشان فرستادیم حاصب را (یعنی بادی سنگ بارنده که سنگها بر ایشان می‌ریخت تا همه را هلاک کرد)».

^{۱۵۴} (۱) - در کتاب گناهان کبیره به قلم حضرت آیه الله دستغیب در باره این گناه و همچنین زنا به طور مشروح مطالبی بیان شده است.

^{۱۵۵} (۲) - قمر: ۳۴.

«حصب» ریگی است که از کف دست کوچکتر می باشد و
«حاصب» کسی است که این ریگ کذایی را پرتاب می کند
و در این آیه شریفه صفت است برای موصوف محذوف که
«ریحاً» باشد، پس معنای آیه این است که:

«به درستی که ما فرستادیم برایشان بادی که از بالا
ریگهای کوچک را برایشان می انداخت».

ویران شدن هفت شهر قوم لوط توسط بادهای شدید

هنگامی که جبرئیل این هفت شهر را تا نزدیک آسمانها
بالا برد، به قسمی که صدای خروس و حیوانات دیگرشان
را اهل آسمانها می شنیدند، همان جا باد شدیدی وزید و
آنها را به سنگهای مذکور

(۱) - در کتاب گناهان کبیره به قلم حضرت آیه الله

**دستغیب در باره این گناه و همچنین زنا به طور مشروح
مطالبی بیان شده است.**

(۲) - قمر: ۳۴.

حقایق از قرآن، ص: ۱۳۳

**سنگباران کرد و نماندیک نفر از آنها مگر این که از این
سنگها به او خورد.**

**ضمناً این را هم بدانید که هر کس عملش مانند قوم لوط
باشد، هنگام مرگ از همان سنگها به او می خورد و**

می میرد؛ چنانچه در ضمن تفسیر آیه شریفه: «... وَمَا هِيَ

مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ»^{۱۵۶} رسیده است، بدون این که رسوا

شود. این هم از لطف خداست که تا در این دنیا هست

آبرویش ریخته نشود. به هر حال، مثل این است که عذاب

خاصی برای این عمل شنیع است.

^{۱۵۶} (۱) - هود: ۸۳.

پس از سنگباران کردن، شهر را زیرورو کردند^{۱۵۷}، از همان بالا جبرئیل شهر را وارونه کرد.

«... إِيَّا آءَالَ لُوطٍ نَّجَّيْنَهُمْ بِسَحَرٍ».^{۱۵۸}

«مگر آل لوط را که هنگام سحر، نجاتشان دادیم».

این بلا را فرستادیم و همه را هلاک کردیم مگر آل لوط را. آل هر شخصی، کسی است که امرش به او مرجوع باشد، لذا بالاتفاق آل لوط سه دخترش بودند^{۱۵۹} و زنش؛ اما چون امر همسرش به لوط نبود و کافره بود، آل لوط حساب نمی‌شود.

«نَّجَّيْنَهُمْ بِسَحَرٍ».

(۱) - هود: ۸۳.

^{۱۵۷} (۲) - «... جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَابِلَهَا ...» E\هود: ۸۲.

^{۱۵۸} (۳) - قمر: ۳۴.

^{۱۵۹} (۴) - بعضی هم دامادهايش را ذکر کرده‌اند و برخی عده معدودی از کسانی که به او گرویدند و تعدادشان را مجموعاً سیزده نفر نوشته‌اند را ضمیمه کرده‌اند.

(۲) - «... جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا...» هود: ۸۲.

(۳) - قمر: ۳۴.

(۴) - بعضی هم دامادهایش را ذکر کرده‌اند و برخی
عده معدودی از کسانی که به او گرویدند و تعدادشان را
مجموعاً سیزده نفر نوشته‌اند را ضمیمه کرده‌اند.

حقایق از قرآن، ص: ۱۳۴

«ایشان را سحرگاه نجات دادیم».

پیش از این که صبح شود و هنگام عذاب برسد، لوط و
دخترانش را از آن حدود شهرها بیرون فرستادیم (ثلث
آخر شب را اصطلاحاً سحر می‌گویند).

«نُعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا...» ۱۶۰

^{۱۶۰} (۱) - قمر: ۳۵.

«نِعْمَةٌ» مفعول است برای فعل **«نَجَّيْنَهُمْ»**؛ یعنی: «نجات دادیم آل لوط را و آن انعامی بود از نزد ما».

«... كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ».^{۱۶۱}

«همین طور که لوط و آلش را نجات دادیم، پاداش می دهیم کسی را که شکر گزار است».

شکر خدا اطاعت نمودن اوامرش و معصیت نکردن است؛ هر کس این طور شد، او را از عذاب رهایی می دهیم تا قیام قیامت همین است و اختصاص به زمان خاصی ندارد. چقدر در بلاهای عمومی؛ زلزله ها، سیلها، مرضها افراد سپاسگزار؛ یعنی کسانی که کارشان اطاعت است و از معصیت رو گردانند، نجات داده شده اند.

گستاخی و بی پروایی قوم لوط در انجام گناه و معصیت

^{۱۶۱} (۲) - قمر: ۳۵.

بعضی از مفسّرین نکته‌ای را متذکّر شده‌اند و آن این‌که:
علّت این

(۱) - قمر: ۳۵.

(۲) - قمر: ۳۵.

حقایق از قرآن، ص: ۱۳۵

که از ریگهای جهنّم برایشان باریده شد، شاید این بوده
است که هر یک از اینها یک قوطی پر از ریگ همراه
داشتند و بر سر راهها می‌نشستند و هر کس رد می‌شد،
ریگی به او پرتاب می‌کردند، ریگ هر کس به او خورد، با
او آن عمل شنیع را مرتکب می‌شد. این بود که خداوند
هم یکی از عقوبتهایشان را خوردن ریگ جهنّمی قرار داد.
اینها به قدری در کثافت غوطه‌ور شده بودند که دیگر اصلاً
رعایت طهارت و نظافت از بول و غایط و همچنین غسل

جنابت را نمی‌کردند، آداب معاشرت و رعایت اصول اجتماعی و انسانیت را به کلی از یاد برده بودند و مکرراً حرکات و حشیانه و بی‌ادبانه از آنها صادر می‌شد (مثلاً در مجلس از خود باد خارج می‌کردند و ... که در روایات ذکر شده است).

تعداد نجات یافتگان از قوم لوط علیه السلام

آل لوط را بعضی از مفسرین سیزده نفر نوشته‌اند؛ سه دخترش، دامادها و بستگانش. از چهار میلیون نفر، فقط همین سیزده نفر نجات یافتند.

گریختن نجات یافتگان از میان قوم، با هدایت جبرائیل

در روایت چنین است: «هنگامی که جبرئیل به لوط گفت:

شما باید هنگام سحر از شهر بیرون بروید؛ زیرا بامداد

هنگام نزول

حقایق از قرآن، ص: ۱۳۶

عذاب است^{۱۶۲}، پاسخ داد: مردم دور خانه‌ام را گرفته‌اند،
چطور بیرون روم؟ جبرئیل عمود نوری نشانش داد که تو و
اهل از این خطّ نوری حرکت کنید.

پس از فرار لوط و همراهانش، زنش رفت به قوم خبر دهد
که لوط فرار کرده است، در این هنگام سنگی از همان
قسم ریگها به او خورد و همان جا مرد^{۱۶۳}.

پاداش دادن خداوند به انسانهای شاکر

به هر حال، خداوند سپاسگزار است. در برابر کار نیک و
خدمتی که هر کس در راه او و برای او انجام دهد،
پاداش خواهد داد و به قدری دستگاه وسیع است که از
روایات استفاده می‌شود پاداش کارهای نیک کفار و فجّار
هم در همین دنیا به آنها می‌رسد؛ چون در آخرت بهره‌ای

^{۱۶۲} (۱) -i... إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ الْأَوَّلُ صَبِيحٌ بَقَرِيْبٌ. E\ هود: ۸۱.

^{۱۶۳} (۲) - بحارالأنوار: ۱۲ / ۱۵۸.

ندارند؛ مثلاً مریض نمی‌شوند، یا مالشان زیاد می‌گردد و
هكذا.

«وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ».^{۱۶۴}

«وهر آینه از قهر ما ایشان را ترسانید؛ ولی آنها
بترسانندگان شک آوردند و باور نداشتند».

«بَطْشَ» به معنای شدت قهر است «إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ
لَشَدِيدٌ»^{۱۶۵}

(۱) – «... إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ». هود:
۸۱.

(۲) – بحار الأنوار: ۱۲ / ۱۵۸.

(۳) – قمر: ۳۶.

^{۱۶۴} (۳) – قمر: ۳۶.

^{۱۶۵} (۴) – بروج: ۱۲.

حقایق از قرآن، ص: ۱۳۷

کسی طاقت تحمل قهر خدا را ندارد.

لوط، قومش را از عذاب و قهر الهی ترسانید اما آنها اعتنا نکردند بلکه به نذر خدا شک آوردند و انکار نمودند:

«وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرٌ».^{۱۶۶}

برای روشن شدن این آیه، باید عرایضی تقدیم شود.

ملائکه‌هایی که برای هلاکت قوم لوط آمدند در بینشان جبرئیل بود و در بعضی روایات، اسرافیل و میکائیل هم ذکر شده است. چهار یا هفت نفر ملائکه به شکل جوان صاحب جمال پیش از غروب آفتاب وارد دروازه‌های

^{۱۶۶} (۱) - قمر: ۳۷.

**مؤتفکات شدند و نزد لوط آمدند و بر او به عنوان میهمان
وارد شدند.**

**لوط، وحشت کرد و گفت: «شما کجااید مگر خبر ندارید
این قوم چقدر بی حیا هستند».**

**ایشان خودشان را معرفی نکردند بلکه فرمودند: «مولای
ما مأمورمان فرموده که به این شهر بیاییم و می خواهیم
میهمان تو باشیم».**

**لوط، سخت هراسان شد که مبادا قومش آگاه شوند، از
طرفی هم میهماندوست بود، لذا تصمیم گرفت قدری
معطل شود تا هوا تاریک گردد و کسی آنها را نبیند، آن
وقت ایشان را به خانه اش برد.**

(۱) - قمر: ۳۷.

حقایق از قرآن، ص: ۱۳۸

وقتی که می‌خواستند بروند به آنها گفت: «از وسط راه
نروید بلکه از کنار بیایید، ولی آنها برعکس رفتار
می‌کردند و وقتی با اعتراض لوط مواجه می‌شدند،
می‌گفتند: مولای ما چنین امر فرموده است تا بالأخره به
خانه لوط رسیدند.

زن لوط تادید چند جوان زیباروی به خانه آمده‌اند،
بالای بام رفت و دود و آتش کرد تا قوم خبردار شوند که
لوط میهمان آورده است. کم‌کم اطراف خانه لوط شلوغ
شد و زن لوط در را به رویشان باز کرد و به جانب
میهمانان لوط راهنماییشان نمود.

قوم تا چشمشان به جمال آنها افتاد گفتند: ای لوط! مگر
نگفتم نباید مهمان پذیری، حالا یکی برای خودت بقیّه را
به ما بده.

لوط بنای نصیحت گذاشت که حیا کنید، این چه کار زشتی است که پیش گرفته‌اید. آنگاه رو به دو نفر از سرکرده‌های ایشان نمود و گفت: اگر منظورتان دفع شهوت جنسی است، حاضرم این دختران خود را به عقد و نکاح مشروع شما در آورم که برای شما پاکیزه‌تر است».^{۱۶۷}

گفتند: «خودت می‌دانی که ما را به دخترانت میلی و نظری نیست و می‌دانی که ما چه می‌خواهیم».^{۱۶۸}

بیچاره لوط به استغاثه و التماس افتاد و فریاد زد: «آیا بین شما

(۱) - «... يَقَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ...» هود: ۷۸.

(۲) - «قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ

لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ» هود: ۷۹.

^{۱۶۷} (۱) - «... يَقَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ...» E\ هود: ۷۸.

^{۱۶۸} (۲) - «قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ» E\ هود: ۷۹.

حقایق از قرآن، ص: ۱۳۹

یک مرد بارش پیدا نمی‌شود؟ آیا یک نفر غیرتمند در بین شما یافت نمی‌شود؟»^{۱۶۹}

آنگاه رو به مهمانهای عزیزش نمود و گفت:

«ای کاش! نیرویی و قوم و قبیله و تکیه محکمی داشتم و از شما دفاع می‌کردم»^{۱۷۰}.

«وَلَقَدْ رَاودُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ...»

«و هر آینه مطالبه می‌کردند میهمانهایش را».

«مراوده» به معنای «مطالبه» یا «گفتگو و کشمکش» است. در آن هنگام در را شکستند و وارد حجره لوط شدند. دیگر هنگام ظهور قهر خداوند رسید.

^{۱۶۹} (۱) i\... فَأَتُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزَوْنَ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ زَكِيٌّ» E\ هود: ۷۸.

^{۱۷۰} (۲) i\« قَالَ لَوْ أَنِّي بَيْنَكُمْ فَوْهُ أَوْ عَاوِي إِلَى زَكِّي شَدِيدٍ» E\ هود: ۸۰.

چون ناله لوط بلند شد، جبرئیل خودش را معرفی کرد و گفت:

«ما ملک هستیم و از طرف پروردگارت برای هلاکت این قوم آمده‌ایم، بگذار تا داخل شوند».^{۱۷۱}

در این هنگام که خانه مالا مال از جمعیت شده بود، جبرئیل پر خود را بر دیده‌های ایشان زد و تمام افرادی که بودند چشمشان کور شد، نه این که نابینا شده باشند بلکه اصلاً چشمشان محو شد، جای چشم مانند پوست کف دست، صاف شد مثل این که اصلاً چشم

(۱) – «... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ» هود: ۷۸.

^{۱۷۱} (۳) i\... إنا مُسلّمٌ ربّك لئن يَصِلُوا إِلَيْكَ ... E\ هود: ۸۱.

(۲) - «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ»
هود: ۸۰.

(۳) - «...إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنُصَلِّوْا إِلَيْكَ...» هود: ۸۱.

حقایق از قرآن، ص: ۱۴۰

وحتی جای چشم هم ندارند.

«... فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ...».

«پس نابود کردیم چشمهایشان را مثل این که از روز اوّل
اصلاً چشم نداشتند».

«... فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ».

«گفتیم ما به ایشان به زبان فرشتگان پس بچشید عقوبت
مرا و آنچه بیم می کردیم شما را به زبان لوط».

حالا به عوض این که این کوری در حالشان تأثیری بکند و از این خواب غفلت بیرون بیایند و به درگاه الهی عذر بیاورند، از گذشته‌ها توبه کنند و به خدا و روز جزا ایمان بیاورند، شروع کردند فحاشی کردن به حضرت لوط علیه السلام و می‌گفتند: «لوط یک عده جادوگر آورده است!». چون جمعیتشان زیاد بود، در مقام تلافی کردن بر آمدند، اما به قدری مرعوب و ترسیده شده بودند که جرأت کوچکترین کاری را نداشتند، ملائکه گفتند: «ما مأموریم اینها را صبح عذاب کنیم»، لوط گفت همین الآن، گفتند: «آیا صبح نزدیک نیست؟». ۱۷۲

نازل شدن بلا در صبحگاهان

«وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ». ۱۷۳

۱۷۲ (۱) - «... إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ...» E\هود: ۸۱.

۱۷۳ (۲) - قمر: ۳۸.

(۱) - «... إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ...»

هود: ۸۱.

(۲) - قمر: ۳۸.

حقایق از قرآن، ص: ۱۴۱

«تصبح» آمدن کسی یا چیزی هنگام صبح است. صبح که گفته می‌شود از اوّل طلوع فجر است تا طلوع آفتاب، می‌فرماید: «به درستی که آمد عذاب الهی ایشان را در هنگام صبح».

«بُكْرَةً» هم به معنای طلوع فجر و اوّل صبح است که برای تأکید ذکر شده، این عذابی که از اوّل صبح، طلوع فجر آمد.

«مُسْتَقَرٌّ» عقوبتی قرار گرفته و دایم و پیوسته به عذاب آخرت؛ یعنی عذاب از ایشان مرتفع نشد تا همه ایشان را هلاک کرد و به آتش دوزخ متصل ساخت.

امر شد که شهر را بلند کنند. در این جا دو روایت است یکی این که دو ملک، چهار گوشه شهر را کردند و در روایت دیگر، جبرئیل تنها این کار را کرد.

از این مملکتی که چهار شهر متصل به یکدیگر و چهار میلیون جمعیت داشت، فقط خانه لوط مانند حلقه ماند و اطرافش خالی شد. اجمالاً همین یک خانه در زمین آن جا باقی ماند که در قرآن مجید هم می‌فرماید: «ما جز یک خانه از مسلمین نیافتیم».^{۱۷۴}

^{۱۷۴} (۱) -i\ «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» E\ ذاریات: ۳۶.

این چهار شهر را آن قدر بالا بردند که اهل آسمانها صدای خروشان را شنیدند، آنگاه پس از سنگباران کردنشان به آن ریگهای کدایی، شهر را وارونه کردند.^{۱۷۵}

(۱) - «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ» ذاریات: ۳۶.

(۲) - «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ فِ سَجِيلٍ مِّنْضُودٍ * مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَاهِي مِّنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ» هود: ۸۲ - ۸۳.

حقایق از قرآن، ص: ۱۴۲

«عَذَابٌ مُّسْتَقَرٌّ» عذاب ثابت، این مقدمه و دهانه عذاب بود. وای از اوّل مرگ و برزخ تا برسد به روز قیامت، عذابی که تا قیامت و بعد از آن ادامه دارد و همیشه جاودان است.

^{۱۷۵} (۲) - i\ «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ فِ سَجِيلٍ مِّنْضُودٍ * مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَاهِي مِّنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ» E\ هود: ۸۲ - ۸۳.

محترم بودن اماکن عبادتی

این جا توجه شما را به نکته‌ای جلب می‌نمایم. خانه جناب لوط باقی ماند تا برای دیگران تا روز قیامت عبرتی شود که هر جا ذکر خدا شود، محترم است؛ چنانچه در روایت دارد: «زلزله روز قیامت که می‌آید، زلزله‌ای که کوهها را ریزه ریزه می‌کند»^{۱۷۶}، زمین را هموار و یکسان می‌نماید^{۱۷۷}، چنین زلزله‌ای به مساجد اثری نمی‌کند، مسجد که به یاد خدا آباد است، کجا زلزله قیامت خرابش می‌کند».^{۱۷۸}

این است که مؤمنین باید اهمیت بیشتری به مساجد بدهند و آدابی که برای آن ذکر شده مخصوصاً احترامش را رعایت نمایند و بدانند که برای خودشان خوب است و فردای قیامت از جمله شفاعست.

^{۱۷۶} (۱) -i\ «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» E\ طه: ۱۰۵.

^{۱۷۷} (۲) -i\ «لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» E\ طه: ۱۰۷.

^{۱۷۸} (۳) - برای مزید اطلاع به کتاب «معاد» از بیانات حضرت آیه الله دستغیب مراجعه فرمایید.

(۱) - «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» طه: ۱۰۵.

(۲) - «لَأَتَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» طه: ۱۰۷.

(۳) - برای مزید اطلاع به کتاب «معاد» از بیانات حضرت آیه الله دستغیب مراجعه فرماید.

حقایق از قرآن، ص: ۱۴۳

«... فَذُوقُوا عَذَابِي وَنَذِرْ».

«پس بچشید و بکشید عذاب مرا و بیمهای مرا که توسط لوط به شما رساندم».

بعد دوباره آیه شریفهای را که تکرار فرمود، ذکر می‌فرماید:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ».^{۱۷۹}

«و هر آینه آسان کردیم قرآن را برای ذکر، پس آیا متذکری هست؟».

از جناب سعید بن جبیر منقول است که «ذکر» یعنی حفظ».

از خصوصیات قرآن مجید که در بین کتب آسمانی منحصر به خودش می باشد، موضوع آسان بودن حفظ آن است، چه یک آیه و چه یک سوره تا برسد به حفظ تمام قرآن مجید بلکه چه اشخاص بی سوادى که با تکرار یک سوره، از حفظشان می شود. در بلاد عربى^{۱۸۰} هستند افرادی که تمام قرآن از حفظشان است. در صدر اسلام که به این موضوع اهمیت بیشتری می دادند، حافظین قرآن خیلی

^{۱۷۹} (۱) - قمر: ۱۷.

^{۱۸۰} (۲) - حفظ کل قرآن، اختصاص به بلاد عربی ندارد، بلکه در بلاد غیر عرب از جمله ایران نیز تعداد قابل توجهی از جمله خردسالان و نوجوانان علاقه مند وجود دارند که حافظ کل قرآن هستند.

زیاد بودند. در جنگ مسیلمه کذاب عدّه‌ای که قرآن را از حفظ داشتند و کشته شدند، به هفتاد نفر می‌رسید.

پس با این تفسیری که جناب سعید بن جبیر می‌فرماید، معنای آیه این است که: «هر آینه ما قرآن را برای حفظ کردن آسان نمودیم،

(۱) – قمر: ۱۷.

(۲) – حفظ کلّ قرآن، اختصاص به بلاد عربی ندارد، بلکه در بلاد غیر عرب از جمله ایران نیز تعداد قابل توجهی از جمله خردسالان و نوجوانان علاقه‌مند وجود دارند که حافظ کلّ قرآن هستند.

حقایق از قرآن، ص: ۱۴۴

پس آیا کسی هست که آن را حفظ کند؟».

۱- و می‌توان گفت «ذکر» که به معنای یاد است، مراتبی دارد و خداوند، قرآن مجید را برای همه مراتب ذکر، آسان قرار داده چنانچه آسانی مرتبه ذکر لسانی آن محسوس و وجدانی است و این از خصایص قرآن است. در کتاب انیس الاعلام گوید:

«آنچه را ده نشینان مسلمان از قرآن مجید حفظ دارند، بیشتر است از آنچه را که بزرگان نصارا از انجیل حفظ دارند و در بسیاری از کشورهای اسلامی افرادی هستند که تمام قرآن را از حفظ دارند، خصوصاً در مصر؛ ولی در تمام بلاد نصرانیّت یک نفر دیده نشده که تمام عهد جدید (اناجیل چهارگانه) را از حفظ داشته باشد و همچنین است عهد عتیق؛ یعنی اسفار تورات در بین یهود».

۲- و از جمله مراتب ذکر، «ذکر قلبی» است؛ یعنی آنچه را که در فطرت انسانی است از شناخت خداوند و به فکر سرای جاودانی بودن و کسب فضایل نمودن و در اثر غفلت و اشتغال به مادیات، این فطرت در وادی نسیان قرار گرفته، پس قرآن مجید با کمال سهولت پرده غفلت را عقب زده و انسان را

حقایق از قرآن، ص: ۱۴۵

به یاد فطرت اوّلیّهای می اندازد؛ البتّه این تأثیر درباره کسانی است که فطرت نخستینشان به کلی از بین نرفته و دلشان نمرده باشد.^{۱۸۱}

نرود میخ آهنین در

سنگ

با سیه دل چه سود

گفتن وعظ

^{۱۸۱} (۱) «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى...» E\غل: ۸۰.

(چنانچه مواعظ حضرت سیدالشهداء و اصحابش در لشکر ابن زیاد لعین کوچکترین تأثیری نکرد).

مرحوم طبرسی هم این معنا را ذکر فرموده لکن سایر مفسرین فرموده‌اند «ذکر» به معنای «یاد» است و «متذکر» هم یعنی «متنبه» چنانچه گذشت.

۵- سرگذشت فرعون و قوم او

«وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ».^{۱۸۲}

«و هر آینه آل فرعون را ترسانندگان الهی آمدند (که منظور موسی ابن عمران علیه السلام و برادرش هارون است)».

اما اینها:

«كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا...».^{۱۸۳}

^{۱۸۲} (۲) - قمر: ۴۱.

^{۱۸۳} (۳) - قمر: ۴۲.

«تمام آیات ما را تکذیب کردند».

مراد از «کَلَّهَا» همان نه آیه‌ای است که بر ایشان فرستاد و در سوره‌های دیگر بیان فرمود. مجمل آن این جا به نحو اختصار بیان می‌شود.

(۱) - «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى...» نمل: ۸۰.

(۲) - قمر: ۴۱.

(۳) - قمر: ۴۲.

حقایق از قرآن، ص: ۱۴۶

آیتها و نشانه‌های حضرت موسی علیه السلام

الف - عصا

نخستین آیه عجیبی که باید همه به آن تسلیم شوند، قضیه «عصا» است. چوبی که موسی انداخت و ازدها شد. در

یک مرتبه یک لبش را پایین قصر فرعون گذاشت و لب دیگرش را بالای آن تا این که فرعون به موسی علیه السلام التماس کرد آن را به حال اولش برگرداند.

همین عصا اژدها شد و آنچه را که ساحران ساخته بودند، بلعید^{۱۸۴}، این همان عصایی است که به دریا زد و شکافته شد^{۱۸۵} و به سنگ زد، دوازده چشمه از آن جاری گردید.^{۱۸۶}

توطئه ساحران برای سرقت عصای حضرت موسی علیه السلام

ساحرها گفتند: «هنگامی که موسی بن عمران خواب است می‌رویم و عصا را می‌دزدیم، اگر سحر است که آن را بر می‌داریم و اگر سحر نیست، باید خواب و بیداری موسی

^{۱۸۴} (۱) i\ «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَتْ مَا صَنَعُوا...» E\ طه: ۶۹.

^{۱۸۵} (۲) i\ «وَإِذْ قَرَّبْنَا بِلْحْمِ الْبَيْحَرِ فَأُخْبِتْكُمْ...» E\ بقره: ۵۰.

^{۱۸۶} (۳) i\ «... فَمُلْنَا ضَرْبَ بَعْضِكَ الْحَجَرِ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ نَبِئًا...» E\ بقره: ۶۰.

فرقی نکند»، تا رفتند که عصا را بدزدند، به صورت
ازدهایی شد و به ایشان حمله کرد.

ساحران فرار کردند و به دیگران گفتند: «موسی خواب
است اما صاحب عصا بیدار است».

(۱) - «وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا...» طه: ۶۹.

(۲) - «وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ...» بقره: ۵۰.

(۳) - «... فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا
عَشْرَةَ عَيْنًا...» بقره: ۶۰.

حقایق از قرآن، ص: ۱۴۷

ب- ید بیضا

دوّمین آیه الهیّه، «ید بیضا» بود. هنگامی که حضرت موسی دست در بغل می کرد و بیرون می آورد، نوری مانند ماهتاب از دستش هویدا می شد.^{۱۸۷}

ج- توفان سهمگین

سوّمین آیه، «فرستادن توفان» بود. هر چه موسی علیه السلام کوشید فرعونیان ایمان نیاوردند، موسی گفت: «پس قوم من بنی اسرائیل را از زندان رها کنید تا از این مملکت برویم».

هامان وزیر فرعون به او گفت: «اگر بنی اسرائیل را رها کردی، دور موسی جمع می شوند و طغیان می کنند».

این شد که موسی علیه السلام عصا را به رود نیل زد، رود طغیان کرد^{۱۸۸} و خانه های فرعونیان را آب فرا گرفت و همه به بیابانها فرار کردند.

^{۱۸۷} (۱) - «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ غَايَةً أُخْرَى» E\ طه: ۲۲.

عجیب این جاست که آب، به هر خانه‌ای که از بنی اسرائیل بود می‌رسید، وارد نمی‌شد و کاری به آن نداشت.

اجمالاً زراعتها تمام خراب شد به قسمی بیچاره شدند که فرعون نزد موسی علیه السلام فرستاد که اگر توفان را بر گردانیدی، تمام

(۱) - «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ
آيَةُ أُخْرَى» طه: ۲۲.

(۲) - «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ
وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا
مُجْرِمِينَ» اعراف: ۱۳۳.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۴۸

^{۱۸۸} (۲) - «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ» E\ اعراف: ۱۳۳.

بنی اسرائیل را آزاد می‌کنم.

**این بود که موسی علیه السلام به امر خدا همان عصای
کذایی را به نیل زد و توفان آرام گرفت، امّا فرعون به
قول و وعده‌اش وفا نکرد و بنی اسرائیل آزاد نشدند.**

د- بلای ملخ

**چهارمین آیه‌ای که فرستاده شد، «ملخ» بود که برایشان
مسلّط گردید. در روایات این‌طور رسیده که اینها از
ملخهای عادی نبودند بلکه یک نوع ملخ عجیبی بودند که
از گیاهان و محصولات گذشته، لباس، در، پنجره، حتّی
چوبها و میخهای آهنین را هم می‌خوردند و موی سر و
صورت آنها را می‌کنند و به خانه بنی اسرائیل هیچ داخل
نمی‌شدند و ضرری به اموالشان نمی‌رساندند.**

همه عاجز شدند. باز فرعون پیش حضرت موسی علیه السلام فرستاد که اگر این ملخها بروند ما بنی اسرائیل را تسلیم تو می کنیم.

به دعای حضرت موسی علیه السلام ملخها رفتند، اما باز هم تغییری نکرد و بنی اسرائیل همین طور در زندان بودند. ضمناً متوجه حلم خدا و مهلت دادنش هم باشید.

ه- بلای شپش

پنجمین آیه این بود که خدای تعالی «شپش» را برایشان مسلط فرمود. در روایت است که این شپشها بدنهای فرعونیان را می گزیدند

حقایق از قرآن، ص: ۱۴۹

به طوری که بدنهایشان مانند آبله زده مجروح شده بود و
به قدری هم زیاد شده بودند که خواب راحت را از آنها
گرفته بودند.

نیز در تمام جامه‌ها، ظرفها و طعامهای ایشان داخل
می‌شدند به طوری که هر طعامی می‌خوردند، مخلوط به
آن بود.

و باز در روایت دارد که این بلا از همه شدیدتر بود، یعنی
آنها را به عجز در آورد.

باز هم دست به دامان موسی علیه السلام شدند و فرعون
قول داد که بنی اسرائیل را رها سازد و باز خلف وعده
کرد.

و- بلای قورباغه

در مرتبه ششم، «قورباغه» را بر آنها مسلط فرمود. حضرت موسی علیه السلام همان عصا را به دریا زد مانند قورباغهای مگر این که از دریا بیرون آمده داخل شهر شد و تمام لباسها، ظرفها و خانهها را پر کردند.

هر جا می نشستند، قورباغه از اطرافشان بالا می رفت. دهان باز می کردند که لقمه در آن بگذارند، اوّل قورباغه داخل می گردید، این بار هم فرعون به موسی وعده داد و عهد کرد که مانند دفعات قبل، خلف وعده نکند ولی باز اعتنا نکرد.

ز- خون شدن آب نیل

در هفتمین مرتبه عصا را به رود نیل زد، آب آشامیدنی به خون تبدیل گردید، نه رود نیل تنها بلکه هر آبی را که بر می داشتند خون

حقایق از قرآن، ص: ۱۵۰

می‌شد، ولی برای بنی اسرائیل همان آب بود.

خود فرعون که به این بلا مبتلا بود، نوشته‌اند که برگ درختان را می‌مکید تا از تشنگی هلاک نشود و چون آب برگها در دهانش جمع می‌شد، خون می‌گردید.

بعد آمدند حیل‌های کردند به بنی اسرائیل می‌گفتند شما آب بردارید و بما بدهید تا آب در دست آنها بود، آب بود ولی همین که به دست فرعونیان می‌رسید، خون می‌شد. گفتند: شما آب را از دهان خودتان در دهان ما بریزید تا در دهان بنی اسرائیل بود، آب بود اما همین که به دهان فرعونیان می‌رسید، خون وارد گلویشان می‌شد.

شدّت حرارت زمین در قیامت

شنیده‌اید در قیامت زمین مانند کوره ذوب آهن است؛ یعنی در نهایت و شدّت گرمی است، آتش است اما برای

**کی؟ برای کفار و فجّار و منافقین ولی مؤمن که پا
می‌گذارد، زیر پایش خنک است، برداً و سلاماً است. برای
مؤمن راحت است اما برای منافق و کافر از آتش
سوزنده‌تر است.**

**در همین قضیه، فرعونیان به بنی اسرائیل می‌گفتند آب در
دهان ما بریزید ولی برایشان فایده نداشت و در دهانشان
خون می‌شد فردای قیامت هم اهل ظلمت به مؤمنین
می‌گویند: نگاهی به ما بکنید**

حقایق از قرآن، ص: ۱۵۱

تا از نور شما جلو پای خود را بینیم.^{۱۸۹}

**به آنها پاسخ می‌دهند: نور ما به کار شما نمی‌خورد، باید
از دنیا همراه خود می‌آوردید، بر گردید و نوری تدارک
کنید.^{۱۹۰}**

^{۱۸۹} (۱) -i... انظرونا نقتبس من نورکم... E\حدید: ۱۳.

به هر حال، هر کس باید برای خودش دست و پای کند،
می‌آید روزی که هر کس خودش هست و عملش. امروز به
فکر فردایتان باشید و به خودتان پردازید، به دیگران
چکار دارید؟ اگر شما هدایت شدید، گمراهی دیگران به
شما ضرری نمی‌زند.^{۱۹۱} می‌ترسم در آن روز از کمی نور
بنالیم و بگوییم: «پروردگارا! نور ما را تمام فرما که این کم
است».^{۱۹۲}

بالأخره کسی را از قبر به دنیا بر نمی‌گردانند، هر چه
می‌خواهد بنالد که پروردگارا! مرا برگردان به دنیا تا عمل
صالحی را انجام دهم، صدقاتی دهم، کار نیکی کنم^{۱۹۳}،
جوابش منفی و بی‌فایده است.

ح - بلای قحطی

^{۱۹۰} (۲) i\- «... قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...» E\ حدید: ۱۳.

^{۱۹۱} (۳) i\- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلَّ إِذَا غْتَدَيْتُمْ...» E\ مائد: ۱۰۵.

^{۱۹۲} (۴) i\- «... رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ...» E\ تحریم: ۸.

^{۱۹۳} (۵) i\- «... رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ...» E\ مؤمنون: ۹۹-۱۰۰.

هشتمین آیه از آیات نهگانه الهی که به آن اعتنا نکردند بلکه

(۱) - «... انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ...» حدید: ۱۳.

(۲) - «... قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...» حدید: ۱۳.

(۳) - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ...» مائده: ۱۰۵.

(۴) - «... رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا...» تحریم: ۸.

(۵) - «... رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ...» مؤمنون: ۹۹ - ۱۰۰.

حقایق از قرآن، ص: ۱۵۲

تکذیب نمودند، «قحطی» بود. تمام زراعت‌هایشان از بین رفت.

ط – بلای تگرگ

نهم «تگرگ شدیدی»^{۱۹۴} بود که از آسمانها به شدت بر ایشان بارید و از تگرگ‌های معمولی نبود، بلکه نوشته‌اند که در جوف آن آتش و سرخ رنگ بوده است. خلاصه آتشی در جوف تگرگ نازل شد که جمعی کثیر به سبب آن هلاک شدند و باز متنبه نشدند و بنی اسرائیل را آزاد نمودند.

در بعضی روایات، دو آیه و نشانه دیگر؛ یعنی شکافته شدن دریا و سنگی که از آن دوازده چشمه آب می‌جوشید، ذکر شده است.

^{۱۹۴} (۱) - در بعضی تفاسیر، به جای «تگرگ»، «برف سرخ» است که پیشتر ندیده بودند و به جزع آمدند و جمعی کثیر از ایشان به سبب آن هلاک شدند.

به هر حال، در عرض مدّت چهل سال، آیات الهیّه زیاد بر ایشان فرستاده می‌شد، امّا در آنها تغییری مشاهده نمی‌گردید.

انکار آیات عقلی و سمعی توسط فرعونیان

بعضی از مفسّرین فرموده‌اند: چون در این آیه شریفه پس از کلمه «**اِيتِنَا**» می‌فرماید: «**كُلَّهَا**»، پس مراد همه آیات عقلی و سمعی است؛ یعنی قوم فرعون جمیع آیات عقلیه و غیر آنها را منکر شدند.

علاوه بر این‌که: آیات خلقیه و قهریه را که ذکر شد، منکر شدند، همچنین آیات سمعیّه، آیات عظام ما را که انبیا باشند و از آن جمله

(۱) – در بعضی تفاسیر، به جای «تگرگ»، «برف سرخ»

**است که پیشتر ندیده بودند و به جزع آمدند و جمعی کثیر
از ایشان به سبب آن هلاک شدند.**

حقایق از قرآن، ص: ۱۵۳

**موسی و هارون را تکذیب کردند و چنانچه گذشت،
تکذیب یک پیغمبر، تکذیب همه انبیاست.**

نفرین حضرت موسی علیه السلام بر فرعونیان

**کم کم کار بر بنی اسرائیل خیلی سخت شد لذا از حضرت
موسی تقاضا کردند دیگر نفرین کند. موسی علیه السلام
هم عرض کرد:**

**«پروردگارا! این فرعونیان در اثر مالی که دارند، سرکش
شده اند و به نظر بندگی به بنی اسرائیل می نگرند (آری**

**مال، غرور می آورد) پروردگارا! مالشان را از بین
بیر». ۱۹۵**

**به نفرین حضرت موسی علیه السلام تمام دارایی فرعونیان
حتّی مأكولات مثل گندم و جو و همچنین حیواناتشان
مبدّل به سنگ گردید و از قابلیت استفاده افتاده.**

گریختن بنی اسرائیل با حضرت موسی علیه السلام

**بعد به موسی علیه السلام اذن داده شد که با بنی اسرائیل
شب هنگام از شهر خارج شوند تا فرعون و فرعونیان را
معذب فرماید.**

**به موسی علیه السلام وعده داده شد که بنی اسرائیل را به
سلامت از رود نیل عبور خواهیم داد اما وقتی که ماه
طلوع نماید و موسی علیه السلام هم این**

^{۱۹۵} (۱) -i'... رَتَبًا إِنَّكَ عَائِثٌ فِرْعَوْنَ وَمَلَئَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَتَبًا لِيُضِلُّوْا عَنْ سَبِيلِكَ رَتَبًا اطْمَسَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» E\ یونس: ۸۸.

(۱) - «... رَبَّنَا إِنَّكَ ءَاتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» يونس: ۸۸.

حقایق از قرآن، ص: ۱۵۴

وعده را به بنی اسرائیل خبر داد.

بنی اسرائیل، یکی یکی از شهر خارج شدند و با موسی علیه السلام در بیرون شهر جمع گردیدند تا کنار رود نیل آمدند، باید حالا از نیل عبور کنند اما ماه هنوز طلوع نکرده است.

همراه بردن جنازه حضرت یوسف علیه السلام

علامه مجلسی - علیه الرحمه - می فرماید:

چندین روایت معتبره در شرح این قضیه وارد شده که
مضمون آنها این است که موسی علیه السلام عرض کرد:
«پروردگارا! چرا ماه طلوع نکرده است؟».

ندا رسید: «جسد یوسف پیغمبر را هم باید همراه خودتان
ببرید و دفن کنید».

جسد یوسف علیه السلام را در تابوت سنگی گذاشته و در
جای مخصوصی از رود نیل قرار داده بودند.

موسی علیه السلام ندا کرد: «آیا بین شما کسی هست که
جای جسد یوسف صدیق را بداند؟».

هیچ کس آگهی نداشت، تنها پیر زن کور و افلیجی گفت:
«من می دانم ولی تا حاجت‌هایم را روا نکنید نمی گویم».

موسی علیه السلام پرسید: «حاجت چیست؟».

**عرض کرد: «حاجتم این است که جوان شوم و افلیجی ام
هم خوب شود، چشمم هم روشن گردد و در بهشت زن تو
باشم».**

حقایق از قرآن، ص: ۱۵۵

**موسی علیه السلام در پاسخش ساکت شد. وحی رسید که بر
آمدن حاجتش با ماست. موسی دعا کرد و حاجتش بر
آورده شد. با پای خود برخاست و در حالی که جوان و
بنا شده بود، همراه بنی اسرائیل آمد و جسد یوسف پیغمبر
را نشان داد. جنازه را برداشتند و کنار رود نیل آمدند.**

تعقیب شدن قوم بنی اسرائیل توسط فرعون

**قدری که طول کشید، خبر فرار موسی علیه السلام و بنی
اسرائیل را به فرعون دادند. فوراً بسیج عام داد و ۶۰۰/
۱ هزار نفر برای تعقیب موسی علیه السلام و بنی
اسرائیل حرکت کردند تا آنها را بگیرند.**

**فرعون لشکریانش را تشجیع می کرد که بنی اسرائیل
اندکی بیش نیستند و ما با ایشان بر سر غیظیم.^{۱۹۶}**

**مقدمه لشکر فرعون که نمودار شد. بنی اسرائیل شروع به
جزع و فزع کردند و به موسی گفتند: «الآن ما همه گرفتار
خواهیم شد».**

**موسی علیه السلام فرمود: «وَعَدَ خُودَا حَقَّ اسْتِ وَ هَمَّ مَا
بِه سَلَامَت رَد خَوَاهِیْم شَد».**

درخواست بنی اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام

**روایتی دارد که جناب یوشع، وصی موسی، از او پرسید
وَعَدَ الْهٰی چِیْسْت؟ فرمود: «خُودَا مَا رَا از آب نجات
می دهد».**

^{۱۹۶} (۱) -i\ «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ* وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِطُونَ» E\ شعراء: ۵۴ - ۵۵.

(۱) - «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشَرِّ ذِمَّةٍ قَلِيلُونَ * وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ»

شعراء: ۵۴ - ۵۵.

حقایق از قرآن، ص: ۱۵۶

**یوشع به آب زد و از روی آب گذشت؛ ولی بنی اسرائیل
جرات نکردند از روی آب بگذرند و گفتند: «باید دریا
شکافته شود تا ما از روی آب بگذریم».**

**موسی علیه السلام عرض کرد: «پروردگارا! به جاه محمد
و آل محمد که دریا شکافته گردد».**

**بهانه‌ها و درخواستهای بی خردانه بنی اسرائیل از حضرت
موسی علیه السلام**

**دریا که شکافته شد، بنی اسرائیل گفتند: «ما دوازده
قبیله‌ایم و در راه‌پیمایی ممکن است نزاعمان شود، برای
هر قبیله باید راه معین کنی».**

**موسی علیه السلام عصا زد و دوازده کوچه در دریا ظاهر
شد و آبها مثل کوه متراکم می گردید.**

**باز گفتند که: «ته دریا لجن است و کف پاهایمان فرو
می رود!».**

**اینها این قدر ضعیف الایمان بودند که باورشان نمی شد
وقتی که وعده الهی است که به سلامت از آب رد
می شوید، دیگر خلف وعده نمی شود، لجن هم زیر پایشان
محکم می گردید و گرفتار لجنزار نمی شوند.**

**باد وزید و لجنها هم خشکید و در دوازده کوچه حرکت
کردند.**

**ناگاه صدای داد و فریاد به گوش موسی علیه السلام
رسید، پرسید، چه خبر است؟**

گفتند: «ای وای! که رفقای ما غرق شدند، وای! که

بستگان ما هلاک شدند».

**موسی علیه السلام از خدا خواست که دیوارهای آب
مشبک شود تا بتوانند یکدیگر را ببینند.**

**بالأخره همه به سلامت از آب گذشتند. آنگاه لشکر
فرعونیان رسیدند. وقتی که به دیواره‌های آب رسیدند رو
به فرعون کردند که بین چه معجزه عجیبی به دست
موسی علیه السلام جاری شده است، بی‌حیای فرعون
گفت:**

**«نه، این‌طور که خیال می‌کنید نیست، خودم امر کرده‌ام
این‌طور بشود، بیایید آنها را دنبال کنیم».**

غرق شدن فرعون و سپاهیان او

فرعون حرکت کرد و لشکرش هم او را دنبال نمودند.
فرعون بر اسب نری سوار است. اسب، رم می کند و
خودش هم می ترسد؛ ولی می خواهد به اصطلاح خودش
را نشکند. در روایت است که جبرئیل سوار مادیانی شد و
جلو اسب فرعون افتاد، آن وقت تا چشم اسب فرعون به
مادیان افتاد، عقبش روان گردید و لشکر فرعون هم به
دنبالش آمدند، هنگامی که آخرین نفر از فرعونیان وارد
این کوچه ها شدند، آنگاه:

«فَأَخَذْنَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ». ۱۹۷

(۱) - قمر: ۴۲.

حقایق از قرآن، ص: ۱۵۸

«پس گرفتیم ایشان را گرفتن کسی که همیشه غالب و تواناست».

«عزیز» یعنی غالبی که هیچ گاه مغلوب نمی‌شود؛ بنابر این، هیچ کس عزیز مطلق نیست مگر خدا، همه ذلیل‌اند؛ زیرا لا اقل مغلوب ضعف، پیری، مرض، مرگ و غیره می‌شوند، تنها خدا عزیز است و بس.

«مقتدر» یعنی توانا. آل فرعون را گرفتیم گرفتن کسی که غالب و توانای مطلق است. امر شد به آبهای متراکم که بهم بیایند تا دریا به موج آمد فرعون یقین کرد که الآن مرگ است، دهانه عذاب را به چشم دید و گفت:

«ایمان آوردم به آن خدایی که بنی اسرائیل به او گرویده‌اند و من از جمله مسلمین‌ام».^{۱۹۸}

تا این را گفت، جبرئیل به دهانش لجن زد و گفت:

^{۱۹۸} (۱) -i'... عَامَتْ بِهٖ بُنُو إِسْرَآئِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» E\ یونس: ۹۰.

«حالا دیگر؟»^{۱۹۹} و حال آن که چهل سال است خدا تو را مهلت داد ولی تو دعوی خدایی می کنی و می گویی «أَنَا رَبُّكُمْ اَللَّهُ عَلَيَّ»، چقدر انذار و تخويف! چقدر آیات عظيم الهی! چه بلاها! چه ترساندنهارا! برای این که ایمان بیاوری ولی تو بر سرکشی و طغيانت می افزودی، حالا که عذاب را

(۱) – «...ءَامَنْتَ بِهِ بَنُوا إِسْرَءِیْلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»

یونس: ۹۰.

(۲) – «ءَاآلَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»

یونس: ۹۱.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۵۹

مشاهده می کنی، مؤمن می شوی؟!».

^{۱۹۹} (۲) – «ءَاآلَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» E یونس: ۹۱.

عَلَّتْ پذیرفته نشدن توبه فرعون

بعضی هم فرموده‌اند: «این جمله حيله‌ای بیش نبود، جمله‌ای بود که گفت تا از مرگ نجات پیدا کند، مانند دفعات قبل که وقتی گرفتار می‌شد، التماس می‌کرد و قول می‌داد ولی پس از اجابت به وعده‌اش وفا نمی‌کرد».

لکن بعض دیگر فرموده‌اند: «عَلَّتْ پذیرفته نشدن توبه‌اش این بوده است که عذاب را به رأی‌العین دید و آن وقت توبه کرد و این توبه دیگر فایده ندارد چون به نصّ قرآن مجید، پیش از این که شخص مرگ را حس کند، توبه‌اش پذیرفته می‌شود؛ ولی بعد دیگر فایده ندارد.^{۲۰۰} تا می‌بیند که می‌خواهد بمیرد بگوید: استغفرالله، این توبه اضطراری که دیگر نمی‌تواند به گناه برگردد، چه سود؟».

پذیرش توبه قبل از پدیدار شدن آثار مرگ

^{۲۰۰} (۱) -i «وَلَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ إِلَهَ وَلَا الَّذِينَ يَمْوَتُونَ وَهُمْ كَفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَغْتَابْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» E\ نساء: ۱۸.

توبه دو جهت دارد: پشیمانی از گناه و تصمیم بر ترک در آینده.

کسی که می‌بیند مردنی است، آینده‌ای در این جا ندارد که بخواهد گناهی بکند، یا نکند مانند توبه در گوشه قبر است، اگر بنا بود فایده‌ای داشته باشد، باید توبه در جهنم هم مؤثر باشد.

بالجمله، فرعون از غرق شدگان گردید و از جمله هفت نفری

(۱) - «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمْ لَمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِسْلَامَ وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» نساء: ۱۸.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۶۰

است که در دوزخ، عذابشان از همه بیشتر است.

لطف خدا بیشتر از جرم ماست

«سبقت رحمته غضبه».^{۲۰۱}

خدای تعالی، هم دارای لطف است و هم دارای غضب لکن رحمت و لطفش از غضبش بیش است و بر آن غالب می‌باشد؛ بنابر این، به لطف و رحمت باینده‌اش معامله می‌کند؛ چنانچه خودش می‌فرماید: «... كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...»^{۲۰۲} بر خودش رحمت فرمودن را واجب کرده است لکن اگر بنده به سوء اختیار خودش کفران کرد و ایمان نیاورد و خودش را مستحق قهر کرد، آنگاه چون خود بنده خواسته و اختیار کرده، به قهرش با او رفتار می‌فرماید.

سوء استفاده فرعون از حلم خداوند

^{۲۰۱} (۱) - مصباح المنهج: ۴۴۲.

^{۲۰۲} (۲) - انعام: ۱۲.

چهل سال درباره فرعون، حلم فرمود و رحمت کرد. چهل سال فرعون گفت: «... أَنَا رَبُّكُمْ اَللَّاعِلَى»^{۲۰۳} من خدای بزرگ شمایم! مع الوصف حق تعالی او را به یک سردرد هم مبتلا نکرد؛ چنانچه مضمون روایات است، لذا چون از رحمت و مهلت الهی سوء استفاده کرد، می فرماید: «... فَأَخَذْنَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ»^{۲۰۴} گرفتیم او را گرفتن غالب صاحب عزّت، به عزّت خودش با او معامله فرمود.

(۱) – مصباح المتعجد: ۴۴۲.

(۲) – انعام: ۱۲.

(۳) – نازعات: ۲۴.

(۴) – قمر: ۴۲.

حقایق از قرآن، ص: ۱۶۱

^{۲۰۳} (۳) – نازعات: ۲۴.

^{۲۰۴} (۴) – قمر: ۴۲.

**مشت خاک چه بر سرش می آید وقتی که ربّ العالمین و
ملک الملوک بخواهد با او به عزّتش رفتار فرماید.**

پیکر بی جان فرعون عبرتی برای مردم

**با این که فرعون بدنش غرق فولاد و آهن بود و قاعدتاً
باید به قعر دریا فرو رود، اماّ خدای تعالی برای عبرت
دیگران، بدنش را از آب بیرون انداخت تا وقتی که
بنی اسرائیل برمی گردند ببینند و عبرت بگیرند.**

**بنی اسرائیل هم هنگام مراجعت، جواهراتش را به غنیمت
بردند. ۲۰۵**

**در قرآن مجید تذکر می فرماید که امروز بدنت را از آب
بیرون می اندازیم تا برای باقی ماندگانت عبرتی باشد ۲۰۶ و
بدانند عاقبت فرعون کذایی این است که می بینند. آنها
دیگر به مهلت دادن خدا مغرور نشوند، به جاه و مال و**

^{۲۰۵} (۱) i\ - «كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَءِيلَ» E\ شعراء: ۵۹.

^{۲۰۶} (۲) i\ - «فَالْيَوْمَ نُنْخِصُكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً...» E\ یونس: ۹۲.

منصب و قبیله و فامیل، از خدا غافل نشوند، بترسند از این که با آنها هم خدا به عزّتش معامله فرماید.

این عذاب دنیوی آل فرعون بود، اما عذاب برزخی ایشان، به نص قرآن مجید صبح و شام به آتش عرضه داشته می شوند و در قیامت به شدیدترین عقوبتها مبتلا و به آتش دوزخ انداخته خواهند گردید.^{۲۰۷}

(۱) - «كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَءِیلَ» شعراء: ۵۹.

(۲) - «فَالْيَوْمَ نُنَجِّیكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَفَكَ آيَةً...» یونس: ۹۲.

(۳) - «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» غافر: ۴۶.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۶۳

^{۲۰۷} (۳) - i\« النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ » E\ غافر: ۴۶.

بخش چهارم: سرگذشت گذشتگان عبرتی برای آیندگان

حقایق از قرآن، ص: ۱۶۴

بخش چهارم: سرگذشت گذشتگان عبرتی برای آیندگان

سرگذشت گذشتگان عبرتی برای آیندگان

«أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أَوْلَائِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ».^{۲۰۸}

پس از آن که حق تعالی این پنج قصّه را؛ یعنی داستان حضرت نوح و قومش، عاد، ثمود، لوط، فرعون و اقوام هر یک را ذکر فرمود، به اهل مکه چنین خطاب می‌فرماید:

«أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أَوْلَائِكُمْ...».

«آیا کافرهای شما بهتر از اینها هستند؟».

ای کسانی که نور محمد صلی الله علیه و آله در بین شما درخشیده! شما تافته جدا بافته نیستید، از آنها هیچ برتری ندارید بلکه آنها از لحاظ مادی و دنیوی، خیلی از شما برتر بودند.

اگر نسبت به قوای ظاهری باشد، قوم عاد – که عرض شد – به قدری قوی جثّه بودند که سنگهای بزرگ کوه را بلند می‌کردند و از آن به جای سقف و تیرهای آهن استفاده می‌کردند و با آن خانه

حقایق از قرآن، ص: ۱۶۵

می ساختند و اگر از جهت مال و جاه باشد، شما کجا و
فرعون کجا؟

حالا آیا شما از ایشان امتیازی دارید؟

«أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ».

یا این که در کتابهای آسمانی، براءت و آزادی برای شما
عرب قایل شده اند که قوم عرب را عذاب نمی کنند.

«زبر» جمع است؛ یعنی وقتی راستی باید دلخوش باشید
که در جمیع کتابهای آسمانی خبر داده شده باشد که قوم
عرب را از عذاب معاف کرده ایم، این برای تأکید موضوع

است که به صیغه جمع ذکر شده؛ یعنی به هیچ وجه شما
برائتی ندارید.

«أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ». ۲۰۹

«یا این که می‌گویند ما همگی جمعیم و یاری کننده
یکدیگر».

چون مشرکین تحزب کردند و مجتمع شدند در اذیت
کردن به خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله، بی‌باک
شدند، سه سال معامله با پیغمبر صلی الله علیه و آله و
پیروان او را تحریم نمودند و می‌گفتند: ما جمعیم انتقام
کشنده!

یا «مُنتَصِرٌ» به معنای یاری کننده باشد؛ یعنی ما گروه
شکست ناپذیریم، چون پشت یکدیگریم و یکدیگر را یاری
می‌کنیم.

آنگاه خدای تعالی به پیغمبرش خبر می‌دهد آگاه باش
این طوری که می‌گویند نیست:

«سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ».^{۲۱۰}

(۱) - قمر: ۴۴.

(۲) - قمر: ۴۵.

حقایق از قرآن، ص: ۱۶۶

«زود است که جمعیتشان شکسته شده و پشت (به جنگ)
خواهند کرد».

از خبرهای غیبی قرآن مجید یکی همین آیه مبارکه است که
خدای تعالی خبر می‌دهد به همین زودی است که کفار
قریش شکست خواهند خورد و این اجتماعی که به آن
دلخوش کرده‌اند و موجب جرأت بر مخالفت کردن با

^{۲۱۰} (۲) - قمر: ۴۵.

**پیغمبر ما شده، از هم پاشیده خواهد شد و کفار از پیش
شمشیر مسلمانان پشت می کنند و فرار می نمایند.**

**این مطلب از اوّل باور کردنی نبود؛ اما خدا خبر داد که
حزبشان مغلوب و اجتماعشان گسسته خواهد شد.**

جنگ بدر؛ پیروزی مسلمانان و شکست کفار و مشرکین

**طولی نکشید به فاصله هجده ماه پس از تشریف فرمایی
پیغمبر به مدینه، «جنگ بدر» پیش آمد و حضرت هم این
آیه شریفه را تلاوت فرمود^{۲۱۱} و مسلمانان هم فهمیدند که
هنگام وعده خدا فرا رسیده است.**

**«بدر» اسم چاهی است در نزدیک مکه و محلی است که
مسلمانان با مشرکین برخورد نمودند. شروع جنگ هم از
طرف مشرکین بود که ۹۵۰ نفر پهلوان شمشیرزن برای
جنگ با پیغمبر و یارانش حرکت نمودند.**

^{۲۱۱} (۱) - «سُبْحَنَ الْجَمْعُ وَيُؤَلِّقُ الدُّبُرُ» E\ قمر: ۴۵.

(۱) - «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ» قمر: ۴۵.

حقایق از قرآن، ص: ۱۶۷

هر روز خرج لشکر به عهده یکی از بزرگان قریش بود. اینها به قدری به فتح خودشان امیدوار بودند که زندهای آوازه خوان و رقاصه را با وسایل طرب همراه آورده بودند تا هنگام جنگ، سستی عارضشان نشود.

چنین لشکر مجهزی (برای موقعیت آن روز) با خوشی، تا نزدیکی چاه بدر آمدند.

از آن طرف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هم عدد اصحابش ۳۱۳ نفر آن هم بدون مرکب و اسلحه. مرکب آنها هفتاد شتر بود و از حیث سلاح هم هفت شمشیر بیشتر نداشتند.

**بنابر این، به هیچ وجه از حیث عدد و تجهیزات لشکری، با
مشرکین قابل مقایسه نبودند و به علاوه روحیه خود را
باخته و سخت ترسیده بودند.**

**باران رحمت؛ نخستین لطف خداوند بر مسلمانان در نبرد
بدر**

**این جا از طرف خدای تعالی لطفهایی به مسلمانان شد؛
مثلاً جایی که مسلمانان بودند، رمل بود، خداوند بارانی
فرستاد تا رملها محکم شد؛ چون قبلاً پایشان در رمل فرو
می رفت، اما از این پس، ثبات قدم پیدا کردند.**

**دیگر آن که: آب به دست آوردند و علاوه بر رفع عطش،
با آن غسل کردند و از رجس معنوی نیز پاک گردیدند.**

حقایق از قرآن، ص: ۱۶۸

**این اولین لطف الهی بود که در سوره انفال تذکر
می‌فرماید:**

**«از آسمان بارانی بر شما فرستادیم تا با آن شما را پاک و
کثافت شیطان را از شما ببریم و دل‌هایتان را به آن به
یکدیگر مربوط سازیم و قدم‌هایتان را ثابت نماییم».**^{۲۱۲}

**پیشنهاد صلح پیامبر صلی الله علیه و آله و ردّ آن توسط
مشرکین مکه در نبرد بدر**

**«پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشی مشرکین فرستاد که من
با شما سر جنگ ندارم پس بیاید صلح کنیم».**
گفتند: «نه».

**پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر من فاتح شوم
بیشتر شما قبیله من هستید».**

^{۲۱۲} (۱) -i\ «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ» E\ انفال: ۱۱.

گفتند: «باید تو و یارانت را از بین ببریم».

جنگ شروع شد. از یک طرف، علی بن ابی طالب علیه السلام، جناب حمزه و شیبه و از طرف دیگر، عتبه، ولید و دیگران.

اجمالاً در این جنگ هفتاد نفر از بزرگان مشرکین کشته و هفتاد نفر هم اسیر شدند که ۳۶ نفر از کشته‌ها به دست امیر المؤمنین علیه السلام به جهنم واصل شدند و بقیه هم به دست سایرین و با کمک ملائکه‌ای

(۱) - «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ»
انفال: ۱۱.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۶۹

که خداوند برای یاری مسلمانان فرستاده بود.

یاری شدن مسلمانان توسط ملائک

باز در همان سوره انفال می‌فرماید:

«هنگامی که شما به پروردگارتان استغاثه کردید، پس اجابتان فرمود که من شما را به هزار ملک که از پی هم در آیند گانند، یاری می‌کنم». ۲۱۳

روایت از خود امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود:
«خودم را به لشکر مشرکین زدم، هنگامی که برگشتم دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله سر را روی خاکها گذاشته صدا می‌زند: **یا حی یا قیوم برحمتک استغیث**. مرتبه دوم رفتم و خودم را به لشکر زدم و برگشتم، دیدم همین‌طور پیغمبر صلی الله علیه و آله در سجده است و همین جمله را می‌خواند، مرتبه سوم هم همین‌طور.

۲۱۳ (۱) - i\ «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَتَىٰ مُنَادٌ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُرَدِّينَ» E\ انفال: ۸.

سه مرتبه هم فرمود: **اللَّهُمَّ اجْزَنِي مَا وَعَدْتَنِي؛ خدایا!**
آنچه را که به من وعده فرمودی، انجام ده.»

آن روز برای اسلام و مسلمین خیلی مهم بود؛ اگر آن روز
فتح با مسلمانان نمی‌شد، دیگر از اسلام اثری نبود، این
است که خداوند به وعده خود وفا فرمود.

(۱) - «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ
مِّنَ الْمَلِكَةِ مُرْدِفِينَ» انفال: ۸.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۷۰

صدای همهمه بلند شد و این بار پنج هزار ملک همه با
عمامه‌ای که دارای دو حنک بود به کمک مسلمانان آمدند
چنان که خداوند در سوره آل عمران به این کمک جدید
اشاره می‌فرماید:

«پروردگارتان شما را با پنج هزار از ملائکه نشان کنندگان، یاری می‌فرماید». ۲۱۴

نشانه کشته‌هایی که به دست ملک به قتل رسیده بودند این بود که خون از آنها نمی‌آمد.

بعضی از اسیرانی را که ملائکه اسیر کرده بودند، دستشان خشک شده بود.

مرگ خفت‌بار ابوجهل و سجده شکر پیامبر صلی الله علیه و آله

دشمن‌ترین افراد نسبت به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی «ابوجهل» در این جنگ کشته شد. دو نفر از مسلمین گفتند امروز روزی است که باید دشمن‌ترین خلق نسبت به خدا و رسول را بکشیم. در این بین ابوجهل بدبخت گذارش از آن جا افتاد، این دو نفر به او حمله

^{۲۱۴} (۱) - «بَلَىٰ إِنَّ تَصِيرُوا وَتَقْتُلُوا وَيَأْتِيَكُم مِّنْ قُوَرِهِمْ هَذَا يُبَدِّلُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ عَالِفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُتَوِّمِينَ» E آل عمران: ۱۲۵.

کردند، او هم در صدد دفاع بر آمد، ولی عاقبت شمشیر
یک نفرشان به پایش خورد و پای ابوجهل قطع شده افتاد،
پسرش به کمکش شتافت و دست آن مسلمان را قطع کرد
لکن او خوشحال بود که

(۱) - «بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا
يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّن لِّمَلِكَةٍ مُّسَوِّمِينَ» آل
عمران: ۱۲۵.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۷۱

کار ابوجهل را بالأخره ساخته است.

معلوم است که با پای بریده شده، زیر دست و پای اسبها و
لشکریان، به چه ذلتی گرفتار است.

فردا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کیست که از
ابوجهل برای ما خبری بیاورد؟».

**عبدالله بن مسعود اجازه خواست که برود و تحقیق کند،
حضرت او را اجازه فرمود، نشانی‌اش را از دیگران پرسید
و بالأخره او را جزء کشتگان پیدا کرد لکن او را زنده
یافت.**

**ابن مسعود خوشحال شد که به فیض کشتنش خواهد رسید
و سرش را جدا خواهد کرد، لذا روی سینه‌اش نشست.**

**ابو جهل گفت: «جای بلندی نشسته‌ای ای چوپانک!
ومی‌خواهی کار بزرگی کنی و بهترین و بزرگترین اهل
مکه را بکشی، بگو بینم بالأخره فتح با کی شد؟».**

ابن مسعود پاسخ داد: «با خدا و رسولش».

**آنگاه به او فرمود: «ای بدبخت‌تر از فرعون! او در دم
آخر گفت:**

ایمان آوردم؛ اما تو هنوز بر کفرت باقی هستی؟».

گفت: «حالا من عداوت و دشمنی ام از همیشه بیشتر شده است».

ابن مسعود خواست سر او را ببرد، ابوجهل گفت: «مقداری از سینه ام را ببر تا سرم بزرگتر جلوه کند!!»، راستی که ابوجهل است.

ابن مسعود با کارد کند و کهنه ای که داشت، هر چه کرد نتوانست سر او را ببرد، عاقبت با شمشیر خودش سر نحشش را بر عکس آنچه

حقایقی از قرآن، ص: ۱۷۲

می خواست برید؛ یعنی مقداری از بالای گردن جدا کرد تا از سایر سرها کوچکتر باشد و آن را کشان کشان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده شکر کرد که (با
مرگ ابوجهل) خاری از سر راه اسلام و مسلمین برداشته
شد.

آری، خداوند به وعده خود وفا فرمود که: «سَيُهْزَمُ
الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ».

«زود باشد که شکست خورده جمعیتشان پراکنده و همه
پشت کرده و فرار نمایند».

چنانچه گذشت، علاوه بر هفتاد نفر کشته که دادند، هفتاد
نفر هم اسیر شدند و بقیه هم فرار کردند.

داستان اسارت و مسلمان شدن عباس عموی پیامبر صلی
الله علیه و آله

از جمله اسرا «عباس بن عبدالمطلب» عموی پیغمبر صلی
الله علیه و آله بود.

ریشان به گردن اسرا بسته بودند. همان افرادی که خود را گردن کلفت می‌دانستند و سرکشی می‌کردند.

شب هنگام صدای ناله‌ای به گوش پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، علّت را پرسید، عرض کردند: «ریشان اسرا را محکم بسته‌اند، از این جهت در ناراحتی به سر می‌برند». فرمود: «بروید و بندها را سست کنید».

فردا صبح که اسرا را پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خندید، عباس گفت: «آیا شماتت می‌کنی؟».

حقایق از قرآن، ص: ۱۷۳

حضرت فرمود: «نه، خنده‌ام برای این است که می‌خواهند به زور و با کذب و زنجیر شما را به بهشت بکشانند».

به هر حال، با آنها قرار داد کردند که فدیة بدهند و آن چنانچه در حیوة القلوب از طبری نقل کرده است: اکثر فدای مشرکین چهار هزار درهم و کمتر آن هزار درهم بود، پس قریش به تدریج فدا می فرستادند و اسیران را آزاد می کردند.

آزاد شدن ابوالعاص همسر زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله

حتّی شوهر زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله چون پول نداشت که فدیة بدهد، زینب گردنبند خودش را فرستاد تا شوهرش را رها کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی چشمش به گردنبند دخترش افتاد، گریان شد و فرمود: «کار بر دخترم تنگ شده است، این گردنبند خدیجه بود که در شب زفاف دخترش به عنوان هدیه به او داده است». بنا به میل

**پیغمبر صلی الله علیه و آله فدیہ او (ابوالعاص بن ربیع)
بخشیده شد.**

انتقاد ابن ابی الحدید معتزلی از ابوبکر و عمر

**این جا ابن ابی الحدید معتزلی سخنی دارد که حیف است
ناگفته بماند. خلاصه حرف این است که چقدر ابوبکر و
عمر درباره زهرا علیها السلام سخت گرفتند؟! چه مانعی
داشت که برای رضای پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک را
به زهرا وا گذاشته بودند و مزاحمش نمی شدند، آیا
مسلمین اعتراض می کردند؟**

حقایق از قرآن، ص: ۱۷۴

**این سنی می خواهد بگوید این دو نفر کم سعادت بودند که
چنین کاری نکردند؛ اما شما بهتر می دانید که موضوع از
چه قرار بوده است.^{۲۱۵}**

^{۲۱۵} (۱) - برای مزید اطلاع می توانید به اواخر کتاب صدیقه کبری از بیانات آیه الله دستغیب درباره تاریخچه فدک مراجعه فرمایید.

عناد و دشمنی و سیاست مزورانه آنها باعث شد که ملک
مسلم زهرا علیها السلام را از او بگیرند و گر نه اگر
می خواستند به سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتار
نمایند، بر فرض هم که فدک ملک مسلم زهرا نبود، وارث
هم نبود، می شد به نحو خوبی آن را به زهرا بخشید و
احدی از مسلمین هم اعتراضی نداشت همان طوری که
پیغمبر صلی الله علیه و آله فدیة دامادش را بارضایت
مسلمین بخشید و حال آن که درباره زینب، **بضعه منی**؛
پاره تن من است **وسیده نساء العالمین**، شاه زنان عالمیان
ومن آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله؛ هر کس
او را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را اذیت
کرده است را فرموده بود؛ ولی درباره زهرا علیها السلام
این جملات و نظایرش را مکرراً فرموده بود.

قیامت، موعد کفار و مشرکین

آنهايي که از مشرکين کشته شدند، خيال نکنيد که به مجازات رسیده‌اند، تلافی و نتیجه عمل ایشان، فقط کشته شدن نیست. اين جا

-
- (۱) - برای مزيد اطلاع می‌توانید به اواخر کتاب صدّيقه کبری از بیانات آیه الله دستغیب درباره تاریخچه فدک مراجعه فرمایید.
- (۲) - قمر: ۴۶.

حقایق از قرآن، ص: ۱۷۵

برای انتقام ایشان کم و کوچک است، موعده‌شان قیامت است. بر فرض که کشته شوند، یا اسیر گردند، نمونه کوچکی از تلافی در جهنّم است. قیامت موعده آنهاست.

بعضی هم فرموده‌اند: «ضمیر «هَمْ» در «مَوْعِدُهُمْ» به ماسبق بر می‌گردد؛ یعنی اقوام نوح، عاد، ثمود، لوط، فرعون و همچنین مشرکین قریش، همگی موعده‌شان قیامت است».

در دنیا نهایت انتقام گرفتن، کشتن است و حال آن‌که نسبت به جرم ایشان چیزی نیست. جای انتقام عالمی است که هر چه عذابش کند، نمی‌میرد و هر چه از پوست بدنش از بین برود، دوباره ساخته می‌شود؛ چنانچه صریح قرآن مجید است.^{۲۱۷}

البتّه بدن سختی به او می‌دهند که طاقت تحمل این عذابها را داشته باشد، بدنی مطابق قلبش سخت. در این‌جا برای چیزهای سخت، به سنگ مثال می‌زنند، قلب کافر از سنگ سخت‌تر است؛ چنانچه خداوند می‌فرماید:

^{۲۱۷} (۱) - «... كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ...» E\ نساء: ۵۶.

«دل‌های ایشان مانند سنگ، یا سخت‌تر است، از سنگ گاهی شکافی پیدا می‌شود و از آن آب بیرون می‌آید لکن قلب اینها از آیات الهی تکان نمی‌خورد و از مشاهده آثار عظمت پروردگار، تغییری نمی‌یابد».^{۲۱۸}

(۱) - «... كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ...» نساء: ۵۶.

(۲) - «... كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنْ آلِ الْفِرْعَوْنَ لَمَنَ يَتَجَفَّرُ مِنْهُفُ الْأَنْهَارِ وَإِنَّ مِنْهَا ... لَمَنَ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ...» بقره: ۷۴.

حقایق از قرآن، ص: ۱۷۶

بعضیها به قدری سخت‌اند که اگر مرده‌ها زنده شوند و قضایای آن عالم را نقل نمایند باز هم گفته آنها در ایشان

^{۲۱۸} (۲) - «... كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنْ آلِ الْفِرْعَوْنَ لَمَنَ يَتَجَفَّرُ مِنْهُفُ الْأَنْهَارِ وَإِنَّ مِنْهَا ... لَمَنَ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ...» E\ بقره: ۷۴.

تأثیری ندارد! اگر مصالحتی در کار نبود که یکی از آنها دلتنگی اهل ایمان باشد، خداوند به هیچ وجه در این دنیا به کافر زحمتی نمی‌داد، اگر بنا بود تمام زحمتهای او به مؤمن بیاورد و کافر اصلاً ناملایمی نبیند، مؤمن متأثر می‌شد، لذا برای نمونه از عذاب اخروی در همین دنیا هم گاهی به کفار گوشمالی می‌دهد.

در سوره زخرف می‌فرماید: «اگر نبود کراهت این که مردمان یک گروه مجتمع شوند بر کفر و ترک ایمان و اختیار حبّ دنیا و آخرت، هر آینه برای کسانی که به خدا کافر شدند، سقفهای خانه‌شان را نقره می‌کردیم و نردبانها (از نقره) که بر آن برآیند و برای خانه‌هایشان درها و سریرها که بر آن تکیه زنند و زینتها و نیست این چیزها

مگر متاع زندگی دنیوی و آخرت نزد پروردگارت برای
پرهیزگاران بهتر است».^{۲۱۹}

بنابر این، دنیا جای انتقام از کافر نیست و آنچه از بلاها و
عقوبتها که به او رو بیاورد، نمونه است و اصل عذابش در
آخرت می‌باشد.

(۱) - «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ
بِالرَّحْمَنِ لَبِئُوتَهُمْ سُقْفًا مِّنْ فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ*
وَلِبِئُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يَتَّكُونَ* وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكُ
لَمَّا مَتَعْنَا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ» زخرف: ۳۳-۳۵.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۷۷

سخت‌تر بودن عذاب قیامت

^{۲۱۹} (۱) - «i\» وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبِئُوتَهُمْ سُقْفًا مِّنْ فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ* وَلِبِئُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يَتَّكُونَ* وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكُ لَمَّا مَتَعْنَا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ» E\ زخرف: ۳۳-۳۵.

«... وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ» ۲۲۰

برای تأکید می‌فرماید: «قیامت ادهی است». به هر امر
فزع آورنده‌ای که فرار و خلاصی از آن میسر نباشد
«داهیه» می‌گویند و «أَذْهَى» افعْل تفضیل آن است؛ یعنی
هر سختی و عذاب فوق‌العاده‌ای که خلاصی از آن متصور
نباشد و در دنیا مشاهده می‌شود، قیامت از آن سخت‌تر
است. اگر کسی به آن بلاها مبتلا شود، دیگر عذاب دنیا را
فراموش می‌نماید مانند مار گزیده‌ای که دیگر به نیش پشه
اعتنایی ندارد.

احقاق حق در قیامت

راجع به داهیه‌های قیامت مکرر در قرآن مجید
خوانده‌اید که روز قیامت روزی است که هر فردی را بلند

**می‌کنند تا همه او را ببینند، آن وقت منادی ندا می‌کند:
«هر کس از این شخص حقی دارد بیاید».**

**آنگاه طالبین حقوق به او رو می‌آورند. کسانی را که شاید
اصلاً خودش احتمال نمی‌داده، حقوقشان را ادا نکرده
است، اطرافش را می‌گیرند، آبروی کسی را ریخته، غیبت
کسی را کرده، مال کسی را خورده، یا به کسی بدهی
داشته و فراموش نموده، از او مطالبه حق می‌کنند.
بیچاره باید از حسنات خود به آنها بدهد. برای نمونه در
روایات**

(۱) - قمر: ۴۶.

حقایق از قرآن، ص: ۱۷۸

**رسیده که برای یک درهم مال، هفتصد رکعت نماز مقبول
را باید بدهد، دیگر مصیبت و داهیه کدام است.**

در صورتی که حسناش تمام شود، باید در مقابل از گناه صاحبان حقوق بردارد و بار آنها را سبکتر نماید.

«أَمْرٌ» از «مر» به معنای تلخ است. «امر» به معنای تلخ‌تر است.

هر چیز ناخوشایند و تلخی را که در دنیا تصوّر نمایید، قیامت از آن تلخ‌تر است؛ به قدری تلخ است که برادر از برادر و پسر از پدر و مادر، زن از شوهر، شوهر از زن، فرار می‌کند از ترس این که نکند حق خود را مطالبه کند.^{۲۲۱}

شهادت اعضای بدن بر علیه انسان!

از مواقف قیامت، نطق جوارح است. اعضای هر کس به آنچه کرده است گواهی می‌دهد و این نصّ قرآن مجید است^{۲۲۲} بلکه هنگامی که با اعتراض شخص مواجه می‌شوند

^{۲۲۱} (۱) i\-\(يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَجِيَّتِهِ وَتَيْبَتِهِ» E\ عبس: ۳۴-۳۶.

^{۲۲۲} (۲) i\-\(يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» E\ نور: ۲۴.

که چرا بر علیه من گواهی می‌دهید، می‌گویند: «ما از خود اختیاری نداریم و این خدا است که ما را به نطق آورده است».^{۲۲۳}

(۱) - «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَحْبِهِ وَبَنِيهِ» عبس: ۳۴ - ۳۶.

(۲) - «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» نور: ۲۴.

(۳) - «وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» فصلت: ۲۱.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۷۹

آتش و گمراهی برای مجرمین

«إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ».^{۲۲۴}

^{۲۲۳} (۳) - i\ «وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» E\ فصلت: ۲۱.

«به درستی که مشرکین در گمراهی و آتش‌اند».

هر چند به حسب لغت «مجرم» به معنای «گناهکار» است اما به قرینه آیات قبل، مراد مشرک است؛ یعنی مشرکین در گمراهی از حق‌اند: «فی ضلال من الحق». تمام حرکاتشان در دنیا دوریّه است؛ یعنی دور خودشان می‌تند، کار مثبتی از آنها سر نمی‌زند که موجب پیشرفتشان گردد، تمام به فکر جمع مال و طلب جاه و شهرت و ریاست هستند که نتیجه‌اش گمشدن از راه خداست.

«سُعْر» به معنای «آتش» برافروخته شده است، علاوه بر این که در این دنیا در آتش حرص و بخل و سایر امراض قلبی می‌سوزند، در قیامت هم در آتش برافروخته شده‌اند.

معنای دیگر «سُعْرٍ»، «جنون» است و ممکن است که مراد از «ضَلَّ وَ سُعِرَ» هر دو در دنیا باشد و معنای جنون از آن اراده شده باشد؛ یعنی مشرکین در گمراهی هستند و دیوانه‌اند؛ چنانچه روایتی در بحار الأنوار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حاصلش این است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیوانه‌ای برخورد کرد. احوالش را پرسید.

گفتند: مجنون است. فرمود: **بل هو مصاب**؛ یعنی بلکه مصیبت زده

(۱) - قمر: ۴۷.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۸۰

و مبتلا می‌باشد: «انَّمَا الْمَجْنُونُ مِنْ آثَرِ الدُّنْيَا عَلَى
الْآخِرَةِ»؛^{۲۲۵} جز این نیست مجنون (حقیقی) کسی است که
دنیا را بر آخرت اختیار کند».

گمراه شدن مشرکین از راه بهشت

معنای دیگر «ضَلَّ وَ سَعَرَ» این است که هر دو راجع به
آخرت باشد، روز قیامت مشرکین از راه بهشت در
گمراهی‌اند و آن را نمی‌یابند.^{۲۲۶}

«يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ».^{۲۲۷}

«روزی که مشرکین به روی در آتش افکنده می‌شوند».

روز قیامت روزی است که مجرمین را کشان کشان رو به
آتش می‌برند و آنها را به رو در آن می‌اندازند؛ چون در

^{۲۲۵} (۱) - بحارالأنوار: ۱ / ۱۳۱.

^{۲۲۶} (۲) - i\ «فَضَرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ نَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظُهُرُهُ مِنْ قَبِيلِهِ الْعَذَابُ» E\ حدید: ۱۳.

^{۲۲۷} (۳) - قمر: ۴۸.

دنیا از حق رو برگردانیدند، آنها را فردا به رو در آتش
افکنده و به ایشان می‌گویند:

«ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ».

«بچشید آتش جهنم را».

«سَقَر» اسم جهنم است.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود: «در
جهنم بیابانی است که به آن سقر می‌گویند».^{۲۲۸}

(۱) - بحار الأنوار: ۱ / ۱۳۱.

(۲) - «فَضْرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظُهُرُهُ
مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» حدید: ۱۳.

(۳) - قمر: ۴۸.

^{۲۲۸} (۴) - ان فی جهنم وادیاً یقال له سقر (المحسن: ۱ / ۱۲۳).

(۴) - ان فی جهنم وادياً يقال له سقر (المحاسن: ۱/ ۱۲۳).

حقایق از قرآن، ص: ۱۸۱

و در روایت دیگر می‌فرماید: «سقر طبقه‌ای از جهنم است. این سقر از خدا خواست نفسی بکشد، وقتی که اجازه داده شد و نفسی کشید، جهنم را آتش زد».^{۲۲۹}

اینها قصه نیست، حقایق است که باید ما را به جنبش در آورد.

برای چنین مواقف خطرناکی فکری کنیم و امن و امانی تحصیل کنیم تا ملائکه رحمت را هنگام مرگ مشاهده نکرده و ندای رحمت حق را نشنویم که ما را به بهشت بخوانند، نباید آرام بنشینیم، باید در ترس باشیم که نکند

^{۲۲۹} (۱) - «يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* اَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً* فَادْخُلِي فِي عِبْدِي* وَادْخُلِي جَنَّاتٍ» E\ فجر: ۲۷ - ۳۰.

بی ایمان از دنیا برویم، نکند بی توبه بمیریم، آیا کسی
اطمینان دارد که در بهترین حالاتش مرگش می‌رسد؟!

چند طایفه جهنمی از دیدگاه برخی از روایات

بدین مناسبت حدیث شریفی عرض کنم تا گوینده و
شنونده فکر خودباشیم. چند طایفه‌اند که ایشان را به رو
در آتش جهنم می‌اندازند.

۱- عالمان و اندیشمندان ریاکار

نخستین دسته‌ای که مورد حساب و مؤاخذه واقع
می‌گردند کسانی هستند که عمرشان را در راه تحصیل علم
گذرانده‌اند. وقتی که از ایشان پرسیده می‌شود در مقابل
عقل و فهمی که خدای تعالی به شما داد چه کرده‌اید؟
می‌گویند: «پروردگارا! می‌دانی که

(۱) - «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ اْلْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً

مَرْضِيَّةٌ * فَادْخُلِي فِي عِبْدِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» فجر:

۲۷-۳۰.

حقایق از قرآن، ص: ۱۸۲

شبهانخواهیدیم و نشر علم دادیم، درس خواندیم و درس دادیم و کتاب نوشتیم».

پاسخشان می‌دهند: «این کارها را که کردید برای این بود که بگویند شما عالم‌اید، باسواد و بافضیلت‌اید، یا مثلاً در این دوره به شما بگویند آیه الله مثلاً و به آن رسیدید».

غرض این است که یک عمر خیال می‌کرد عالم دینی است و مرگش از خون شهیدان برتر است،^{۲۳۰} ولی نمی‌دانست که بندگی هوای نفسش را کرده است، لذا امر می‌شود که او را به رو در آتش بیفکنند؛ چون ریاکار بوده است.

۲- قاریان ریاکار

^{۲۳۰} (۱) - مداد العلماء افضل من دماء الشهداء (مجموعه الرسائل: ۱ / ۱).

طایفه دیگر را می آورند که اینها قراء قرآند، به آنها هم می گویند منظور تان از تلاوت قرآن این بود که بگویند خوب قرآن می خوانید و قاری قرآن هستید و به آن رسیدید پس دیگر از خدا چیزی طلب ندارید لذا آنها را هم به رو در آتش می افکنند.

۳- جنگجویان ریاکار

طایفه سوّم کسانی هستند که در راه خدا به خیال خود جانشان را فدا کرده اند. پاسخشان می دهند که خدا از قصد شما آگاه است، شما منظور تان از رفتن به معرکه جنگ این بود که بروز شجاعت دهید و به

(۱) - مداد العلماء افضل من دماء الشهداء (مجموعه الرسائل: ۱ / ۱).

حقایق از قرآن، ص: ۱۸۳

**شما بگویند پردل، زورمند و شجاعی اید، و مردم هم گفتند
و به مقصود خود رسیدید، لذا آنها را هم به رو در آتش
می اندازند.**

۴- ثروتمندان ریاکار

**طایفه چهارم اغنیایند؛ آنهایی که در راه خیر پول خرج
کرده اند، آنها را می آورند و عرض می کنند:
«خدایا! تو می دانی که فقرا را اطعام کردیم و پوشانیدیم،
مسجد ساختیم، آب انبار بنا کردیم، مدرسه ساختیم،
موقوفه و خیرات جاری تأسیس نمودیم».**

**ندا می رسد: «اینها را که می گوید درست است اما
منظورتان این بود که بگویند فلانی کریم است، اهل خیر
است، دست باز است، یا مثلاً در این دوره در روزنامه ها
بنویسند فلان شخص فلان مبلغ به زلزله زدگان و آسیب**

دیدگان کمک کرد و به منظور خود رسیدید»، لذا امر می‌شود که اینها را هم به آتش در افکنند.

وای از ریا که شرک به خداست^{۲۳۱} و در قیامت به چهار ندا خوانده می‌شود: کافر، مشرک، غادر، مرائی.

لطف و مرحمت خداوند برای ریاکاران

آیا عمل خالصی از خود سراغ داریم که هیچ شائبه ریایی در آن

(۱) – در کتاب گناهان کبیره به قلم حضرت آیه الله

دستغیب، در بحث شرک در عبادت مفصلاً این موضوع بیان گردیده و اقسام ریا شرح داده شده است.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۸۴

نباشد؟ پس چرا این عذابها را از خود دور می‌دانیم؟

^{۲۳۱} (۱) – در کتاب گناهان کبیره به قلم حضرت آیه الله دستغیب، در بحث شرک در عبادت مفصلاً این موضوع بیان گردیده و اقسام ریا شرح داده شده است.

ولی این را هم بدانید در روایت است که دست و صورت و زبان همین ریاکاران هم سوخته نمی‌شود.

مالک جهنّم به ایشان می‌گوید:

«وای بر شما! چه کسانی هستید که خدا این قدر ملاحظه شما را فرموده است».

می‌گویند: «ما اُمّت پیغمبر آخر الزمانیم امّا بدبختانه ریا کار بوده‌ایم».

خدای تعالی که چنین می‌فرماید؛ چون با این زبان، یاد او کرده‌اند و این صورتها را در سجده روی خاکها می‌گذاشتند، هر چند ریا می‌کردند، امّا باز لطف حق شامل حالشان شده^{۲۳۲} و همین صورت و مجاز را به همین حد ترتیب اثر داده است.

^{۲۳۲} (۱) - لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سر بسته چه گوی خوش

(۱) – لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سر بسته چه

گویی خموش

حقایق از قرآن، ص: ۱۸۵

بخش پنجم: حکمت و عدالت خداوند در تمام مخلوقات

حقایق از قرآن، ص: ۱۸۶

بخش پنجم: حکمت و عدالت خداوند در تمام مخلوقات

حکمت و عدالت خداوند در تمام مخلوقات

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ». ۲۳۳

پس از این که پروردگار عالم، عذاب مشرکین را بیان فرمود که علاوه بر این عذاب دنیوی که چیزی نیست، عذاب آخرت سخت تر است و در قیامت ایشان را رو به آتش کشیده و به رو در آن می افکنند و می گویند: «بچشید آتش جهنم را».

این جا برای این که اهل ایمان متوجه باشند که عذاب الهی از روی عدل است و کسی نگوید برای این چند روز در دنیا که ایمان نیاورده، برای چه الی الابد و همیشه در آتش بماند، این ظلم است، در این آیه شریفه این شبهه را بر طرف می فرماید که این طوری نیست بلکه عین عدل و مقتضای حکمت خداست؛ زیرا:

«به درستی که ما هر چیزی را به قدر آفریدیم».

«قدر» دو معنا شده؛ یکی به معنای مقدار و حدّ معین است که

(۱) - قمر: ۴۹.

حقایق از قرآن، ص: ۱۸۷

مقتضای حکمت بالغه الهی می‌باشد، هر چیزی از روی حکمت آفریده شده از عرش تا فرش به حدّی که حکمت اقتضا می‌کرده از ملک تا ملکوت، همه را عدل فرا گرفته است^{۲۳۴} به هر که هر چه لازم داشته، داده است.

به تفسیری که از ابن عباس رسیده: «به رحمت رحمانیه‌اش به همه، احتیاجاتشان را داده است».

حکمت و عدالت خداوند در ساختمان بدن

^{۲۳۴} (۱) - «... مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ...» E\ملک: ۳.

**در بدن انسان چشم برای دیدن، گوش برای شنیدن، زبان
برای سخن گفتن و غیره اگر اعضای بدن کم و زیاد بود،
نفعی نداشت، یا اگر در غیر جای خود آفریده شده بود،
فایده‌ای بر آن مترتب نبود، اگر مثلاً چشم بالای سر و یا
در سینه، یا نوک پا بود، چه می‌شد؟ یا اگر سر حرکت
نمی‌کرد، آیا نقض نبود؟**

**در کیفیت ساختمان بدن خود دقت نمایید، تا عدل الهی را
متوجه گردید.**

حکمت و عدالت خداوند در افلاک

**از آن طرف بالای سر را بنگرید؛ آفتاب، ماهتاب، ستارگان
و در روی زمین نباتات، حیوانات، جمادات، واقعاً حیرت
آور است و هر**

(۱) - «... مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوُّتٍ...» ملک: ۳.

حقایق از قرآن، ص: ۱۸۸

یک نشانه‌ای از پروردگار و آفریدگار خودند^{۲۳۵} و هر کدام به مقدار حاجتش از پروردگارش بهره گرفته است.^{۲۳۶}

در کیفیت گردش افلاک و ستارگان^{۲۳۷} و همچنین کم و زیاد شدن روز و شب^{۲۳۸}، هر کدام باید سالها تدبّر و تفکر کرد. آفتاب و منظومه‌اش در مدار مخصوص^{۲۳۹} و هر یک از اقمار، کرات ویژه به خود دارند.^{۲۴۰}

«إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ».

^{۲۳۵} (۱) - «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» E\ فصلت: ۵۳.

^{۲۳۶} (۲) - «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» E\ رعد: ۸.

^{۲۳۷} (۳) - «وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» E\ یس: ۴۰.

^{۲۳۸} (۴) - «... يُدْبِرُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» E\ حج: ۶۱.

^{۲۳۹} (۵) - «وَالشَّمْسُ تَحْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا...» E\ یس: ۳۸.

^{۲۴۰} (۶) - «وَالْقَمَرُ مُدَوَّرَةٌ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» E\ یس: ۳۹.

قدر معین، به آن اندازه‌ای که مورد احتیاج بود، آفریدیم
 این تقدیر عالم ملک، راجع به طبیعت و دنیا، این را
 می‌بینید نمونه عدل الهی است «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى
 ...»؛^{۲۴۱} هر آینه شما «النَّشْأَةَ» نخستین را که دنیا باشد
 دیدید که این طور بساط عدل برپاست، پس یقین کنید که
 در آخرت هم عدل است، اگر کسی جهنم برود، عدل
 است، همیشه در آتش مخلد بماند، باز عدل است.^{۲۴۲}

(۱) - «سُرِّيهِمْ ءَايَتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ
 لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» فصلت: ۵۳.

(۲) - «... وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» رعد: ۸.

(۳) - «... وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» یس: ۴۰.

^{۲۴۱} (۷) - واقعه: ۶۲.

^{۲۴۲} (۸) - برای مزید اطلاع می‌توانید به کتاب ۸۲ پرسش از حضرت آیه الله دستغیب، بحث عدل، مراجعه فرمایید.

(۴) - «... يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ...»
حج: ۶۱.

(۵) - «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا...» یس: ۳۸.

(۶) - «وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ»
یس: ۳۹.

(۷) - واقعه: ۶۲.

(۸) - برای مزید اطلاع می‌توانید به کتاب ۸۲ پرسش از
حضرت آیه الله دستغیب، بحث عدل، مراجعه فرمایید.

حقایق از قرآن، ص: ۱۸۹

محقق طبرسی در مجمع البیان می‌فرماید:

قرار گرفتن هر کس در جهنم گزاف نیست، قدری دارد؛
یک نفر باید یک سال بماند، دیگری باید ده سال، تا برسد
به سیصد هزار سال و یکی هم الی الابد در آتش می‌ماند.

بالجمله هر کس به مقدار استحقاقش در حدّ معینی از عذاب است.

حکمت و عدالت خداوند در خلقت جهنّم

ممکن است در اذهان شما بیاید که خداوند مگر نه قادر و رحیم است پس چه مانعی داشت که اصلاً جهنّم را ببندد و همه را به بهشت ببرد؟

این اشتباه ناشی از بی خبری از دستگاه حکمت و آفرینش است.

اگر سلطانی سفره عامی که در آن انواع طعامهای ملوکانه است پهن کند تا همه بیایند و بخورند، بعضی همراه خود سگ، خوک، الاغ و گوسفند هم بیاورند، اگر این حیوانات را راه ندهند به آنها ظلمی نشده بلکه سگ را استخوانی، الاغ را مِشت جوی و گوسفند را علفی بس است، امّا راه دادنشان به این مجلس عام، ظلم به دیگران است.

حیوانات، ارجمندتر از کفار

این را هم بدانید که کفار از حیوانات پست ترند...
أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ... کسانی که نور ایمان در
دلشان نتابیده، کسانی که از سگ پست ترند، چطور
می شود آنها را در مهمانخانه ای که اهل

حقایق از قرآن، ص: ۱۹۰

ایمان و سلاطین واقعی هستند جای داد. آنهایی که از
آیات الهی کور و کردند^{۲۴۳}، اگر پهلوی مؤمن جایشان
دهند، آیا به مؤمن ستم نشده؟

البتّه چرا.

موضوع دیگر آن که: حیوان از انواع غذاهای انسانی
لذتی نمی برد، این کافر که از حیوان پست تر است نیز

^{۲۴۳} (۱) -i «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» E\ انفال: ۲۲.

ذائقه مؤمن را ندارد تا انواع مزه‌ها را در یک خوراک و در یک لحظه بچشد.

نابینا شدن ناصبی با نور ایمان شیعیان

در روایتی که از حضرت عسکری علیه السلام است می‌فرماید:

«اگر ناصبی در برابر مؤمن شیعه قرار بگیرد، نور مؤمن، چشمش را کور می‌کند».

این بدبخت کافر، ایمانی به بهشت نداشت تا بتواند از آن استفاده کند. در دنیا از مؤمنین گریزان بود کجا می‌تواند در آن‌جا از همنشینی با ایشان بهره‌مند گردد؟

آتشهای ویژه و اختصاصی

در جهنم هر کس آتش ویژه خودش را دارد و ربطی به دیگران ندارد. هر کس در آتش خود می‌سوزد نه این‌که

گودال بزرگی پر از آتش است و همه را در آن
می‌اندازند.

(۱) - «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» انفال: ۲۲.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۹۱

مضمون بعضی از روایات اهل بیت آن است که دوستان
ایشان را قبل از مرگ به اقسام مختلف ناراحتیها پاک
می‌کنند تا در قیامت به این عذابها گرفتار نشوند.

لزوم صبر در ناملايمات و شكر گزاري خداوند

باز در روایت دارد که: «یک شب تب کردن شخص مؤمن،
کفاره یک سال گناهان او حساب می‌شود». این هم از
برکات اهل بیت است.

برای همین است که مؤمن باید همیشه شکر گزار خدا باشد
و بر ناملایمات صبر نماید و بداند هر چه خدای تعالی
برایش پیش آورد، خیر و صلاح و به نفع اوست.

و خلاصه معنای اوّلی که برای «قدر» شده آن است که هر
چیزی را که آفریده‌ایم در دنیا و آخرت به اندازه خود و
به مقداری که لایق او باشد، به حسب حکمت و مصلحت
است.

و از ابن عباس منقول است که می‌فرماید:

«جعلنا لكلّ شيء شكلا يوافق ويصلح له».^{۲۴۴}

«برای هر جنسی، صورتی و شکلی که موافق و لایق
اوست، بیافریدیم».

نابود شدن همه موجودات هنگام قیامت

^{۲۴۴} (۱) - بحارالأنوار: ۵ / ۱۱۸.

معنای دیگری که بعضی از مفسّرین فرموده‌اند «بِقَدَر»؛

(۱) - بحار الأنوار: ۵ / ۱۱۸.

حقایق از قرآن، ص: ۱۹۲

یعنی «باجل معین» برای هر چیزی نهایی است. جمیع مرکّبات عاقبت منحل می‌گردند، آسمانها و زمین بالأخره روزی از بین می‌روند و آن وقتی است که عمرشان به سر آمده و به تعبیر دیگر، «قیامت» بر پا می‌شود.

معین بودن مقدّرات

دیگر از وجوهی که برای «قدر» شده این است که مرادف با «قضا» باشد؛ قدر یعنی تقدیراتی که در روز ازل، قبل از خلقت موجودات، شده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که: «خدای تعالی مقدرات را پنجاه هزار سال پیش از آن که آسمانها و زمینها را بیافریند، مقدر فرموده است». ۲۴۵

صحت و مرض، غنا و فقر، عزت و ذلت، همه در ازل تقدیر شده است، هر چه به ما می رسد قبلاً برایمان معین شده است. ۲۴۶

مقدرات حتمی و معلق

البتّه مقدرات هم بر دو قسم است؛ قسمی از آن حتمی الوقوع است؛ مثلاً در فلان روز و فلان ساعت، فلان شخص باید بمیرد که

(۱) – ان الله قدر العالم قبل ان يخلق السموات والارض

۲۴۵ (۱) – ان الله قدر العالم قبل ان يخلق السموات والارض بخمسين الف عام (نورالبراهین: ۲ / ۳۳۳ – با اندکی تفاوت).

۲۴۶ (۲) – «i\» فُلْ لَّنْ يُصِيبَنَّا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا... «E\ توبه: ۵۱.

بخمسین الف عام (نورالبراهین: ۲ / ۳۳۳ – با اندکی تفاوت).

(۲) – «قُلْ لَّنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا...» توبه: ۵۱.

حقایق از قرآن، ص: ۱۹۳

هیچ چیزی جلوش را نمی‌گیرد؛ یعنی نمی‌تواند بگیرد و همین است که در قرآن مجید می‌فرماید:

«هنگامی که مرگشان برسد، یک ساعت پس و پیش نمی‌شود». ۲۴۷

یا فلان مرض باید پیش آید و حتمی است و به همین ترتیب.

قسم دیگر از مقدرات، معلق است؛ یعنی ممکن است تغییر کند؛ مثلاً فلان شخص باید در فلان روز بمیرد، اگر صدقه

۲۴۷ (۱) – «قُلْ لَّنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا...» E\ اعراف: ۳۴.

ندهد، یا صله رحم نکند و همچنین فلان شخص باید تا دو سال دیگر مثلاً زنده بماند، اگر قطع رحمی نکند، پس ممکن است به واسطه قطع رحم، همین امسال بمیرد.

تغییر یافتن برخی از مقدرات با دعا و تضرع

چون ما از مقدرات اطلاعی نداریم که از کدام قسم است، باید در دعا و عمل خیر، کوتاهی نکرد، مخصوصاً در دادن صدقه که حکم کیمیا را دارد، لذا حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

نگویید: «المقدر کائن؛ آنچه تقدیر شده می‌شود، بعضی از تقدیرات به دعا و تضرع، تغییر پیدا می‌کند؛ چنانچه قوم یونس بلا تا بالای سرشان آمد اما به دعا و تضرع آن‌را برگردانیدند در حالی که پیغمبر خدا نفرین کرده و

دعایش هم مستجاب شده بود **وقد ابرم ابراماً؛** قضای مبرم
را هم ممکن است دعا تغییر دهد». ۲۴۸

(۱) - «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»

اعراف: ۳۴.

(۲) - ممکن است شبهاتی در این موضوع و مسأله در

نظرها بیاید، برای رفع آن می‌توانید به کتاب ۸۲

پرسش از حضرت آیت الله دستغیب رحمه الله بحث توحید
مراجعه فرمایید.

حقایقی از قرآن، ص: ۱۹۴

عدم تأخیر در اراده خداوند

این جا که می‌فرماید مقدرات هر کس و هر چیز را قبل از
آفرینشش تقدیر و معین کردیم، ممکن است توهمی پیش

۲۴۸ (۲) - ممکن است شبهاتی در این موضوع و مسأله در نظرها بیاید، برای رفع آن می‌توانید به کتاب ۸۲ پرسش از حضرت آیت الله دستغیب رحمه الله بحث توحید مراجعه فرمایید.

آید که چطور می‌شود این همه مخلوق مقدراتشان کلی و جزئی ثبت شود؟ چقدر طول می‌کشد تا مقدر شود؟ می‌فرماید:

«وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ». ۲۴۹

«و نیست امر و فرموده ما مگر یکی (یعنی به مجردی که اراده کردیم هر چه بخواهیم از آن جمله مقدرات خلاق ثبت می‌شود) مانند یک چشم بهم زدن».

این هم برای تشبیه به محسوس است و گر نه اصلاً احتیاجی به زمان ندارد.

تفاوت عالم خلق و عالم غیب

از جمله وجوهی که در این آیه شریفه است این است که: «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» راجع به عالم ملک و خلق است، «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» منظور عالم امر است. ۲۵۰

شرح این مطلب به طور اجمال آن است که مخلوقات بر دو

(۱) - قمر: ۵۰.

(۲) - «... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

اعراف: ۵۴.

حقایق از قرآن، ص: ۱۹۵

قسم‌اند؛ جسمانیات که از آسمانها و زمین گرفته تا حیوانات و بشر که از ماده درست شده‌اند و عالم ماده را «عالم خلق» می‌گویند که به طور تدریج ایجاد می‌شود. اما عالم دیگر که «عالم غیب» و ماورای حس و طبیعت است، تعبیر از آن در لسان شرع به «عالم ارواح و امر» می‌شود و سنت حضرت احدیت بر این قرار گرفته است که عالم امر برعکس عالم طبع و ماده، زمان نمی‌خواهد و به

^{۲۰۰} (۲) - «... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» E\ اعراف: ۵۴.

صرف اراده خدای تعالی فوراً ایجاد می‌گردد، مثلاً تا خداوند بخواهد ملک آفریده می‌شود، یا روح خلق می‌گردد، بر خلاف عالم ماده و خلق که اراده خدای تعالی این‌طور تعلّق گرفته که به تدریج و با احتیاج به زمان تحقق پیدا نماید؛ مثلاً نطفه باید چهل روز بماند تا علقه شود و بعد مدّتی بماند تا مضغه و سپس استخوان بندی شده تا روح در آن دمیده شود و پس از نه ماه از شکم مادر بیرون بیاید.

پس در آیه قبل فرمود: «به درستی که ما هر جسمی را به مدّت و اندازه معینی آفریدیم» و در این آیه می‌فرماید: «و نیست عالم امر ما مگر تنها، بدون احتیاج به زمان، مانند یک چشم بهم زدن».

برپا شدن قیامت با یک چشم به هم زدن

عده‌ای از مفسّرین هم فرموده‌اند: «وَمَا أَمْرُنَا» یعنی نیست
امر ما به قیامت مگر یکی، هیچ معطلی ندارد. وقتی که
بخواهیم برپا شود، آسمانها و زمین بهم بخورد، یک امر
بیشتر لازم نیست، به یک چشم

حقایقی از قرآن، ص: ۱۹۶

بهم زدن انجام می‌گیرد: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ
بِالْبَصَرِ». ۲۵۱

چون در آیات قبل فرموده قیامت موعِد کفار است «بَلِ
السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ»، ممکن است متوهّمی خیال کند چطور
می‌شود و چقدر طول می‌کشد که حساب اوّلین و آخرین
را بخواهند برسند؟ به قدر عمر دنیا و بیشتر باید طول
بکشد تا به حساب همه برسند، شوخی نیست، از اوّل تکلیف
تا هنگام مرگ، هر فردی را بخواهند بررسی نمایند، خیلی

وقت لازم دارد، برای دفع این توهّم می‌فرماید: «وَمَا
أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» و نیست امر ما به حساب خلاق مگر یکی
«كَلِمَةٍ بِالْبَصَرِ» مانند چشم بهم زدن در سرعت و زودی، به
مجرد اراده حق تعالی نامه اعمال هر کس را به دستش
می‌دهند و کاملاً واضح و آشکار است که کوچکترین کارش
را در همان لحظه مشاهده می‌نماید؛ چنانچه در اوّل
تفسیر همین سوره شریفه ذکر شد.

ضمناً همان طوری که قبلاً گذشت معطل کردن بعضی در
موقف حساب، نه به واسطه عجز از سرعت حساب است بلکه
خود عقوبتی است برای بدکاران، یا اسباب پاک شدن
گناهکاران از اهل ایمان است و گرنه برای محاسبی که
سریع الحساب است، رسیدگی به کار اینها کلمح بالبصر
مانند یک چشم بهم زدن است و چنانچه در عالم دنیا
میلیاردها نفوس بشری و حیوانی همه‌روزه رزق هریک را

به آنها می‌رساند بدون این که رزق رساندن به یکی باز
دارد او را از رساندن

(۱) - قمر: ۵۰.

حقایق از قرآن، ص: ۱۹۷

**رزق دیگری، همچنین در قیامت بررسی به حساب
شخصی، باز نمی‌دارد او را از حساب دیگری و در زمان
واحد به حساب تمام مردمان بررسی می‌شود.**

وجه دیگر در معنای خلق و امر

**وجه دیگری که در این دو آیه ذکر شده این است که
«خلق» در مقابل و ضدّ «امر» باشد؛ خلق به معنای «ایجاد»
و امر به معنای «هلاکت» باشد، پس با این ترتیب معنای
آیه چنین می‌شود:**

«به درستی که ما هر چیز معینی را به قدر معین ایجاد کردیم و نیست هلاک کردن ما مگر یکی مانند چشم بهم زدن».

چنانچه در حکایتهای پنجگانه‌ای که ذکر فرمود، همین قسم بود؛ هنگامی که عذاب ناگهانی آمد، همه را یک مرتبه هلاک فرمود. بعد می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ».^{۲۵۲}

«هر آینه امثال شما را هلاک نمودیم، اینهایی را که هلاک کردیم امثال شما بودند (شما که تافته جدا بافته نیستید). آیا کسی هست که متذکر شود؟ آیا کسی هست که از این همه اسباب پند و اندرز، عبرت بگیرد».

«السعيد من وعظ بغيره».

حقایق از قرآن، ص: ۱۹۸

خوشبخت کسی است که از دیگران اندرز بگیرد (از سرگذشت گذشتگان و امثال خود متنبه گردد و شقی کسی است که مایه عبرت دیگران شود)».

علی علیه السلام می‌فرماید: «به درستی که برای شما در احوال گذشتگان عبرت است، کجا رفتند قوم عمالقه و فرزندان آنها؟ کجا رفتند فرعونیان و وابسته‌های آنها؟ کجا رفتند اصحاب رس؟ کجا رفتند آنهایی که پیغمبران را کشتند و رویه ستمکاران را زنده کردند».^{۲۵۳}

نیز باید گفت: «کجا رفتند بنی امیه؟ کجا رفتند بنی عباس؟ کجا رفتند ستمکاران به آل محمد علیهم السلام».

^{۲۵۳} (۱) - وَأَنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً، إِنَّ الْعَمَالِقَةَ وَابْنَاءَ الْعَمَالِقَةِ؟ إِنَّ الْفِرْعَوْنَ وَابْنَاءَ الْفِرْعَوْنَ؟ إِنَّ أَصْحَابَ مَدَائِنِ الرِّسِّ؟ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ... وَاحْيَا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ (نَجَّحَ الْبَلَاغَةَ فِيضَ الْإِسْلَامِ) / خ ۱۸۱: ۵۹۴.

«وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ». ۲۵۴

«و هر چه کرده‌اند در نامه‌های اعمالشان ثبت است (یا
جمع آنچه کرده‌اند مکتوب است بر ایشان در لوح
محفوظ)».

«وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ». ۲۵۵

«هر خردی و بزرگی از رفتار و گفتار مردمان نوشته شده
است و بر آن پاداش خواهند یافت (یا این که هر خردی و
بزرگی از تمام

(۱) – وانّ لكم فی القرون السالفة لعبرة، این العمالقه
وابناء العمالقه؟ این الفراعنة وابناء الفراعنة؟ این اصحاب

^{۲۵۴} (۲) - قمر: ۵۲.

^{۲۵۵} (۳) - قمر: ۵۳.

**مدائن الرس؟ الذين قتلوا النبيين ... واحيوا سنن
الجبارين (نهج البلاغه فيض الاسلام / خ ۱۸۱: ۵۹۴).**

(۲) - قمر: ۵۲.

(۳) - قمر: ۵۳.

حقایق از قرآن، ص: ۱۹۹

**کارها مانند رزق و عمر و عافیت و فقر و غنا و غیر اینها
تماماً در لوح محفوظ ثبت است.»**

**بنابر این، در آیه شریفه دو احتمال است؛ یکی آن که
اشاره باشد به تقدیرات امور، دوم آن که اشاره باشد به
نامه‌های اعمال؛ اما معنای اول پس قبلاً در آیه شریفه: «**إِنَّا**
كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» عرض شد از وجوهی که در معنای
آیه ذکر شده این است که جمیع امور قبل از خلقت عالم
تقدیر گردیده است و باز هم ذکر شد که مقدرات دو قسم**

است، حتمی و تعلیقی، همین مطلب را در این آیه تأکید می‌فرماید:

«وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ» هر چه را بجا آورده‌اند کفار و مشرکین از انواع آزارها و نسبت‌های ناروا به انبیا در کتب (زبر، جمع زبور به معنای کتاب است) در لوح‌های عالیه الهی همه نوشته شده است.

معنای: السعید سعید فی بطن امّه و ... از امام موسی بن جعفر علیهما السلام

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدند: «السعید سعید فی بطن امّه والشقی شقی فی بطن امّه؛ خوشبخت در شکم مادر خوشبخت است و بدبخت هم در شکم مادر بدبخت است»، یعنی چه؟

حاصل جواب امام علیه السلام آن است که فرمود: بچه‌ای که در شکم مادر است، در علم خدا ثبت است که این بچه

از سعادست یا از اشقیا، خدا می‌داند وقتی که این بچه
بزرگ شد، رو به هدایت است، یا رو به ضلالت.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۰۰

لزوم راضی بودن به تقدیرات خداوند

به‌طور کلی، هر کوچک و بزرگی در لوح محفوظ و علم
الهی ثبت و نوشته شده است.^{۲۵۶} لازمه علم به این موضوع
این است که مؤمن باید در مصیبت‌هایی که برایش پیش
می‌آید، تسلیم و به آنچه خدای تعالی برایش مقدر
فرموده راضی و خشنود باشد؛ چون می‌داند که خدایش
رؤوف و مهربان است و هرچه صلاح بنده‌اش باشد، به
مقتضای حکمت و رأفتش، تقدیر می‌فرماید. طول عمر، یا
کوتاهی آن، غنا یا فقر، عزّت یا ذلّت، هر کدام را که او
خواسته است، یقیناً صلاح بنده همان است. او از من و تو

^{۲۵۶} (۱) - پیرامون تفاوت بین لوح محفوظ، محو، اثبات و تقدیر، به کتاب ۸۲ پرسش از حضرت آیه الله دستغیب، در بحث توحید، مراجعه فرمایید.

بهرتر می‌داند و ما را از خودمان بیشتر دوست می‌دارد بلکه همین حبّ نفس (خود دوستی) را هم او عنایت فرموده است لذا باید در برابر خواست او خشنود بود.

ممنوع بودن اعتراض به قضا و قدر الهی

از جمله گناهان کبیره اعتراض به قضا و قدر الهی است؛^{۲۵۷} بدبخت کسی است که با بغض خدا از دنیا برود، چقدر مناسب است که مؤمنین این دعای شریفی که از پیغمبر اکرم رسیده مکرراً بخوانند و در مضمون آن دقت نمایند:

(۱) – پیرامون تفاوت بین لوح محفوظ، محو، اثبات و تقدیر، به کتاب ۸۲ پرسش از حضرت آیة الله دستغیب، در بحث توحید، مراجعه فرمایید.

^{۲۵۷} (۲) – در کتاب «گناهان کبیره» به قلم حضرت آیة الله دستغیب، ضمن بحث شرك در افعال، این موضوع شرح داده شده است.

(۲) - در کتاب «گناهان کبیره» به قلم حضرت آیه الله دستغیب، ضمن بحث شرک در افعال، این موضوع شرح داده شده است.

حقایق از قرآن، ص: ۲۰۱

«خداوندا! ایمانی به ما عطا فرما که همیشه قلبمان به آن روشن و منور باشد و یقینی ده که بدانیم آنچه به ما می‌رسد همان است که تو برای ما نوشته‌ای و جز آن چیزی به ما نمی‌رسد و خشنود کن ما را به آنچه برایمان روزی فرموده‌ای».^{۲۵۸}

معنای دیگر برای آیات شریفه

وجه دیگر برای این آیات شریفه، «صحیفه اعمال» است؛ یعنی هر چه کفار و مشرکین انجام داده‌اند و آنچه پیغمبران ما را اذیت کردند در نامه اعمالشان ثبت است و

^{۲۵۸} (۱) - اللهم انی اسئلك ایماناً تباشر به قلبی و یقیناً صادقاً حتى اعلم انه لن یصیبنی الا ما کتبت لی و رضی من العیش بما قسمت لی یا ارحم الراحمین (صحیفه سجاده/ دعای ۱۱۶: ۲۳۴).

به موقع خودش به حسابشان رسیدگی خواهد شد. هر
کوچک و بزرگی که از شما سرزند، در نامه اعمالتان
نوشته می‌شود.

محاسبه دمیدن در آتش در نامه اعمال

در کتاب اعتقادات صدوق – علیه الرحمه – روایت نموده
که حتّی دمیدن در آتش را هم در نامه عمل می‌نویسند،
عمل چقدر کوچک و ناچیز است ولی از نظر شرع مقدّس
همین فوتی را که به اصطلاح به آتش می‌کند، گاهی برای
خداست، گاهی برای اطعام و خوراک واجب النفقه،
یا سفره فقر است، یا برای اطعام حسینی علیه السلام است،
جزء

(۱) – اللَّهُمَّ اِنِّی اسْئَلُکَ اِیْمَانًا تَبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَیَقِیْنًا صَادِقًا
حَتّیْ اَعْلَمُ اَنَّهُ لَنْ یَصِیْبَنِیْ اِلَّا مَا کَتَبْتَ لِیْ وَرَضَیْنِیْ مِنْ الْعِیْشِ

**بما قسمت لی یا ارحم الراحمین (صحیفه سجّادیّه / دعای
۱۱۶: ۲۳۴).**

حقایقی از قرآن، ص: ۲۰۲

**اعمال حسنه نوشته می گردد و گاه هم می شود که همین
دمیدن برای شراب شدن انگور است، هر چند خیلی ناچیز
شمرده می شود، اما جزء سیئات و گناهانش ثبت می گردد.**

کوچکترین عمل، بزرگترین گناه!

**اجمالاً عمل به هر اندازه که باشد، به تعبیر قرآن مجید،
هموزن ذره اگر نیکی یا بدی باشد، از بین نمی رود.^{۲۵۹}
یک نگاه تند و ابرو درهم کشیدن به روی پدر و مادر، عمل
به این کوچکی، اما در نامه اعمال از گناهان کبیره شمرده**

^{۲۵۹} (۱) - «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» E\ زلزله: ۷-۸.

می‌شود.^{۲۶۰} بسیاری از اعمال خیر را همین گناه هدر
می‌دهد.

اعمال نیک هم همین است. نصّ صریح قرآن مجید است
که:

«نمی‌ماند کوچک و بزرگی مگر این که شمرده و به حساب
آورده می‌شود».^{۲۶۱}

واقعیت داشتن کرام الکاتبین، یا نویسندگان اعمال

**موضوع نامه اعمال و کرام الکاتبین؛ یعنی «نویسندگان»
الهی از**

**(۱) - «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» زلزله: ۷-۸.**

^{۲۶۰} (۲) - در کتاب گناهان کبیره، ضمن حقوق والدین به قلم حضرت آیه الله دستغیب، شرح داده شده است.

^{۲۶۱} (۳) - i\«يُؤْتُونَ يَوْمَئِذٍ مَالَهُمْ هَذَا الْكِتَابُ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أُخْصِيَهَا» E\ كهف: ۴۹.

(۲) – در کتاب گناهان کبیره، ضمن حقوق والدین به قلم حضرت آیه الله دستغیب، شرح داده شده است.

(۳) – «يَقُولُونَ يَوْمَلْتَنَا مَالِ هَذَا ا لَكِتَبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» كهف: ۴۹.

حقایق از قرآن، ص: ۲۰۳

مسلمیات دین اسلام و اخبار متواتره و آیات متعدده است. متجاوز از ده جای قرآن مجید این موضوع را تذکر می فرماید از آن جمله:

«از کارهایی که می کنند، نسخه بر می داریم».^{۲۶۲}

«آیا گمان می کنند نجوا و سر گویشان را نمی شنویم بلکه رسولهای ما نزد آنها می نویسند»^{۲۶۳} و آیات دیگر.^{۲۶۴}

^{۲۶۲} (۱) -i\ «هَذَا كِتَابُنَا عَلَيْنَكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» E\ جاثیه: ۲۹.

^{۲۶۳} (۲) -i\ «أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» E\ زحرف: ۸۰.

^{۲۶۴} (۳) -i\ «كَرِهُوا كِتَابَ اللَّهِ» E\ انفطار: ۱۱-۱۲.

«افْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» اسراء: ۱۴.

«فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِرَمِيحٍ... وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ» انشقاق: ۷ و ۱۰.

کیفیت آگاه شدن کرام الکاتبین از نیت‌های خیر و شر مردم

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام – به طوری که در کتاب کافی است – می‌پرسند: «آیا کرام الکاتبین از خطورات قلب آگاه می‌شوند، یا فقط اعمال جوارح و اعضا را ثبت می‌نمایند؟».

حاصل جواب امام علیه السلام آن است که فرمود:

«آیا بوی چاه مستراح و شیشه عطر مثل هم است؟ سر چاه را که بر می‌دارند، بوی گند مشام انسان را می‌آزارد؛ اما سر شیشه عطر را که بر می‌دارند، انسان از بویش محظوظ می‌شود.»

(۱) – «هَذَا كِتَبُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» جاثیه: ۲۹.

(۲) - «أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَنَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» زخرف: ۸۰.

(۳) - «كَرَامًا كَتَبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» انفطار: ۱۱ - ۱۲.

«اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» اسراء: ۱۴.
«فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * ... وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ» انشقاق: ۷ و ۱۰.

حقایق از قرآن، ص: ۲۰۴

هر کس خیال حسنه‌ای کند، از بوی عطرش ملائکه متوجه می‌شوند و حسنه‌ای برایش می‌نویسند و از بوی گند گناه آماده ثبت آن می‌شوند، اگر بجا نیاورد که چیزی نوشته نمی‌شود و اگر بجا آورد، یک گناه نوشته می‌گردد در

صورتی که اگر حسنه را انجام داد، ده برابر ثبت
می گردد». ۲۶۵

حدیث جالب معاذ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
پیرامون بالا رفتن اعمال بندگان

ابن فهد حلّی در عدّه الداعی، سیّد جزائری در انوار
نعمانیّه، سیّد هاشم بحرانی در تفسیر برهان و دیگران در
تألیفات خود همه حدیث معاذ از پیغمبر اکرم صلی الله
علیه و آله را نقل کرده اند.

معاذ گوید: «خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
بودم، فرمود: حدیثی برای تو می گویم اگر به آن عمل
کردی که بهره برده ای و اگر عمل نکردی، حجت بر تو
تمام است. نامه عمل بنده ای را که بالا می برند، به آسمان
اول که می رسد، ملک می گوید این را بر گردانید که من

۲۶۵ (۱) - «i\ من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها ومن جاء بالسّيئة فلا يجزي إلا مثلها ولهم لا يظلمون» E\ انعام: ۱۶۰.

مأمورم هر کس غیبت کننده است، عملش را نگزارم رد شود.

عمل دیگری را بالا می‌برند، از آسمان نخستین می‌گذرد، به مرحله دوّم که می‌رسد، ملکی جلوش را می‌گیرد که من مأمورم هر کس

(۱) - «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» انعام: ۱۶۰.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۰۵

متقی نیست، هر کس حلال و حرام نمی‌کند، عملش را نپذیرم.

عمل شخص دیگری را بالا می‌برند، از دو مرحله قبلی می‌گذرد، در مرحله سوّم، ملکی جلوش را می‌گیرد و

**می‌گوید: این عمل را بر سر صاحبش رد کنید که من
مأمورم عمل هر متکبری را رد نمایم.**

**عمل دیگری پس از گذشتن از مرحله سه گانه، در مرحله
چهارم، ملکی جلوش را می‌گیرد و می‌گوید: هر کس
حسد داشته باشد، من مأمورم که عملش را نپذیرم.**

**عمل دیگری به مرحله پنجم می‌رسد، ملکی می‌گوید: من
مأمور عجبم، هر کسی که در عباداتش ناز و بزرگی
بفروشد و به خیالش خیلی کار کرده، عملش را مانند کوه
ببیند، بر سرش زده می‌شود.**

**عمل دیگری از آسمان پنجم عبور داده می‌شود ولی در
مرحله ششم، ملکی می‌گوید: من مأمورم عمل هر بی
رحمی را بر سرش بزنم، کسی که دارای قساوت قلب است
و یک ذره رحم در دلش نیست، عمل چنین شخصی هم
پذیرفته نیست.**

در آسمان هفتم ملکی ندا می‌کند: من ملک اخلاصم،
صاحب این عمل، ریاکار است، عملش پذیرفته نیست.

عمل دیگری از حجابهای هفتگانه رد شده، از مصدر جلال
به ملائکه ندا می‌رسد که صاحب این عمل ما را اراده
نکرده بود، عملش پذیرفته نیست». ۲۶۶

(۱) - عده الداعی: ۲۴۲.

حقایق از قرآن، ص: ۲۰۶

بینید چقدر دقیق است؛ ریایی که حتی از نظر ملک هم
پنهان مانده، مع الوصف خدای تعالی به حسابش رسیدگی
می‌فرماید.

رحمت بودن زندگی و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله
برای مؤمنین

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زندگی من برای شما خیر و مرگ من هم برای شما خیر است. گفتند: زندگیتان را می‌دانیم که خدای تعالی می‌فرماید: تا تو در بین اینها هستی، خدا ایشان را عذاب نمی‌کند^{۲۶۷}، اما مرگتان را نمی‌دانیم.

حضرت فرمود: پس از مرگم، اعمالتان را به نظر من می‌رسانند، اگر حسنات است، برای شما دعا می‌کنم خدا آن را قبول فرماید و اگر سیئات است، برای شما طلب آمرزش می‌کنم».

چه باک از موج بحر
آن را که باشد نوح
کشتیان

چه غم دیوار امت را که
دارد چون تو پشتیان

^{۲۶۷} (۱) -i\« وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ » E\ انفال: ۳۳.

ولی یک جوری هم باید باشد که قابل اصلاح باشد، نه این که از اوّل تا آخر نامه اعمالتان سیاه و ظلمانی باشد. کاری کنیم که در محضر خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السلام و ملائکه خجالت نکشیم.

ایشان همه نامه اعمالتان را می بینند؛ چنانچه صریح قرآن مجید است که خبر می دهد:

«بگو عمل کنید، پس خداوند و پیغمبرش و مؤمنین

(۱) - «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ...» انفال: ۳۳.

حقایق از قرآن، ص: ۲۰۷

(آل محمد صلی الله علیه و آله) عملتان را می بینند». ۲۶۸

متفاوت بودن مسأله تقدیر با جبر

^{۲۶۸} (۱) - «وَلْيُغْمِزْهُمُ اللَّهُ عَمَلَهُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...» E\ توبه: ۱۰۵.

مطالبی که در معنای اوّلی این دو آیه شریفه گفته شد، به هیچ وجه مؤید مذهب باطله «جبر» نیست، جبر بر خلاف وجدان و حس هر شخص عاقل و با شعوری است.

این که گویی این کنم یا این دلیل اختیار است
آن کنم ای صنم

هر کس به وجدان خودش می‌داند از روی اختیار نماز می‌خواند و از روی اختیار هم معصیت می‌کند. راه مسجد و سینما هر دو باز است و همه هم می‌توانند یکی از این دو را انتخاب نمایند، آیا کسی شما را به زور این‌جا آورده است؟ ابداً بلکه شوق ذکر خدا و استماع کلام الهی و بیان حقایق قرآن مجید شما را به این‌جا آورده است؛ چنانچه اهل معصیت را هم شوق گناه و مشاهده امور منافی با عفت

و عصمت به مراکز فحشا و منکرات می کشاند نه شما مجبورید
و نه آنها.

سخنی ارزشمند از محقق قمی درباره جبر و اختیار

محقق قمی – علیه الرحمه – می فرماید: «اگر در مقابل
امر بدیهی، هزار دلیل هم آورده شود، قابل پذیرفتن
نیست، مسأله اختیار، وجدانی هر کس است، بر فرض هم
که جبری مسلکها هزار دلیل برای

(۱) – «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ
...» توبه: ۱۰۵.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۰۸

اثبات حرف خود بیاورند». ۲۶۹

^{۲۶۹} (۱) – به پاسخ سؤال پنجم از کتاب ۸۲ پرسش، مراجعه شود.

اما حدیث: «السعيد سعيد في بطن امه والشقي شقي في بطن امه» هم ربطی به جبر ندارد؛ خوشبخت در شکم مادر هم خوشبخت است؛ یعنی وقتی که دنیا آمد، آیا دیگر اختیار ندارد که به دست خودش، خودش را بدبخت نماید؟ آیا سعدای عالم هم بی اختیار بودند و به زور خوشبخت شدند؟

چنانچه گذشت، معنای حدیث را باید فهمید که حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام می‌فرماید:

«خدا می‌داند این بچه‌ای که اینک در شکم مادر است بعداً که به حدّ رشد رسید، به اختیار خود رو به خیر می‌رود یا رو به شر»، این چه ربطی به جبر دارد؟

در بعضی روایات دارد که ملائکه هم می‌دانند (البته بعضی از آنها) که این طفل سعید می‌شود، یا شقی.

سخن خواجه نصیرالدین طوسی پیرامون عدم جبر

فرمایش بعضی از حکمای متکلمین از آن جمله خواهد
نصیرالدین طوسی در این زمینه این است که:
«علم، علّت معلوم نیست بلکه تابع آن است».

مثلاً شما می‌دانید چند ساعت دیگر آفتاب طلوع می‌کند،
پس

(۱) – به پاسخ سؤال پنجم از کتاب ۸۲ پرسش، مراجعه
شود.

حقایق از قرآن، ص: ۲۰۹

چون شما می‌دانید باید آفتاب طلوع کند؟ آیا علم شما
سبب شد که آفتاب طلوع نکند یا نکند؟

متهّم شدن خیّام به جبر

این حرفهای بی ربط در اشعاری که به خیّام نسبت
می دهند به چشم می خورد که:

می خوردن من حق گر می نخورم علم خدا
زازل می دانست جهل بود

یکی به این گوینده شعر بگوید: آیا چون خدا می داند تو
می زهر مار می کنی سبب می خوردن تو می شود؟ یعنی
نمی توانی که الآن نخوری؟ بلی خدا می داند که تو به
سوء اختیار خودت می، خواهی خورد و از روی جهالت
هم حرفهای چرندی خواهی زد و متنبّه هم نخواهی شد،
اما آیا این دانشهای خدا سبب این چیزها می شود؟^{۲۷۰}

^{۲۷۰} (۱) - و مشهور است که محقق طوسی در جواب شعر خیّام چنین فرمود:

علم ازلی علّت عصیان گفتن نزد عقلا زغایت جهل بود

اجمالاً بهترین جواب همان است که ذکر شد. وجوه دیگری هم گفته شده است که چون از بحث تفسیر ما خارج است و مقتضی مجلس هم نیست، از ذکر آنها خودداری می‌شود.

سخنی جاودانه از علی علیه السلام پیرامون منشأ خیر و

شر

جمله‌ای درباره جبر و تفویض از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام

(۱) - و مشهور است که محقق طوسی در جواب شعر خیّام
چنین فرمود:

علم ازلی علّت عصیان گفتن نزد عقلا ز غایت جهل بود

حقایقی از قرآن، ص: ۲۱۰

منقول است که می‌فرماید: «الخير بتوفيق الله، والشر

بخذلان الله»^{۲۷۱} از هر کس کار خیری سر زد، خدای

تعالی موفقش داشته است (نه این که به زور او را وادار به

خیر کرده است) و شرّ از هر کس سر زد، خدا او را به

خودش واگذار فرموده است.

اگر انسان را به خودش واگذار کنند کجا رو به خیر

می‌رود بلکه باید لطفی به او بشود، کمکش کنند تا

خودش به اختیار خود به مدد الهی، به کمک همان لطف

خاص – که «توفیق» نامیده می‌شود – رو به خیر بیاورد که

در دعا می‌خوانید:

«خدایا! توفیق بندگی و دوری از گناه را به من عنایت

فرما».^{۲۷۲}

فرجام نکبت بار بلعم باعورا

^{۲۷۱} (۱) - بحار الأنوار: ۹۵ / ۵.

^{۲۷۲} (۲) - اللهم ارزقني توفيق الطاعة وبعد المعصية... (مفاتيح الجنان/ دعای حضرت حجت علیه السلام).

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدند: «بلعم باعور با این که در عالم علم و عمل این قدر پیشرفت کرد که مستجاب الدعوه شد و اسم اعظم خدا را می دانست، با این حال با کفر از دنیا رفت؛ چنان که در قرآن مجید از او به سگ مثل می زند^{۲۷۳}، چطور شد که این

(۱) - بحار الأنوار: ۵ / ۹۵.

(۲) - اللهم ارزقني توفيق الطاعة وبعد المعصية ...
(مفاتيح الجنان / دعای حضرت حجت علیه السلام).

(۳) - «... وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ...» اعراف: ۱۷۵ - ۱۷۶.

^{۲۷۳} (۳) - i\... وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ... E\ اعراف: ۱۷۵ - ۱۷۶.

حقایق از قرآن، ص: ۲۱۱

بدبخت به این روزگار افتاد؟».

حضرت می‌فرماید: «یک آن خدا او را به خودش واگذار فرمود».

علّتش را هم می‌فرماید که: «چون شکر نعمت نکرد بلکه کفران نعمت نمود، این بود که خذلان خدا شامل حالش شد و از نظر لطف افتاد (کسی هم که از نظر لطف بیفتد، معلوم است که راه برای ورود شیاطین باز و آزاد می‌شود)».

به هر حال، هیچ‌گونه اجبار و اکراهی در بین نیست
«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، چیزی که هست خیر، سبب خیر
و توفیق الهی به خیرات است و شرّ، موجب خذلان
و واگذاری حضرت آفریدگار به خودش می‌باشد.

نه جبر و نه تفویض بل امر بین الامرین

برای حرکت اختیاری و اضطراری مثالی ذکر می‌شود:
دستی که رعشه دارد، خود به خود حرکت می‌کند بدون
این که شخص بخواهد در حرکت کردنش اراده‌ای داشته
باشد، خودش حرکت می‌کند بلکه هر چه هم که بخواهد
حرکت نکند، نمی‌شود، این «حرکت اضطراری» است.
اما یک وقت این طور نیست بلکه شخص به اختیار خود
دستش را می‌جنباند و حرکت می‌دهد، لقمه بر می‌دارد و
در دهان می‌گذارد، این را «حرکت اختیاری» می‌خوانیم.
شکی نیست تمام کارهای ما از قسم دوم است؛ یعنی از
روی اراده و اختیار است، یقیناً مانند حرکت رعشه نیست،
کسی که رو به

حقایقی از قرآن، ص: ۲۱۲

سعادت می‌رود، به اختیار خودش هست و کسی که رو به شقاوت می‌رود، او هم به اختیار خودش می‌باشد.

مطلبی که این‌جا باید اضافه کرد این است که همان‌طوری که جبر نیست، اختیار تام یعنی استقلال هم نیست که بنده هر چه اراده کند و بخواهد واقع شود بلکه اگر اراده بنده موافق با خواست خداوند باشد، واقع خواهد شد و خلاصه آنچه را خدا خواسته واقع می‌شود، نه آنچه را بنده خواسته است.

معنای تفویض

«تفویض» که ضدّ و مقابل «جبر» است؛ یعنی عبد در جمیع شؤون و کارهایش فاعل مایشاء باشد، هر چه بخواهد بکند و هر چه بخواهد بشود، این‌طور هم نیست، پس تفویض عبارت است از:

«واگذاردن قدرت به طور استقلال به عبد که هر چه بخواهد بتواند بکند و هر چه بخواهد، بشود».

این مطلب هم مانند باطل بودن جبر، وجدانی است.

الآن شما چه خیراتی را می خواهید انجام دهید و نمی توانید؛ چون وسایلش برایتان فراهم نیست.

این است که امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه نهج البلاغه در پاسخ کسی که از او پرسید:

«خدا را به چه شناختی؟ فرمود: خدای را به شکستن تصمیمها شناختم؛ اراده کاری را دارم که انجام دهم لکن قضای الهی با قصد من

حقایقی از قرآن، ص: ۲۱۳

مخالفت می کند و آن کار انجام نمی گیرد». ۲۷۴

^{۲۷۴} (۱) - عرفت الله بفسخ العزائم ونقض المهمم ... عزمت ولكن خالف القضاء عزمي (تفسير الاصفی: ۲ / ۱۲۰۸ - با اندکی تفاوت).

پس معلوم می‌شود، مدیر شخص دیگری است، اگر من کار
کن مطلق هستم، اگر من اختیار تام دارم، پس چرا نشد؟

ثبت بودن اعمال در لوح محفوظ

در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
مروی است که:

«هیچ امری در آسمانها و زمینها واقع نمی‌شود مگر پس از
قضا و قدر الهی و اذن حق جلّ و علا و قبلاً در لوح محفوظ
ثبت است».

چنانچه در قرآن مجید است: «هیچ مصیبتی (کوچک و
بزرگ) در زمین و در نفوس شما واقع نمی‌شود مگر این که
در کتاب (لوح محفوظ و تقدیر) ثبت و ضبط است، این کار
بر خدا آسان است».^{۲۷۵}

^{۲۷۵} (۲) - i\ «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنْزِلَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» E\ حدید: ۲۲.

فکر ما کوچک است و نمی‌توانیم تصوّر موضوعات کلیّه را
بکنیم.

پس خلاصه مطلب این شد که هر چند بندگان در کارهای
خود مجبور نیستند و اختیار دارند، امّا اختیار تام هم
ندارند و منوط به اذن و خواست خداوند است. اگر مشیّت
و خواست خدا تعلّق گرفت، آنچه را که بنده خواسته
می‌تواند انجام دهد و گرنه محال است کاری انجام گیرد.

(۱) - عرف الله بفسخ العزائم ونقض الهمم ... عزمت
ولكن خالف القضاء عزمي (تفسير الاصفی: ۲ / ۱۲۰۸ - با
اندکی تفاوت).

(۲) - «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا
فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» حدید:
۲۲.

حقایق از قرآن، ص: ۲۱۴

اگر تیغ عالم بجنبد نبرد رگی تا نخواهد
ز جای خدای

قدریه؛ مجوس امت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

**از احادیث مشهور بین شیعه و سنی این است که پیغمبر
اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:**

**«هر امتی را مجوسی است و مجوس این امت
قدریه‌اند».** ۲۷۶

**همچنین فرمود: «خداوند، قدریه را به زبان هفتاد پیغمبر
لعنت فرموده است».** ۲۷۷

^{۲۷۶} (۱) - لكل أمة مجوس ومجوس هذه الأمة القدرية (کنزالفوائد: ۱ / ۴۹).

^{۲۷۷} (۲) - لعن الله القدرية على لسان سبعين نبيا (کنز العمال: ۱ / ۱۳۵ - با اندکی تفاوت).

و از این قبیل روایات زیاد است.

حالا ببینیم منظور از «قدریّه» چیست که به کفر آنها تصریح فرموده است.

تعریفی از قدریّه

در اصطلاح، «قدریّه» گاهی به جبری مذهبها و گاهی هم به مفوضه – که ضدّ آنهایند – اطلاق می‌گردد، پس برای هر دودسته مشترک است.

موضوعی که باید مؤمنین متوجّه باشند این است که شخص، ممکن است به حسب حالاتش، گاهی جبری و گاهی تفویضی شود؛

(۱) – لکلّ امّۀ مجوس و مجوس هذه الامّة القدریّة
(کنزالفوائد: ۱ / ۴۹).

(۲) – لعن الله القدریة علی لسان سبعین نبیا (کنز العمال: ۱ / ۱۳۵ – با اندکی تفاوت).

حقایق از قرآن، ص: ۲۱۵

نسبت به اموری که موافق میلش اتفاق افتاده است، تفویضی است و در امور مخالف میلش، جبری می شود.

اگر مثلاً خدا پسری به او عنایت فرمود این را از خدا نمی بیند به دلیل این که به جای شکرگزاری نعمت خدا، مطرب می آورد و اسباب لهو و لعب فراهم می کند، اگر این نعمت را از خدا می دانست، کجا نعمتش را با معصیتش همراه می کرد؟

اگر همین پسر بزرگ شود و بمیرد، فوراً جبری می شود؛ چون این را صد در صد از خدا می داند و بنای اعتراض به قضا و قدر الهی را می گذارد. یا مثلاً مرض و مرگ را از

**خدا می‌داند، ولی بهبودی یافتن و خوب شدن را از طیب
و دوا می‌بیند.**

**اگر مال فراوانی نصیبش شد، از زور بازو و نیش قلم و
زبان گویا یا همت بلند و قدرت فوق العاده خود می‌داند،
اما اگر از کفش رفت از خدا می‌داند؛ چنانچه قارون گفت
این مال، فقط و فقط از ناحیه علم خودم (کیما)
می‌باشد.^{۲۷۸}**

پرسشی از علی علیه السلام پیرامون جبر و اختیار

**عبابه ربعی اسدی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام
رسیده پرسید:**

**«آیا قدرت بشر بالاستقلال است؟ آیا در افعال و اقوالش
اختیار دارد؟»**

^{۲۷۸} (۱) - «i\ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عَنِّي...» E\ قصص: ۷۸.

(۱) - «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيَتْهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...» قصص: ۷۸.

حقایق از قرآن، ص: ۲۱۶

حضرت علیه السلام از او پرسید: «آیا قدرتی که توداری با خداست یا بی خدا؟ یا این که هر دو قدرت دارید؛ هم تو و هم خدا؟»، نتوانست جواب بدهد.

حضرت فرمود: «اگر گویی توانایی، مال من است، کافر شده‌ای و اگر بگویی مال خدا و من است، مشرک شده‌ای (خودت را ردیف و عدل خدا قرار داده‌ای).»

عرض کرد: «پس چه بگویم؟»

فرمود: «بگو قدرت دارم به قدرت خدا».^{۲۷۹}

^{۲۷۹} (۱) - قال له: الاستطاعة تملكها مع الله أو من دون الله؟ وإياك أن تقول واحدة منهما فترتد فقال: وما أقول يا أمير المؤمنين؟ قال: قل: أملكها بالله الذي أنشأ ملكتها (بخاراأنوار: ۵ / ۵۷).

و در ضمن حدیث دیگر، از آن حضرت نیز مروی است که فرمود: توانایی را تو مالکی باخدا، یا از غیر خدا (خودت) و پرهیز از این که یکی از این دو را بگویی، پس مرتد می‌شوی. عرض کرد: چه بگویم یا امیرالمؤمنین علیه السلام؟

فرمود: بگو توانایی را مالکم به خدایی که توانایی را به من داده است.

آری، قوه دارم ولی مال خداست و از خودم هیچ ندارم.^{۲۸۰}

کیفیت ثبت اعمال

«وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ * وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ».^{۲۸۱}

(۱) – قال له: الاستطاعة تملكها مع الله أو من دون الله؟
وإياك أن تقول واحدة منهما فتردد فقال: وما أقول يا أمير المؤمنين؟ قال: قل: أملكها بالله الذي أنشأ ملكتها
(بحار الأنوار: ۵ / ۵۷).

و در ضمن حدیث دیگر، از آن حضرت نیز مروی است که
فرمود: توانایی را تو مالکی باخدا، یا از غیر خدا (خودت)

^{۲۸۰} (۲) – لا يملك لنفسه نفعاً ولا ضرراً ولا موتاً ولا حياة ولا نشوراً (مصباح المنهج: ۷۵).

^{۲۸۱} (۳) – قمر: ۵۲ – ۵۳.

و پرهیز از این که یکی از این دو را بگویی، پس مرتد می‌شوی.

عرض کرد: چه بگویم یا امیرالمؤمنین علیه السلام؟

فرمود: بگو توانایی را مالکم به خدایی که توانایی را به من داده است.

(۲) – لا یملک لنفسه نفعاً ولا ضرّاً ولا موتاً ولا حیوۀ ولا نشوراً (مصباح المتعجد: ۷۵).

(۳) – قمر: ۵۲ – ۵۳.

حقایق از قرآن، ص: ۲۱۷

از جمله معانی این آیه شریفه عرض شد که منظور از «زبر» نامه اعمال است؛ هر کس هر چه کرده ثبت است و از سنخ عالم ملک نیست که کسی تعجب کند چطور ممکن است اعمال اولین و آخرین ثبت شود. چقدر کاتب، کاغذ،

قلم و مرکب می خواهد. لابد کتاب بسیار قطوری لازم است در حالی که کاغذی نمی بینیم و کاتبی مشاهده نمی کنیم. اینها از جهل و کوتاهی فکر است.

اگر در خودت تأمل کنی، لوحی که در نفس تو است و از آن به «حافظه» تعبیر می شود، چه چیزها که در آن است، به طوری که هر فردی اگر بخواهد آنچه در حافظه اش ثبت و موجود است در دفتر بنویسد، کتابها و دفترها را پر می کند، در حالی که حافظه محدود است، پس در عالم معنا این حرفها نیست.

شبهه زندیق و پاسخ امام صادق علیه السلام

از جمله شبهاتی که در نظرها ممکن است بیاید این است که مگر نه خدای تعالی – که از همه چیز باخبر است – نیست کوچک و بزرگی مگر این که علم حضرت احدیت بر آن احاطه دارد:

اِنَّهٗ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ وَّاحِدٌ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِمًا وَعَلٰی كُلِّ شَيْءٍ مَّحِيْطٌ.

خداوند بر همه چیز احاطه علمی داشته و حاضر است. کسی باید اعمال بندگان را یادداشت و ثبت کند که فراموشکار باشد، برای چه خدای تعالی کرام الکاتبین و نامه اعمال را قرار داد؟

حقایق از قرآن، ص: ۲۱۸

این شبهه را علامه مجلسی در بحارالأنوار از کتاب احتجاج نقل می کند که:

«زندیقی خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: شما می فرمایید هر فردی دارای دو ملک است که مأمور ثبت اعمال اویند در حالی که خدا را بر همه چیز دانا می دانید».

حضرت چند جواب فرمود:

اوّل این که: خدای تعالی برای ملک عبادتی قرار داده که رزق اوست. آری، رزق ملک، عبادت است، هر صنف ملک، یک قسم عبادت دارند از آن جمله کرام الکاتبین هستند که عبادتشان ثبت اعمال بندگان است.

دیگر آن که: خدای تعالی ملک را بر بندگانش شاهد قرار داده است. وقتی که بنده متوجّه شد کسانی هستند که ناظر اعمال اویند، مواظبت بیشتری می کند و در حضور ملک، رعایت می کند؛ چون فردا وقتی این کارهایش را شهادت می دهند، خجالت می کشد و گناه نمی کند.

از آن جمله می فرماید: خدا بزرگ است، کاری هم که برای او باشد، بزرگ می شود، هر چند بشر کوچک است و کارش هم قهراً کوچک می باشد، امّا چون به بزرگ نسبت پیدا می کند، اهمّیت می یابد و برای نشان دادن اهمّیت

**آن است که دست به دست می‌گردانند و آن را ثبت
می‌کنند و نشان**

حقایق از قرآن، ص: ۲۱۹

پیغمبر و امام و ملائکه می‌دهند».^{۲۸۲}

حکمت آفرینش کرام الکاتبین

**۱- از جمله حکمت‌های آفرینش کرام الکاتبین، حفظ مؤمن
از شیاطین است. هنگامی که شیاطین به مؤمن نزدیک
می‌شوند، ملائکه آنها را می‌رانند، بلی اگر خود شخص،
عقب شیاطین برود، حرف دیگری است.**

**هنگام مرگ که سعی شیاطین در دزدیدن نور ایمان است،
اینها سعی خودشان را در کمک به مؤمن می‌کنند.**

^{۲۸۲} (۱) -i\ «وَقُلْ اَعْمَلُوا فِى سَبِيلِ اللّٰهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...» E\ توبه: ۱۰۵.

۲- جهت دیگر خلقت ملک، حفظ بدن از آفات است؛ چنانچه قبلاً هم اشاره شد، در صورتی که یک مدد غیبی در بین نباشد، با این همه مخاطراتی که در ۲۴ ساعت است، شخص کجا جان سالم به در می‌برد؟ از همان کوچکی حفظ الهی توسط ملک است که شخص از شداید می‌رهد.

۳- پس از مرگ مؤمن، کرام الکاتبین عرض می‌کنند:
«پروردگارا! آن کسی که ما مأمور ثبت اعمالش بودیم، از دنیا رفته است، چه کنیم؟ ندا می‌رسد: آسمانها از ملائکه مملو است، بر سر قبرش باشید و آن اعمال خیری را که انجام می‌داده، شما انجام دهید

(۱) - «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...» توبه: ۱۰۵.

حقایق از قرآن، ص: ۲۲۰

و ثوابش را برای او بنویسید».

۴- از شؤن کرام الکاتبین، عزاداری بر مرگ مؤمن است بلکه از بعضی روایات این طور استفاده می‌شود که این موضوع، اختصاصی به این دو ملک ندارد، ابواب آسمانها که از آن اعمال مؤمن بالا می‌رفت، وقتی که مرد، برایش می‌گرید، زمینی که رویش عبادت می‌کرد، برای او می‌گرید، حالا گریه زمین به چه نحو است، ندانیم.

توبیخ مرد یهوده گو توسط علی علیه السلام

در بحار الأنوار مروی است که:

«روزی امیر المؤمنین علیه السلام عبور می‌فرمود، شخصی را دید که نشسته و حرفهای یهوده می‌زند (نه فحش).

حضرت فرمود: تو به توسّط کرام الکاتبین نامه‌ای را به پروردگار عالم املا می‌کنی آیا خجالت نمی‌کشی؟».

اگر انسان بخواهد نامه‌ای به سلطانی بنویسد چقدر سعی می‌کند چیز لغو و بی‌معنا در آن نباشد، بلکه انشای خوبی باشد. علاوه بر این، مطابق روایات کثیره‌ای که رسیده هر پنج‌شنبه و دوشنبه اعمال عباد را به نظر امام عصر می‌رسانند، واقعاً خجالت آور است، کسی که گناهش را به نظر حضرت حجتّ علیه السلام برسانند.

ای کسانی که ادّعای شیعه‌گری و پیروی از ائمّه هدی دارید! آیا زشت نیست موالیان شما از دیدن کارهای زشتان منزعج شوند؟

حقایق از قرآن، ص: ۲۲۱

بخش ششم: جایگاه والای پرهیزگاران در بهشت

حقایق از قرآن، ص: ۲۲۲

بخش ششم: جایگاه والای پرهیزگاران در بهشت

جایگاه والای پرهیزگاران در بهشت

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ».
۲۸۳

**پس از این که پروردگار عالم، حالت خسران و بدبختی
کفار و عذابهایی که در دنیا به آن مبتلا شدند – که**

نمونه‌ای از عذاب آخرتشان است – بیان فرمود، ختم می‌فرماید این سوره شریفه را به ذکر متّین و درجات آنها در مقابل کفّار.

بلی آنهایی هم که اهل ایمان و تقوا شدند، اجرشان محفوظ است.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّةٍ وَنَهَرٍ».

«به درستی که پرهیزگاران در بوستانهایی هستند که مملوّ است از درختان میوه دار و در جویهای پهناوری که آب و شیر و عسل و شراب در آن جاری است».

(۱) – قمر: ۵۴ – ۵۵.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۲۳

چنانچه در سوره محمد صلی الله علیه و آله بیان می‌فرماید:

«در بهشتی که وعده گاه متّین است، جویهای پر آبی که خالص است و متغیر نیست و جویهایی از شیری که مزه‌اش به هیچ وجه تغییری نکرده است و جویهایی از شراب بهشتی که برای خوردن گانش لذّت آور است (نه مانند شراب دنیا که توأم با هزاران کثافت و خبثت و ناراحتی و عواقب شوم بعدی باشد) و جویهایی از عسل پاک شده، می‌باشد».^{۲۸۴}

تنوین «جَنّت» برای تعظیم است و نهر، هر چند مفرد است، امّا اسم جنس و به معنای «انهار» می‌باشد و برای فواصل آیات، به این لفظ ذکر شده است.

معنای واژگان: مقعد، مقعد صدق و ملیک

^{۲۸۴} (۱) - i\ «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ ... مِنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى ...» E\ محمد: ۱۵.

«فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ». «مَقْعَدٍ» اسم مکان به معنای جای «نشستن» است. قرارگاه اهل تقوا اوّلًا «مَقْعَدِ صِدْقٍ» است؛ جایی است پاکیزه و خالی از هر لغوی به حدّ کمال پسندیده است.

دیگر آن که: اهل تقوا نزد پادشاه توانای عالم اند.
«مَلِیکٍ» صفت مبالغه برای ملک است. سلطان السلاطین،
ملک

(۱) - «مَثَلُ الْإِجْنَةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَرٌ ... مَنْ خَمِرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَرٌ مَنْ عَسَلَ مِصْفًى ...» محمد: ۱۵.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۲۴

الملوک، ربّ العالمین، خلاصه، اهل تقوا همنشین ربّ العالمین اند، ان شاء الله واضح می شود که مقصود از «جلّیس خدا شدن» چیست.

تقوا، منشأ برکات و خیرات فراوان

برای شرح این دو آیه آخر، باید سه مطلب ذکر شود:

اول این که: مراد از «مُتَّقِينَ» چه کسانی هستند:

دوم: «مَقْعَدِ صِدْقٍ» یعنی چه و کجاست؟

سوم: معنای: «نزد پروردگار عالم و جلیس خدا شدن» چیست؟

اینک به ذکر «پرهیزگاران» می پردازیم.

شکی نیست که به نص قرآن مجید پذیرفته شدن خیرات و اعمال صالحه منوط به تقواست^{۲۸۵} و رفتن به بهشت نیز مشروط به تقواست.^{۲۸۶} رسیدن به درجات عالیه به شرط تقواست. شرافت و عزّت نزد خدا به تقواست.^{۲۸۷} خدا

^{۲۸۵} (۱) i\... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» E\ مائده: ۲۷.

^{۲۸۶} (۲) i\... مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ...» E\ رعد: ۳۵.

^{۲۸۷} (۳) i\... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...» E\ حجرات: ۱۳.

مُتَّقِينَ را دوست می‌دارد^{۲۸۸} و همین اندازه برای فهمیدن
اهمیت تقوا کافی است.^{۲۸۹}

(۱) - «... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» مائده: ۲۷.

(۲) - «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ...» رعد: ۳۵.

(۳) - «... إِنَّا أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ...» حجرات: ۱۳.

(۴) - «... فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» آل عمران: ۷۶.

(۵) - در مقدمه کتاب: گناهان کبیره به قلم حضرت آیه
الله دستغیب درباره اهمیت تقوا از روی آیات و اخبار
مفصلاً بحث شده است.

حقایق از قرآن، ص: ۲۲۵

معنای تقوا در لغت و اصطلاح

^{۲۸۸} (۴) - «... فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» E آل عمران: ۷۶.

^{۲۸۹} (۵) - در مقدمه کتاب: گناهان کبیره به قلم حضرت آیه الله دستغیب درباره اهمیت تقوا از روی آیات و اخبار مفصلاً بحث شده است.

«تقوا» در لغت از «وقایه» به معنای «حفظ و نگهداری» است. و در مجمع البحرین می‌نویسد: «به معنای زیاد حفظ خود کردن است از آنچه برایش ضرر دارد».

اما به حسب اصطلاح و روایات اهل بیت علیهم السلام از حضرت صادق علیه السلام منقول است که:

«تقوا یعنی جایی که خدا تو را امر کرده است، گم نباشی (هر واجبی را بجا آوری) و جایی که نهی فرموده تو را نیابد (مرتکب حرامی نشوی)».^{۲۹۰}

این مرتبه اول تقواست. اگر بشود مستحبات را انجام و مکروهات را ترک کرد، چه بهتر و چه سعادت از آن بالاتر. غرض این است که امام علیه السلام انجام واجبات و ترک محرمات را با هم تقوا می‌داند که اگر یکی از این دو باشد و دیگری نباشد، غرض حاصل نشده است. اگر

^{۲۹۰} (۱) - التقوی ان لا یفقدک اللہ حیث امرک ولا یراک حیث نھاک (مستدرک سفینة البحار: ۴۰۷/۱۰).

«کسی مرتّب ذکر بخواند و معصیت هم نکند، چه فایده؟
خاصیت ذکر را گناه از بین می‌برد، لذا از پیغمبر اکرم
صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود:

«کسی که بسازد و خراب کند، عمارتی ندارد؛ اما اگر
مواظبت کرد، هر چند کم بسازد، آخر ساختمانی دارد».
بلکه اگر عمل نکند و گناه هم ننماید بهتر است مثل این که
در

(۱) – التقوی ان لا یفقدک الله حیث امرک ولایراک حیث
نہاک (مستدرک سفینه البحار: ۱۰ / ۴۰۷).

حقایقی از قرآن، ص: ۲۲۶

زمین صاف باشد، این بهتر است تا این که بسازد و خراب
کند و روی تلی از خاک و نخاله زندگی نماید.

چنانچه مضمون روایت است که: «عمل کم با پرهیز از گناه به منزله نمک طعام است. نمک چقدر کم مصرف می‌شود، اما در خوش طعمی غذا نهایت تأثیر را دارد».

کسی که از هر گناهی پرهیز می‌کند و به همان واجبات تنه‌ایش اکتفا می‌نماید به مراتب بهتر از کسی است که هر شب تا صبح عبادت می‌کند ولی از بعضی از گناهان پرهیز ندارد.

ترک محرمات مهمتر از واجبات

از این عرایض معلوم گردید که ترک محرمات مهمتر است. باید اوّل زمینه قبولی عبادت را درست کرد. به عبارت دیگر، اوّل شالوده بسازیم بعد عمارت بنا کنیم.

در خطبه‌ای که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درباره ماه مبارک رمضان است، مروی است که:

«حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا پرسید: چکاری در این ماه بالاتر و بهتر است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از هر چیزی بالاتر این است که در این ماه گناهی از انسان سر نزند». ۲۹۱

(۱) – ما افضل الاعمال فی هذا الشهر؟ الورع عن محارم الله (بحار الأنوار: ۴۲ / ۱۹۰).

حقایق از قرآن، ص: ۲۲۷

تقوا؛ ملکه باطنی

«تقوا» ملکه باطنی است که در اثر تکرار زیاد در نفس انسان پیدا می‌شود و آن عبارت از ترک محرمات و آوردن واجبات است؛ نظیر «ملکه کتابت» که انسان در اثر تکرار، نوشتن یاد می‌گیرد و قوّه‌ای پیدا می‌کند که می‌تواند

۲۹۱ (۱) – ما افضل الاعمال فی هذا الشهر؟ الورع عن محارم الله (بحار الأنوار: ۴۲ / ۱۹۰).

بنویسد؛ البتّه در اوّل مشکل است، امّا پس از تکرار و پیدا شدن آن قوّه، آسان می‌گردد.

نظیر این که از اوّل نگاه به نامحرم نکردن برای جوان سخت است امّا پس از تکرار زیاد به قسمی آسان می‌شود که تا از دور چشمش به نامحرم می‌افتد، خود به خود چشمش روی هم می‌آید و دیگر اگر بخواهد به نامحرم بنگرد، بر او سخت می‌گذرد.

تا انسان به قوّه و ملکه تقوا نرسیده، کامل نشده و باید در جمیع شؤون از واجبات و محرّمات سعی کند تا حالش این‌طور شود.

برخی از صفات پرهیزگاران

در نهج البلاغه خطبه‌ای هست به نام «همام» که او از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواست پرهیزگاران را برایش توصیف فرماید.

حضرت ابتدا مجملًا فرمود که:

«صاحب تقوا و نیکوکار باش که خدا با پرهیزگاران و نیکوکاران است.»^{۲۹۲}

(۱) – اتق الله واحسن فان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون ف (نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۱۸۴ : ۶۱۱).

حقایق از قرآن، ص: ۲۲۸

همام به این سخن قانع نشد تا آن حضرت را قسم داد. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای انشا می‌فرماید که ما هم قبلاً به‌طور تفصیل شرح داده‌ایم و فعلاً بنا نیست تکرار شود، تنها به مناسبت آیه شریفه و ذکر پرهیزگاران، به چند فراز آن اشاره می‌شود.

^{۲۹۲} (۱) – اتق الله واحسن فان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون ف (نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۱۸۴ : ۶۱۱).

«پرهیزگاران در دنیا صاحب هر فضیلت و برتری هستند،
زبان‌شان درست شده است (از کجیهای زبان ایمن‌اند: از
تهمت، دروغ، غیبت، آبروریزی مردم، فحش، تمامی
بدورند) در زندگی میانه‌رو و مقتصد و از اسراف و تبذیر
بدورند، با فروتنی راه می‌روند و چشم خود را از آنچه
خدا بر آنها حرام فرموده می‌پوشند و به دانش گوش
می‌دهند که به کارشان می‌خورد (یعنی به چیزهای لغو و
بیهوده گوش فرا نمی‌دهند)». ۲۹۳

«اگر اجل الهی نبود (که هر کس باید وقت معینی بمیرد
که پیش و پس ندارد) یک لحظه جانهایشان در بدنهایشان
از شوق ثواب و بیم عقاب خدا نمی‌ماند». ۲۹۴

(۱) – فالمتقون فیها هم اهل الفضائل: منطقهم الصواب

۲۹۳ (۱) – فالمتقون فیها هم اهل الفضائل: منطقهم الصواب وملبسهم الاقتصاد ومشیهم التواضع غصوا ابصارهم عما حرم الله عليهم و وقفوا أسمعهم على العلم النافع لهم (نَجِّ البَلاغه فیض الاسلام/ خ ۱۸۴:

۶۱۲).

۲۹۴ (۲) – ولو لا اجل الذي كتب الله عليهم لم يستقر أرواحهم في اجسادهم طرفه عين شوقاً الى الثواب وخوفاً من العقاب (نَجِّ البَلاغه فیض الاسلام/ خ ۱۸۴: ۶۱۲).

وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادَ وَمَشِيهِمُ التَّوَاضُعَ غَضُّوا ابْصَارَهُمْ عَمَّا
حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ
(نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۱۸۴ : ۶۱۲).

(۲) – ولو لا اجل الذى كتب الله عليهم لم يستقرّ ارواحهم
فى اجسادهم طرفه عين شوقاً الى الثواب وخوفاً من
العقاب (نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۱۸۴ : ۶۱۲).

حقایق از قرآن، ص: ۲۲۹

«خدا در نفسهایشان بزرگ است و جز او کوچک».^{۲۹۵}

«همیشه دلهایشان اندوهناک است. دارای نفسهای
عفیف‌اند؛ یعنی به اصطلاح به کسی رو نمی‌زنند و از کسی
طمع ندارند، آزارشان به کسی نمی‌رسد، خواهشهایشان
در دنیا کم است. اعمال بزرگ بزرگشان را، بزرگ

^{۲۹۵} (۱) – عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم (نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۱۸۴ : ۶۱۲).

**نمی‌شمارند و برعکس، کوچکترین شری را کوچک
نمی‌شمارند».^{۲۹۶}**

**«شبهایشان را به عبادت و تلاوت قرآن می‌گذرانند و
هنگامی که به آیه رحمت می‌رسند از خدا طلب رحمت و
بخشایش و ثواب می‌کنند و هنگامی که به آیه عذاب
می‌رسند، به خدا پناه می‌برند. از زیادی رکوع، قدشان
خمیده شده است».**

**روزهایشان را در طلب علم می‌گذرانند و روزها در کسب
صفات پسندیده‌اند. مردم گمان می‌کنند که ایشان
مریض‌اند اما بیمار نیستند و لکن چیز بزرگی سرگرمشان
کرده است. آری، نعره جهنم را می‌شنود که این‌طور به
سرش آمده است؛ چنانچه می‌فرماید:**

^{۲۹۶} (۲) - قلوبهم محزونة وشرورهم مأمونة ... حاجاتهم خفيفة وانفسهم عفيفة، لا يستعظمون الكثير من اعمالهم ... (تحج البلاغه فیض الاسلام/ خ ۱۸۴: ۶۱۲-۶۱۳- با اندکی تفاوت).

«اینان به بهشت به قدری یقین دارند بهشتی هست مثل این است که در آن متنعم‌اند و ایشان و دوزخ چنانند که آنرا

(۱) – عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم
(نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۱۸۴: ۶۱۲).

(۲) – قلوبهم محزونة وشرورهم مأمونة ... حاجاتهم خفيفة
وانفسهم عفيفة، لا يستعظمون الكثير من اعمالهم ... (نهج
البلاغه فیض الاسلام / خ ۱۸۴: ۶۱۲ – ۶۱۳ – با اندکی
تفاوت).

حقایق از قرآن، ص: ۲۳۰

می‌بینند و در آن معذب‌اند».^{۲۹۷}

آثار و لوازم تقوا

^{۲۹۷} (۱) – الجنة کمن قد راها وهم فيها منعمون وهم والنار کمن قد راها وهم فيها معذبون (بحارالأنوار: ۷۸ / ۷۳ – با اندکی تفاوت).

همان طوری که اشاره شد «تقوا» دارای درجاتی است که هر کس تقوایش بیشتر، ارزشش نزد خدای تعالی زیادتر است **«... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...»** این تقوا انسان را به مقام صدق می‌رساند. هر چه تقوایش زیادتر، صدقش بیشتر و به صدیقین نزدیکتر است تا می‌رسد به جوار ربّ العالمین.

از جمله آثار و لوازم تقوا نجات از سختیها و رزق حلال است که در سوره طلاق می‌فرماید:

«هر که بترسد از خدا، می‌گرداند برای او محلّ بیرون شدنی و روزی می‌دهد او را از جایی که گمان نداشته باشد و هر که بر خدا توکل کند، پس خدا او را بس است به درستی که خدای تعالی رساننده امر اوست».^{۲۹۸}

سخنی از ابن فهد حلّی پیرامون تقوا

^{۲۹۸} (۲) - i... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغٌ أَمْرِهِ... E\ طلاق: ۲-۳.

ابن فهد حلی علیه الرحمه در عدّه الداعی می‌فرماید:

این آیه شریفه بر چند امر دلالت می‌کند:

(۱) – الجنة کمن قد راها وهم فيها منعمون وهم والنار
کمن قد راها وهم فيها معذبون (بحار الأنوار: ۷۸ / ۷۳ –
با اندکی تفاوت).

(۲) – «... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ
أَمْرِهِ...» طلاق: ۲ – ۳.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۳۱

۱ – تقوا قلعه‌ای است استوار و غاری است مضبوط بنا
بر قول حق سبحانه که: «وَيَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» و مثل این
است قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که: اگر آسمانها و
زمینها بر بنده بسته شده باشد، بعد از آن او پرهیزگار

باشد، هر آینه خدای تعالی از آسمان و زمین برایش فرج
و مخرجی می‌گرداند.

۲- تقوا گنجی کافی بنا بر قول خدای تعالی است که:

«وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...».

۳- دلالت می‌کند بر فضیلت توکل و آن که حق سبحانه
برای متوکل، ضامن شده است که خدا او را بس است «فَهُوَ
حَسْبُهُ» و کیست که از خدا در گفتار راستگوتر باشد^{۲۹۹} و از
این جاست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر
مردمان فرا می‌گرفتند این آیه را هر آینه ایشان را کافی
می‌بود.

۴- تعریف خدای تعالی برای بندگان که قادر است بر
آنچه اراده فرموده و چیزی او را عاجز نمی‌سازد و
مطلوبی از اراده او ممتنع نیست؛ چنانچه می‌فرماید: «إِنَّ

^{۲۹۹} (۱) - «... وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اللَّهُ قِيلَ» E\ نساء: ۱۲۲.

اللَّهُ بَلِّغْ أَمْرِهِ» تا تقوا ورزند به سبب آنچه ایشان را بر تقوا
وعده کرده است از کفایت و بخشش و بر توکلشان از
نگهداشتن و رعایت کردن.

برخی از نعمتهای خداوند بر بندگان خویش

از امام محمدباقر علیه السلام منقول است که پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرمود:

(۱) - «... وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا» نساء: ۱۲۲.

حقایق از قرآن، ص: ۲۳۲

«خدای تعالی می‌فرماید سوگند به عزّت و جلال و عظمت
و کبریایی و نور و علوّ و ارتفاع مکانم که اختیار نکرد هیچ
بنده آرزوی خود را بر آرزوی من مگر امرش را پراکنده
سازم و دلش را به دنیا سرگرم گردانم و روزی ندهم او را
مگر آنچه برایش مقدور ساختم و سوگند به عزّت و جلال و

عظمت و کبریا و نور و علو و ارتفاع مکانم که هیچ بنده
اختیار نکرد هوای مرا بر هوای خود مگر محافظت کردند
او را ملائکه من و ضامن رزق او شدند آسمانها و زمینها و
برای او در هر تجارتی تجارت کنم (مراد این است نفعی
که من به او رسانم زیاده از نفع تجار باشد) و دنیا را به او
دهم و دنیا نزدش ذلیل باشد».

سفارشات مهم پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم پس از
مراجعت از احد

ابوسعید خدری روایت کرده که:

«شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از احد
بر می گشت و مردمان گرداگرد حضرتش را گرفته بودند
بر درختی تکیه کرده بود و می فرمود:

ای مردمان! بر آنچه مکلف شده اید روی آورید از اصلاح
امر آخرت خود و رو گردانید از آنچه برای شما از دنیای

**شما ضمانت کرده شده است و اعضا و جوارحی که با نعمت
او رشد نموده است در گناهان که مورد خشم اوست، به
کار نیندازید و آمرزش او را بخواهید و نعمتهایش را در
طاعتش صرف کنید و هر که ابتدا کند به نصیب خود
از دنیا یعنی آن را از خدا طلبد، نصیب آخرتش همان است
و آنچه را از دنیا خواسته نمی یابد و هر که ابتدا کند به
نصیب خود از آخرت،**

حقایقی از قرآن، ص: ۲۳۳

**نصیبش از دنیا به او می رسد و از آخرت آنچه خواسته
می یابد».**

**عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده:**

**«هر مؤمنی که به سوی آنچه خدای تعالی دوست دارد،
رو آورد، رو می آورد خدای تعالی به او به جای آن که**

**دوست دارد. هر که به تقوای خود به خدا اعتصام جوید،
خدای تعالی او را نگه دارد و هر که به جانب خدا رو
آورد، خدا او را می‌پذیرد و او را نگه می‌دارد و اگر
آسمان بر زمین بیفتد، او را باک نباشد و اگر بر اهل زمین
بلائی عظیمی فرود آمد، او در پناه خداست به سبب تقوا از
هر بلایی، آیا خدای تعالی فرموده که پرهیزگاران در
مقام امن‌اند».^{۳۰۰}**

نجات یافتن بانوی پرهیزگار از سه پیشامد هولناک

**روایت کرده محمد بن یعقوب به اسناد صحیح از اسحاق
بن عمار و او از حضرت صادق علیه السلام که:**

**«پادشاهی در بنی اسرائیل بود و او یک قاضی داشت و
برادر این قاضی، مردی صادق بود و زنی داشت که از
نسلش انبیا متولد شدند.**

^{۳۰۰} (۱) i\~ «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» E\ دحان: ۵۱.

پادشاه خواست جهت حاجتی، شخصی را به جایی بفرستد
لذا به قاضی گفت: کسی را که بر او اعتماد داشته باشی
برای من طلب کن. قاضی گفت: کسی را موثق‌تر از برادرم
نمی‌شناسم. او را خواند تا بفرستد ولی او از رفتن کراهت
داشت و گفت من کراهت دارم که زنم

(۱) - «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» دخان: ۵۱.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۳۴

را واگذارم و بروم. قاضی مبالغه نمود و او چاره‌ای جز
رفتن نداشت.

به قاضی گفت: من چیزی را پشت سر نمی‌گذارم، پس تو
قائم مقام من باش در مهمّات و قضای حاجات او. قاضی
پذیرفت. برادر قاضی رفت و زنش از رفتن او کراهت

داشت. قاضی به خانه می آمد و می پرسید چه مهم داری و حاجاتش را بر طرف می نمود.

قاضی به واسطه بسیاری حسن آن زن به شگفت آمد و او را به سوی خود خواند. زن ابا نمود. قاضی سوگند خورد که اگر اطاعت مرا نکنی، پادشاه را خبر می دهم که او زنا کرده است!

زن گفت: آنچه می خواهی بکن که من تو را اجابت نکنم به آنچه می خواهی.

قاضی نزد پادشاه آمد و گفت زن برادر من زنا کرده و ثابت شده است. پادشاه گفت: او را از گناه پاک گردان. قاضی نزد زن آمد و گفت:

پادشاه مرا امر کرده است که تو را سنگسار کنم، چه می گویی؟ آیا دعوت مرا اجابت می کنی یا نه؟ و گر نه تو را سنگسار می کنم.

**آن زن گفت: هر چه می‌خواهی بکن که من دعوت را
اجابت نخواهم کرد.**

**قاضی او را بیرون آورد و گودالی کند و او را سنگسار
نمود و مردمان با قاضی بودند، چون گمان کردند زن
مرده است، او را رها کردند و باز گشتند؛ چون شب شد
هنوز رمقی از او مانده بود، حرکت کرد و از آن گودال
بیرون آمد و می‌رفت تا از شهر بیرون رفت و به**

حقایق از قرآن، ص: ۲۳۵

**دیری که در آن رهبانی بود، رسید و بر در آن دیر
خوابید. چون بامداد شد، دیرانی در را گشود و آن زن را
دید و از قضیه‌اش پرسید. زن هم او را از ماجرا خبر داد.**

**دیرانی تنها پسر کوچکی داشت و احوالش نیکو
می‌گذاشت آن زن را معالجه کرد تا بهتر شد و جراحتش**

برطرف گردید، بعد از آن، پسر خود را به او داد تا تربیت کند.

دیرانی را وکیلی بود که کارهایش را انجام می داد. این زن توجهش را جلب کرد و او را به سوی خود خواند و او ابا نمود. هر چند مبالغه کرد، نپذیرفت و گفت اگر مرا اطاعت نکنی، در کشتن تو سعی خواهم کرد.

زن گفت: هر چه می توانی انجام بده.

پس قصد کودک کرد و گردنش را شکست و نزد دیرانی آمد و گفت: این فاجره به سوی من آمد که با او فجور کنم و من پسر تو را به او دادم و او را کشت.

دیرانی نزد آن زن آمد و گفت این چکار است که کرده ای و حال آن که نیکیهایی که به تو کردم، دانستی.

آن زن قصه‌اش را باز گفت. دیرانی گفت: خوش ندارم که تو این‌جا باشی، از این‌جا بیرون رو و او را همان شب از آن دیر بیرون کرد و بیست درهم به او داد و گفت: این را توشه خود کن و خدا تو را بسی است.

حقایق از قرآن، ص: ۲۳۶

زن در آن شب از دیر بیرون آمد و بامداد به قریه رسید. شخصی را دید که بر دار کرده‌اند و زنده است از قصه‌اش پرسید و گفتند: بیست درهم بدهکار است و نزد ما قانونی است که قرض دهنده بدهکار را بر دار کشد تا آن‌که قرضش را ادا کند. آن زن بیست درهم را بیرون آورد و به طلبکار داد و گفت: او را مکش و از این چوب او را فرود آور.

**آن مرد که بر دار بود به آن زن گفت: هیچ کس بیش از تو
بر من منت ندارد که مرا از این دار و مرگ نجات دادی.
من با تو هستم، به هر جا که می‌روی.**

**هر دو با یکدیگر رفتند تا به کنار دریایی رسیدند. جمعی
را با چند کشتی دیدند. آن مرد گفت: تو این جا بنشین تا
من بروم و کاری کنم و طعامی فراهم کرده برایت بیاورم.
نزد ایشان آمد و گفت در کشتیهای شما چیست؟**

**گفتند: در این کشتیها متاع تجارت است و جواهر و عنبر و
چیزهای دیگر از امتعه تجارت و این کشتی هم برای
خودماست که در آن می‌نشینیم.**

**آن مرد گفت: آنچه در این کشتیهای شماست چقدر ارزش
دارد؟**

گفتند: بسیار و ما نمی‌توانیم آن را بشماریم.

گفت: با من چیز پر قیمتی است که از آنچه در کشتیهای شما است، بهتر است.

گفتند: آن چیست؟

حقایق از قرآن، ص: ۲۳۷

گفت: کنیزی که هرگز مثل آن را ندیده‌اید.

گفتند: آن را به ما می‌فروشی؟

گفت: بلی، به شرط آن که بعضی از شما بروند و او را ببینند، بعد از آن نزد من آیند و او را بخرند و او را خبر نکنید و قیمتش را به من بدهید و به او خبر ندهید تا من بروم.

گفتند: قبول داریم. کسی را فرستادند که او را ببیند. او آن زن را دید و گفت: هرگز مثل این کنیز را ندیده‌ام، او را به ده هزار درهم خریدند. مرد پولها را گرفت و رفت

**چون دور شد به نزد آن زن آمدند و گفتند: برخیز و
داخل کشتی شو.**

گفت: چرا؟

گفتند: ما تو را از مولای تو خریده‌ایم.

گفت: او مولای من نیست.

**گفتند: بر می‌خیزی یا تو را برداریم. او برخاست و با
ایشان رفت. چون به کنار دریا رسیدند، به یکدیگر اعتماد
نداشتند، آن زن را در کشتی مال تجارت و جواهرات
نشانده و خود بر کشتی دیگر سوار شدند و رفتند.**

**خدای تعالی باد را بر ایشان فرستاد و ایشان و کشتی‌شان
را غرق ساخت و آن کشتی که زن در آن بود، نجات یافت
تا به جزیره‌ای از جزایر دریا رسید.**

آن زن کشتی را بست و در آن جزیره می‌گشت که آبی و درخت

حقایق از قرآن، ص: ۲۳۸

میوه‌ای یافت و گفت این آبی است که از آن بیاشامم و این میوه‌ای است که از آن بخورم و عبادت خدا را در این جا بکنم.

خدای تعالی به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل وحی فرستاد که به نزد آن پادشاه برو و بگو در فلان جزیره از جزایر، آفریده‌ای از آفریدگان من است، تو با آنانی که در مملکت تواند نزد او بروید و به گناهان خود اقرار کنید و از او بخواهید که شما را ببخشد، اگر او از شما درگذرد من هم شما را می‌آمرزم.

پادشاه با اهل مملکت خود به آن جزیره رفت. زنی را دید. پیش رفت و به او گفت این قاضی به نزد من آمد و

مرا خبر داد که زن برادری دارم و زنا کرده و من حکم کردم که او را سنگسار کنید و حال آن که گواهانی نزد من نیاورد و من می‌ترسم بر چیزی اقدام کرده باشم که مرا حلال نبود، می‌خواهم برای من استغفار کنی.

آن زن گفت: خدا تو را بیامرزد، این جا بنشین. بعد از آن شوهر او آمد و او را نمی‌شناخت، گفت: مرا زنی بود در کمال فضل و صلاح و من از نزدش بیرون رفتم و او از رفتن من کراهت داشت و برادرم به من خبر داد که او زنا کرده بود، سنگسارش کردند و من می‌ترسم او را ضایع کرده باشم، برای من استغفار کن که خدا مرا بیامرزد.

گفت: خدا تو را بیامرزد، بنشین. او هم پهلوی پادشاه نشست.

بعد از آن قاضی آمد و گفت: برادر مرا زنی بود و من خواستار او

حقایق از قرآن، ص: ۲۳۹

شدم و او را به زنا خواندم و او ابا کرد! من به پادشاه
اعلام کردم که او زنا کرد و مرا امر کرد که او را سنگسار
کنم، پس من او را سنگسار کردم و حال آن که بر او دروغ
گفته بودم و برای من طلب آمرزش کن.

گفت: خدا تو را بیامرزد. بعد آن زن رو به شوهر خود کرد
و گفت:

بشنو. بعد از آن، دیرانی پیش آمد و قصه خود را بر او
خواند و گفت من آن زن را شب از دیر بیرون کردم و
می ترسم درنده‌ای به او رسیده و او را کشته باشد.

زن گفت: خدای تو را بیامرزد، بنشین.

بعد از آن، وکیل دیرانی پیش آمد و قصه خود را بر او خواند. آن زن به دیرانی گفت: گوش کن این را و به وکیل دیرانی گفت: خدای تعالی تو را بیامرزد.

بعد از آن، مردی که او را بر دار کرده بودند، پیش آمد و قصه خود را فروخواند. آن زن گفت: خدای تعالی تو را بیامرزد. بعد از آن رو به شوهر خود کرد و گفت: من زن توأم و هرچه شنیدی قصه من است و مرا احتیاجی به مردان نیست و می‌خواهم که این کشتی و آنچه در آن است را فراگیری و مرا واگذاری که خدا را در این جزیره عبادت کنم. به تحقیق که دیدی آنچه به من از مردان رسید.

شوهرش این را پذیرفت و کشتی را با آنچه در آن بود گرفت و پادشاه با اهل مملکت باز گشتند.

پس نظر کن به تقوای این زن که چگونه او را از سه قضیه

حقایق از قرآن، ص: ۲۴۰

چنین سختی خلاص ساخت: از سنگسار، تهمت و کیل
دیرانی و از بندگی تاجران. پس از آن نظر کن به آنچه
خدا از کرامتش ظاهر ساخت که رضای خودش را مقرون
به رضای او گردانید و آمرزش خود را با آمرزش او
مقرون ساخت و کسانی که اسباب زحمتش را فراهم کرده
بودند و مکرها و حيله‌ها کردند، چگونه برایش ذلیل
ساخت که از او آمرزش بخواهند و چگونه قدرش را بلند و
ذکرش را رفیع ساخت، هنگامی که پیغمبر خود را امر کرد
که ملوک و قضات و عباد را به سوی او بفرستد و او را بابتی
به جانب خود گرداند».^{۳۰۱}

رسیدن به مقصود از راه حلال با هدایت و ارشاد امام
صادق علیه السلام

^{۳۰۱} (۱) - عده الداعی: ۳۰۷ - ۳۱۰.

در روایت است از زرعه بن محمد که:

«مردی در مدینه کنیز نفیسی داشت. در دل مردی از آن کنیز، محبتی واقع شد و به او مایل گشت و از آن قصه به حضرت صادق علیه السلام شکایت نمود. حضرت فرمود: هرگاه او را دیدی بگو: اسأل الله من فضله و او چنان کرد. اندک وقتی گذشت که صاحب آن کنیز را سفری پیش آمد و نزد آن مرد آمد و گفت: ای فلان! تو همسایه منی و معتمدترین مردم نزد من، مرا سفری پیش آمده است و من

(۱) - عده الداعی: ۳۰۷ - ۳۱۰.

حقایق از قرآن، ص: ۲۴۱

می خواهم فلان کنیز خود را نزد تو امانت بگذارم.

آن مرد گفت: مرا زنی نیست و در منزل من زن نیست، چگونه کنیز تو نزد من باشد؟

گفت: او را به قیمت معینی به تو می‌فروشم و نزد تو باشد، هرگاه بیایم او را به من بفروش و از تو آن را می‌خرم و اگر به او بررسی بر وجه حلال به او رسیده باشی.

پس چنان کرد و به بهای بسیار معامله کرد و آن مرد بیرون رفت و کنیز نزد آن جوان بود آن قدر که خدا می‌خواست تا حاجت خود را از او گذارد. بعد از آن رسولی از بعضی از خلفای بنی امیه آمد که برای او کنیزانی بخرد و این کنیز را نام برده بودند که بخرد و حاکم به سوی او فرستاد که کنیز فلان نزد تو هست؟ او گفت: فلان غایب است و آن حاکم به قهر آن کنیز را از او خرید و به او داد آن قدر که در آن فایده بود.

چون آن کنیز را گرفتند و از شهر بیرون بردند، صاحبش آمد و اول چیزی که پرسید احوال کنیز بود که چگونه شد؟ این مرد او را از آنچه گذشته بود، خبر داد و تمام

پولی را که در بهای کنیز گرفته بود و آنچه زیاده بر آن از حاکم گرفته بود، آورد.

گفت: این قیمت کنیز است، بگیر این را.

صاحب کنیز ابا نموده و گفت: نمی‌گیرم مگر آنچه به آن به تو فروخته بودم و آنچه زیاده بر آن است بگیر که بر تو گواراست.

حقایق از قرآن، ص: ۲۴۲

و خدای تعالی با او نیکویی کرد به جهت حسن نیت (و پرهیز از حرام)». ۳۰۲

توضیحی بیشتر پیرامون: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ»

اینک جمله دوّمی که تذکر داده شد و قابل اهمّیت بیشتری است، شرح داده می‌شود.

۳۰۲ (۱) - عَدَّة الدّاعی: ۳۱۱.

«فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ». «مَقْعَد» اسم مکان است و به معنای محلّ قرار گرفتن و جای نشستن است و «صدق» به هر چیز پاک و پسندیده گفته می‌شود.

در اضافه «مَقْعَد» به «صِدْق» وجوهی گفته شده:

وجه اوّل: از آن جمله اضافه موصوف به صفت است؛ یعنی «مجلس حق، مکان پسندیده و قرارگاه سالمی که لغو واثم نباشد و از هرگونه ناملایمی خالی است».

خلاصه، اهل تقوا در آخرت در محلّی هستند که به راستی و درستی جای زیستن و قرار گرفتن است؛ چون هیچ ناملایمی در آن نیست و زوال هم ندارد برخلاف عالم دنیا که به راستی جای قعود و قرار برای بشر نیست؛ زیرا اوّلًا: محفوف به آفات و بلیّات و انواع و اقسام ناراحتیهاست و ثانیاً: این جا جای ماندن نیست و بالأخره باید از این محل کوچ کرد و به وطن خود رسید و مکان به هر اندازه خوب

(۱) - عِدَّةُ الدَّاعِي: ۳۱۱.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۴۳

باشد چون انسان را از آن جا بیرون می کنند هیچ سزاوار
زیست و استراحت نیست.

وجه دوم: اضافه سببیه است؛ یعنی خدای تعالی
پرهیزگاران را به سبب صدقشان در جوار خود، جایشان
می دهد؛ چنانچه در قرآن مجید می فرماید:

«روزی که بهره می دهد راستان را راستی شان». ۳۰۳

در تفسیر منهج الصادقین از حضرت صادق علیه السلام
روایت نموده که فرمود:

«چون حق تعالی آن مکان را به صدق وصف فرموده است
پس غیر اهل صدق در آن جا نخواهد بود». ۳۰۴

۳۰۳ (۱) - «... يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ...» E\مائدة: ۱۱۹.

خلاصه «صدق» تنها وسیله‌ای است برای رسیدن به مقام
قرب و جوار حضرت آفریدگار.

خداوند و حفظ عزّت و حرمت مؤمنین توسط مؤمنین

در خاتمه کتاب دارالسلام عراقی، از یکی از صلحای نجف
اشرف نقل کرده است که گفت:

«من وقت خود را به زحمت و خدمات برادران ایمانی
می‌داشتم و در تجهیز فقرا و غربای اموات از مجاور و
زوّار، جدّیتی داشتم تا آن

(۱) - «... یَوْمُ يَنْفَعُ الصّٰدِقِیْنَ صِدْقُهُمْ...» مائده: ۱۱۹.

(۲) - تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۱۲.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۴۴

که شبی در خانه خود خوابیده بودم، شخصی را در خواب دیدم که به من گفت: بنده‌ای از دوستان خدا در آتشیخانه فلان حمام وفات کرده برو و او را بردار.

چون بیدار شدم دیدم نصف شب است و مأمون نیستم از این که بیرون روم و بر من حادثه وارد آید. به علاوه خواب را اعتباری نباشد، لذا خوابیدم.

چون خواب بر من غالب شد، دیگر دفعه همان شخص را دیدم که همان سخن را گفت. باز به آن عذرها مسامحه کرده خوابیدم. دفعه سوم باز همان خواب را دیدم و برخاستم و با خود گفتم بیش از این مسامحه روا نباشد. پسر خود را بیدار کردم و فانوس را روشن کرده به سوی آن حمام رفتیم. داخل آتشیخانه آن شدیم و هرچه فحص کردیم اثری ندیدیم تا آن که پس از جستجوی بسیار، بالای خاکستری که در آن جا از گلخن بیرون آورده، ریخته

بودند، چیزی دیدیم. چون نزدیک شدیم سر انسانی را دیدیم؛ شخصی است برهنه که از شدت سرما در خاکستر فرو رفته و سر خود را به جهت راه نفس داخل خاکستر نکرده و با همان حالت جان داده، پس او را از آن خاکستر مذلت بیرون آوردیم و بر حالت او رقت کردیم، پس به آن میت خطاب کرده گفتیم:

ای بنده خدا! تو را به حق آن خداوندی که تو را دوست خود قرار داده و راضی نشد که تا به صبح به این حال بمانی بگو بینم که این رتبه و مقام را از کدام عمل داری. پس آوازی شنیدیم و گوینده را ندیدیم که گفت: از راستی (آری)

حقایق از قرآن، ص: ۲۴۵

النجاة فی الصدق)؛ یعنی رستگاری در راستی است، پس او را برداشته، غسل داده، کفن نموده و دفن کردیم.

فضیلت صدق و جایگاه صدیقین

پس از مراجعه به آیات قرآن مجید و روایاتی که در «صدق» وارد شده دانسته می‌شود که هر کس نجات یافت و به هر مقامی از مقامات معنوی نایل شد، به واسطه «صدق» بوده است بلکه تفاوت درجات و مقامات هم به واسطه تفاوت مراتب صدق است؛ یعنی هر کس صدقش بیشتر، مقامش بالاتر تا برسد به مرتبه صدق مطلق که «صدیق» نامیده می‌شود و آن مقام پیغمبران و امامان علیهم السلام است.

چنانچه در بحار الأنوار بابی عنوان نموده مبنی بر این که: «صدق و صادق، صدیق و صادقین، آل محمد صلی الله علیه و آله هستند».

بنابر این، چون اهمیت «صدق» دانسته گردید، سزاوار است که مراتب آن به صورت اختصار یاد آوری شود، باشد

که هر کس در هر حدّی از صدق است، سعی کند خود را
به مرتبه بالاتر برساند.

مراتب صدق

«صدق» دارای مراتبی است که اگر کسی همه آن را دارا
شود، «صدّیق» نامیده می‌گردد. حضرت صادق علیه السلام
(یا امام باقر علیه السلام) می‌فرماید:

«مرد، صدق را شعار خود قرار می‌دهد تا این که نزد

حقایقی از قرآن، ص: ۲۴۶

خدا صدّیق می‌شود».^{۳۰۵}

خداوند صدّیقان را در قرآن مجید در ردیف پیغمبران و
شهادت قرار داده است^{۳۰۶} و نیز پیغمبران بزرگ مانند
حضرت ابراهیم و ادریس علیهما السلام را به صدّیق وصف

^{۳۰۵} (۱) - ان رجل لیصدق حتی یکتبه الله صدیقاً (میزان الحکمه: ۴ / ۱۵۷۸).

^{۳۰۶} (۲) - «... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ ...» E\ نساء: ۶۹.

فرموده است^{۳۰۷} و بهره هر کس در قیامت به اندازه
«صدق» اوست.

اقسام صدق از دیدگاه علما

۱- صدق در گفتار

علما «صدق» را بر شش قسم تقسیم نموده‌اند:

اول: صدق در گفتار و این هم بر دو نوع است:

الف- صدق با خلق.

ب- صدق با خالق.

الف- صدق با خلق

«صدق با خلق» آن است که آنچه می‌گوید همه راست
باشد و بدون ضرورت، توریه هم نکند و «توریه» آن است

^{۳۰۷} (۳) i\-(۳) إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا E\ مریم: ۴۱.

که دروغ بگوید لکن معنای صحیحی برایش قصد کند؛ مثلاً
می‌گوید

(۱) – ان رجل لیصدق حتی یکتبه الله صدیقاً (میزان
الحکمه: ۴ / ۱۵۷۸).

(۲) – «... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ
الصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ...» نساء: ۶۹.

(۳) – «إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا» مریم: ۴۱.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۴۷

پول ندارد و قصد کند؛ یعنی در دست ندارم و هر چند در
جیبش پول دارد. نیز مطلبی را که یقین ندارد، یا نگوید،
یا به قید گمان و احتمال بگوید؛ یعنی بگوید گمانم چنین
است، یا چنین احتمال می‌دهم و خلاصه بدون قید نگوید و
نویسد تا دلالت بر یقین وی نکند.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

**«خداوند هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر به راستی در گفتار
و رد کردن امانت به صاحبش؛ نیکوکار باشد یا
بدکردار».**^{۳۰۸}

**همچنین می‌فرماید: «به طول رکوع و سجود شخص
منگرید؛ یعنی به واسطه نماز طولانی شخص مغرور نشوید
و او را دیندار ندانید چون ممکن است عملش به واسطه
عادت است که به نماز پیدا کرده به طوری که اگر نخواند،
ناراحت می‌شود بلکه او را امتحان کنید به صدق در گفتار
و رد کردن امانتش».**^{۳۰۹}

**خلاصه، صدق در گفتار و امانتداری شاهد بر خداپرستی و
ایمان داری است و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
ترک صدق در گفتار را از نشانه‌های**

^{۳۰۸} (۱) - ان الله عز وجل لم يبعث نبياً الا بصدق الحديث واداء الامانة الى البر والفاجر (اصول کافی: ۲ / ۱۰۴).

^{۳۰۹} (۲) - لا تنظروا الى طول ركوع الرجل وسجوده فان ذلك شيء اعتاده فلو تركه استوحش لذلك ولكن انظروا الى صدق حديثه واداء امانته (اصول کافی: ۲ / ۱۰۵).

(۱) – ان الله عز وجل لم يبعث نبياً الا بصدق الحديث
وإداء الأمانة الى البر والفاجر (اصول کافی: ۲ / ۱۰۴).

(۲) – لاتنظروا الى طول ركوع الرجل وسجوده فان ذلك
شيء اعتاده فلو تركه استوحش لذلك ولكن انظروا إلى
صدق حديثه وإداء أمانته (اصول کافی: ۲ / ۱۰۵).

حقایق از قرآن، ص: ۲۴۸

نفاق شمرده است. ۳۱۱۳۱۰

ب – صدق با خالق

انسان در عبادات و مناجات با پروردگار خود سعی کند
صادق باشد؛ مثلاً هنگام گفتن: **اعوذ بالله من الشيطان** باید
حقیقتاً در حال فرار کردن پیروی از شیطان و رو آوردن به
پروردگار خود باشد، یا در گفتن **الله اکبر** باید خدا را از

^{۳۱۰} (۱) – ثلاث من كن فيه كان منافقاً وان صام وصلى وزعم أنه مسلم من إذا أحدث كذب وإذا وعد خلف وإذا أتمن خان (اصول کافی: ۲ / ۲۹۰ – ۲۹۱ – با اندکی تفاوت).

^{۳۱۱} (۲) – در کتاب کم نظیر «گناهان کبیره» به قلم حضرت آیه الله دستغیب راجع به دروغ در گفتار و اقسام آن و موارد جواز ارتکاب آن مفصلاً شرح داده شده است.

همه بزرگتر بداند، نه این که مال دنیا و جاه و شهوات را
بزرگتر قرار دهد؛ چنانچه اگر به او بگویند برای خدا فلان
کار شر را ترک کن، یا فلان کار خیر را انجام ده، اعتنایی
نکند؛ ولی اگر از کسی بترسد، یا مقداری پول به او
بدهند، یا وعده مقامی به او دهند، فوراً انجام می‌دهد، یا
ترک می‌کند.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود:
«هنگام گفتن: **الله اکبر** باید تمام مخلوقات را از عرش تا
فرش در جنب بزرگی خدا کوچک بدانیم و اگر در آن
حال، خداوند بداند که حال تو چنین نیست، می‌فرماید:
ای دروغگو! آیا بامن نیرنگ می‌زنی و به عزّت و جلالم
سوگند که تو را از شیرینی ذکرم و سرور مناجاتم بی بهره
می‌سازم.

(۱) – ثلاث من كن فيه كان منافقاً وان صام وصلّى وزعم أنه مسلم من إذا احدث كذب واذا وعد خلف واذا أتمن خان (اصول کافی: ۲ / ۲۹۰ – ۲۹۱ – با اندکی تفاوت).

(۲) – در کتاب کم نظیر «گناهان کبیره» به قلم حضرت آیه الله دستغیب راجع به دروغ در گفتار و اقسام آن و موارد جواز ارتکاب آن مفصلاً شرح داده شده است.

حقایق از قرآن، ص: ۲۴۹

نیز در گفتن: **الحمد لله** باید هر چه نعمت و خوبی است همه را از خدا ببیند و منحصرأ او را سزاوار مدح و ثنا ببیند و در حال گفتن:

سبحانه الله باید خدای را از هر چه بر او روا نیست، منزّه و پاک بشناسد و هنگام گفتن: **لا اله الا الله** غیر او را سزاوار پرستش نداند و در وقت گفتن: **استغفر الله** از گذشته هایش

**به راستی پشیمان و عازم بر اصلاح حال خود در آینده
باشد و در گفتن ایّاک نعبد و ایّاک نستعین تنها او را پرستش
کرده باشد و تنها از او نه غیر او طلب یاری نموده باشد و
همچنین در سایر کلمات که در عبادات و مناجاتها
می گوید.**

**و در ادای مقامات دینی نیز باید راستی را از کف نداد
مثلاً اگر می گوید: من از خدا می ترسم و به رحمتش
امیدوارم، راست بگوید و نشانه صدق خوف، فرار از گناه
است؛ چنانچه نشانه رجا، سعی در عبادت و طاعت است.
و هرچند بیشتر اهل ایمان هنگام گفتن این کلمات از بعض
مراتب صدق محروم نیستند لکن نباید از خود و عمل خود
راضی و مبتلا به غرور و عجب گردند بلکه باید اوّلًا: سعی
کنند مرتبه کامل صدق را دارا شوند و ثانیاً: خود را نزد**

خداوند شرمسار و غیر مستحق بدانند و با این معنا اعتراف داشته باشند و همیشه از او طلب عفو کنند و پوزش طلبند. هرگاه دعای خود را مستجاب ندید و حاجتش روا نگردید، یا خود را از بساط قربش محروم دید، بگوید: «پروردگارا! شاید به

حقایق از قرآن، ص: ۲۵۰

واسطه دروغگویی ام مرا از نظر رحمت انداخته، یا به واسطه ناسپاسی ام مرا محروم داشته‌ای^{۳۱۲} و به کرم و فضل او سخت ملتجی شوم و اصلاح حالش را از او بطلبم. این خلاصه‌ای از صدق گفتار با خلق و خالق بود.

۲- صدق در نیت

^{۳۱۲} (۱) - او لعلك وجدتنی فی مقام الكاذبین فریضتی او لعلك وجدتنی غیر شاکرلنعمائك فریضتی (مفاتیح الجنان/ دعای ابو حمزه ثمالی).

قسم دوم «صدق در نیت» است؛ یعنی داعی و محرّکش در انجام عبادات و طاعات تنها خدا باشد و جزا و منظوری نداشته باشد و البتّه حقیقت نیت، خطور به ذهن یا جاری کردن به زبان نیست که در خاطر بگذراند، یا به زبان بگوید نماز می‌خوانم برای خدا، یا قرّبۀ الی الله بلکه حقیقت نیت همان میل و توجّه قلب و اراده است، پس اگر در این خواستن و اراده کردن، منظوری جز خدا داشته باشد، بالاستقلال یا بالاشتراك، خالص و صادق نیست و عملش نیز باطل است.^{۳۱۳}

مقدّمات فعل اختیاری

توضیح مطلب آن است که: هرگاه شخصی از روی اختیار فعلی را انجام دهد؛ البتّه در ابتدا پس از تصوّر کردن آن عمل، هرگاه فایده و نتیجه آن را دانست و شوق رسیدن به آن فایده در دلش پیدا شد،

^{۳۱۳} (۲) - در کتاب گناهان کبیره، بحث شرك مفصّلاً بیان شده است.

**(۱) – او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی او
لعلک وجدتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی (مفاتیح
الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی).**

**(۲) – در کتاب گناهان کبیره، بحث شرک مفصلاً بیان شده
است.**

حقایق از قرآن، ص: ۲۵۱

**انجام دادن آن عمل را اراده می کند تا به آن فایده
برسد، آنگاه عمل را انجام می دهد و خلاصه هر فعل
اختیاری، دارای چهار مقدمه است:**

تصور، تصدیق به فایده، شوق و اراده.

**این مطلب که واضح شد گوییم: آن فایده که سبب پیدایش
شوق و اراده شده هر گاه امر اخروی و خدایی باشد، آن
عمل صحیح و خالص است و اگر آن فایده دنیوی و**

نفسانی باشد، آن عمل ریایی، باطل و معصیت است، هر چند به زبانش بگوید، یا به قلبش بگذراند که این عمل را برای خدا انجام می‌دهم.

همچنین است اگر آن عمل، دارای دو فایده باشد، دنیوی و اخروی اگر به شوق رسیدن به هر دو فایده اراده کند و انجام دهد، هر چند بگوید: **قَرَبَهُ إِلَى اللَّهِ** بجا می‌آورم، آن عمل ریایی و باطل است.

و ضمناً باید دانست که صدق و اخلاص در نیت دارای مراتبی است و بیان آنها از مورد بحث خارج است.

۳- صدق در عزم

قسم سوّم «صدق» این است که هر گاه تصمیم گرفت گناهی را ترک کند، یا کار خیری را بجا آورد، در آن عزم، جازم و جدّی باشد و اگر ذرّه‌ای تردید داشته باشد، در آن عزم

**کاذب است؛ زیرا تردید در عزیمت، ضدّ صدق در عزیمت
است. و هر چه در آن عزم قویتر**

حقایق از قرآن، ص: ۲۵۲

**باشد، صدقش در آن بیشتر است؛ مثلاً تصمیم می‌گیرد هر
گاه از بیماری خوب شود، یاغنی گردد، فلان کار خیر را
انجام بدهد، باید در این تصمیم، جازم، راسخ و قوی
باشد.**

۴- صدق در وفای به عزم

**«صدق در وفای به عزم» یعنی هنگام رسیدن وقت عمل، به
آنچه عزم کرده مسامحه نکند و مطابق آنچه عزم کرده
بجا آورد.**

**گاه می‌شود که شخص به چیزی عزم می‌کند و در آن عزم
هم صادق یعنی جدّی است لکن هنگام عمل به واسطه غلبه**

نفس، هوا و شهوات در انجام آن کار خیر، مسامحه بلکه ترک می‌کند و نقض عهد می‌نماید و خود را جزء کاذبین قرار می‌دهد؛ چنانچه خدای تعالی در قرآن مجید وفا کنندگان به عهد خود را ستایش^{۳۱۴} و برعکس، شکنندگان عهد را مذمت می‌فرماید.^{۳۱۵}

نمونه‌ای از وفای به عزم

به فدای اصحاب باوفای حضرت سید الشهداء علیه السلام که در رسوخ عظم و ثبات قدم و وفای به عهد، مورد حیرت و غبطه عالمیانند

(۱) - «... رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...» احزاب: ۲۳

^{۳۱۴} (۱) - «... رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...» E\ احزاب: ۲۳.

^{۳۱۵} (۲) - «... وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ* فَلَمَّا آتَاهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ* فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» E\ توبه: ۷۵-۷۷.

(۲) - «وَمِنْهُمْ مَّنْ عٰهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ ءَاتٰنَا مِنْ فَضْلِهٖ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُوْنَنَّ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ * فَلَمَّآ ءَاتٰهُمْ مِّنْ فَضْلِهٖ بَخِلُوْا بِهٖ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ * فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِىْ قُلُوْبِهِمْ اِلٰى يَوْمٍ يَلْقَوْنَہٗ بِمَا اَخْلَفُوْا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَبِمَا كَانُوْا يَكْذِبُوْنَ» توبه: ۷۵-۷۷.

حقایق از قرآن، ص: ۲۵۳

و عجب تر آن که با آن همه وفاداری، باز از امام خود می پرسیدند آیا در وفای به عهد، صادق هستیم یا نه؟

چنانچه جناب «سعید بن عبدالله حنفی» هنگام نماز ظهر عاشورا مقابل امام علیه السلام ایستاد و از هر سمت که تیری می آمد خود را سپر قرار می داد تا آن که سیزده زخم مهلک به او رسید و به واسطه خونریزی زیاد از بدن مبارکش، افتاد و در نفس آخرش به امام علیه السلام عرض کرد:

«اوفیت؟ فقال: نعم انت امامی فی الجنة».

«آیا وفا کردم؟ فرمود: آری تو پیشاپیش من هستی در بهشت».

و به راستی حالات این بزرگان، نمونه کامل وفاداری و سرمشق برای اهل ایمان است؛ یعنی آنهایی که عزم نمودند و عهد کردند و بنا گذاردند که موحد و خداپرست شوند و تنها پیر و خدا و رسول صلی الله علیه و آله باشند، آیا بر سر این قول و پیمان ایستاده‌اند^{۳۱۶}، یا این که بانفس و شیطان هم سروکار دارند.

لزوم آراسته شدن به زینت تقوا در ظاهر و باطن

ناگفته نماند این که گفته شد باید ظاهر و باطن یکی باشد تا صادق باشد، کسی خیال نکند و نگوید من که باطنم خراب است، پس ظاهرم را مانند باطنم خراب کنم تا کاذب

^{۳۱۶} (۱) - «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتُوا...» E فصلت: ۳۰.

**نباشم؛ البتّه این حرف غلط و دام شیطان است بلکه واجب
است که ظاهر خود را به زینت صلاح**

(۱) - «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا...» فصلت:

۳۰.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۵۴

**و تقوا آراسته نموده و سعی کند باطنش از ظاهرش بهتر
شود و چون چنین شود، مورد مباحات خداوند واقع
می‌شود؛ چنانچه در کتاب جامع السعادات این روایت را
نقل نموده است:**

**«هر گاه باطن مؤمنی با ظاهرش مساوی شد، خداوند نزد
ملائکه، به او مباحات می‌فرماید حقّا که این مؤمن، بنده
من است.» ۳۱۷.**

^{۳۱۷} (۱) - اذا ساوت سريرة المؤمن علانيته باهى الله به الملائكة يقول: هذا عبدى حقاً جامع السعادات: ۲ / ۳۴۷.

**بزرگی فرموده: کیست مرا نشان دهد به شخصی که
چشمش در تاریکی شبها گریان است و لبهایش روزها در
محافل خندان و در این مقام سه شعر عربی خوبی گفته شده
که خلاصه ترجمه آنها چنین است:**

**«هرگاه پنهان و آشکار بنده مؤمن مساوی باشد، در دو
جهان عزیز و سزاوار آفرین و ثناست و اگر ظاهرش با
باطنش دوتا شد، هیچ مزدی برای عملش نیست جز زحمت
و رنجی که کشیده است همچنان که زر بی غش در بازار،
رایج و در عوض آن، هرچه بخواهی می دهند، ولی آنچه
در آن غش باشد، آن را به تو رد می کند و آرزویت از آن
بر نمی آید.»^{۳۱۸}**

^{۳۱۸} (۲) -

فقد عزّ في الدارين واستوجب الثناء

إذا السر والاعلان في المؤمن السوى

على سعيه فضل سوى الكد والعنا

فان خالف الاعلان سراً فماله

ومغشوشه المردود لا يقتضى المنى

كما خالص الدينار في السوق نافق

(۱) – اذا ساوت سريره المؤمن علانيته باهى الله به
الملائكة يقول: هذا عبدى حقاً (جامع السعادات: ۲/
۳۴۷).

(۲) –

فقد عزّ في الدارين	اذا السر والاعلان في
واستوجب الثناء	المؤمن السوى
على سعيه فضل سوى	فان خالف الاعلان سراً
الكد والعنا	فماله
ومغشوشه المردود لا	كما خالص الدينار في
يقتضى المنى	السوق نافق

حقایق از قرآن، ص: ۲۵۵

شکّی نیست هر عملی که در آن غش باشد و ظاهرش آراسته و باطنش با ظاهر یکی نباشد، به صاحبش رد خواهد شد:

قلب زر اندوده نستانند خالصی باید که بیرون
در بازار حشر آید از آتش سلیم^{۳۱۹}

۵- لزوم تساوی ظاهر و باطن

نیز باید دانست که از موارد تساوی ظاهر و باطن، موافقت گفتار و کردار است؛ یعنی چیزی که می‌گوید بجا آورده باشد و گر نه جزء کاذبین است و مورد توبیخ حضرت ربّ العالمین خواهد بود؛ چنانچه فرموده:

^{۳۱۹} (۱) - سعدی.

«آیا مردم را به نیکی و خیر امر می‌کنید و خودتان را
فراموش می‌نمایید؟». ۳۲۰

همچنین می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید! چرا
آنچه بجا نمی‌آورید می‌گویید، بزرگ است از روی خشم
و غضب نزد خداوند این که آنچه را که نمی‌کنید،
بگویید». ۳۲۱

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

«علمایی را که خداوند در قرآن مجید ستوده و آنها را
اهل

(۱) - سعدی.

(۲) - «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...» بقره: ۴۴.
۴۴

۳۲۰ (۲) - i\«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...» E\ بقره: ۴۴.

۳۲۱ (۳) - i\«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» *كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» E\ صف: ۲-۳.

(۳) - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» صف: ۲ - ۳.

حقایق از قرآن، ص: ۲۵۶

**خشیت دانسته، کسانی هستند که عملشان گفتارشان را
تصدیق کند؛ یعنی کردارشان شاهد بر گفتارشان باشد و
کسی که کردارش بر گفتارش شاهد نباشد، عالم
نیست».**^{۳۲۲}

مفضل می گوید:

**«به حضرت صادق علیه السلام گفتم شخصی ناجی (کسی
که حتماً اهل نجات است) به چه چیزی شناخته می شود؟
فرمود: هرکس کردارش موافق گفتارش باشد، گواهی**

^{۳۲۲} (۱) - عن ابی عبداللّٰه علیه السلام فی قول اللّٰه عزّ وجلّ: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الَّذِينَ ءَامَنُوا» قال علیه السلام: یعنی بالعلماء من صدّق فعله قوله ومن لم یصدّق فعله قوله فلیس بعالم (اصول کافی: ۱ / ۳۶).

نجات او قطعی است و کسی که کردارش با گفتارش
موافق نیست، ایمانش عاریه و لرزان است».^{۳۲۳}

این قسم پنجم از صدق؛ یعنی تساوی ظاهر و باطن از سایر
اقسام صدق، مهمتر و عزیزتر و به راستی سخت‌تر است و
برای تحصیل آن، چاره‌ای جز سعی و کوشش، ارتجا و
تضرع به حضرت آفریدگار نیست.

پاسخ به یک شبهه

پس باید چه کرد؟ اگر کسی بگوید: هرگاه سر موافق با
ظاهر نباشد، پس آن عمل لغو و بی فایده و مانند بدن بی
جان است

(۱) – عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل:
«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الَّذِينَ لَعَلُّوا» قال علیه السلام:

^{۳۲۳} (۲) – عن الفضل بن عمر قال: قلت لابی عبد الله علیه السلام بم يعرف الناجی؟ قال علیه السلام: من كان فعله لقلوبه موافقاً فثبت له الشهادة ومن لم یکن فعله لقلوبه موافقاً فأنما ذلك مستودع (اصول کافی: ۱/ ۴۵).

یعنی بالعلماء من صدّق فعله قوله ومن لم يصدّق فعله قوله
فليس بعالم (اصول کافی: ۱ / ۳۶).

(۲) – عن المفضل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله عليه
السلام بم يعرف الناجي؟ قال عليه السلام: من كان فعله
لقوله موافقاً فثبت له الشهادة ومن لم يكن فعله لقوله
موافقاً فأنما ذلك مستودع (اصول کافی: ۱ / ۴۵).

حقایق از قرآن، ص: ۲۵۷

و بنابر این، ترک آن بهتر است؛ مثلاً خواندن نماز در
حالی که قلب حاضر نیست، چه فایده؟ یا خواندن ذکر در
حال غفلت از حقایق آنها چه فایده دارد؟ یا خواندن دعا و
مناجات در حالی که دل سرگرم به دنیا است و خود را
محتاج مضطر نمی‌بیند، چه اثری دارد؟ یا گریه از خوف
خدا یا بر مصایب حضرت سید الشهداء – ارواحنا له الفدا –
در حالی که حزن قلبی و تأثیر باطنی نیست (بلکه گاه

می‌شود که دل در آنها خوش و شاد است برای امری از امور دنیوی که به آن رسیده) اما ظاهرش گریان است و این جز تصنع چیز دیگری نیست؛ مانند تمارض یعنی اظهار مرض کردن شخص صحیح و سالم.

خلاصه، باید ترک اعمال ظاهری را کرد تا هنگامی که سرّ موافق باشد.

در جواب گوییم: اعمال ظاهری از واجبات و مستحبات را در هیچ حالی نباید ترک کرد و اگر بخواهد به انتظار موافقت سرّ و اقبال قلب باشد، آنگاه عملی انجام دهد، محروم می‌شود؛ زیرا کمتر اتفاق می‌افتد که در عملی از ابتدا تا آخر موافقت سرّ و حضور قلب باشد بلکه باید سعی خود را نموده و شروع به عمل کند و به خدای خود ملتجی شود که او را در موافقت سرّ، یاری فرماید و بداند

**که خدا یار هر ضعیف است و در اثنای عمل، حالت حضور
نصیب می‌شود.**

**و اگر در جزئی در آن عمل هم موافقت سرّ پیدا شود،
نتیجه حاصل شده و عمل (هر چند کم) مورد قبول واقع
می‌شود و در**

حقایق از قرآن، ص: ۲۵۸

**خصوص نماز مروی است که اگر در عشری یعنی ده یک
نماز حضور قلب باشد، آن نماز پذیرفته است و کمتر
نمازی خوانده می‌شود که این مقدارش حضور نباشد.
بالجمله، ترک عمل به واسطه این شبهه از شیطان است که
می‌خواهد انسان را محروم ساخته او را بدبخت نماید و
بالآخره بیش از این نیست که می‌گوید: عمل تو مجاز و
بی‌فایده است، بگو باشد، من همین مجازم را ترک**

نمی‌کنم، خدای من قادر است که مرا اهل حقیقت و صدق
قرار دهد.

نقشی بر آب می‌زنم از تاکی شود قرین حقیقت
گریه حالیا مجاز من

دیگر آن‌که: خدای من کریم است، مرا به عیب و نقص و
خرابی‌ام ملاحظه نمی‌فرماید بلکه به عجز و بیچارگی‌ام
رحم می‌فرماید و محرومم نخواهد فرمود.

«الهی» گفتی، «کریم»، امید بدان تمام است، تا کرم تو
در میان است، ناامیدی حرام است؛ بنابر این، هر
خاطره‌ای که به قلب بگذرد و هر حرفی از هر زبانی
شنیده شود که نتیجه آن خاطره و حرف ترک کار خیر و
سستی از تحصیل سعادت والتجا به درگاه حضرت

**آفریدگار باشد، مسلماً آن خاطره و حرف از شیطان و
نفس و پیروی آن موجب محرومیت و شقاوت است،
خداوند همه را از شرّ نفس و شیطان نکه دارد.**

حقایق از قرآن، ص: ۲۵۹

۶- صدق در مقامات دینی

**قسم ششم «صدق، در مقامات دینی و صفات کمالی
انسانی» است؛ مانند یقین، صبر، شکر، خوف، رجا، توکل،
حب، زهد، رضا و تسلیم که اگر کسی به حقایق اینها متّصف
و لوازم و آثار آنها را دارا شد، حتماً صدیق است و کذب
در این مقامات به این است که در گفتار و کردار از آثار و
لوازم این صفات چیزی نباشد، در حالی که ادعای آنها را
دارد. و چون شرح هر یک طولانی است، برای نمونه تنها
«صدق در مقام یقین» یادآوری می‌شود.**

یقین صادق و کاذب

**«یقین» به معنای دانستن چیزی است به طوری که احتمال
خلاف آن را ندهد و هیچ تردیدی در آن نداشته باشد.**

**یقین بر دو قسم است «صادق و کاذب» چنانچه در دعا
می خوانیم: «و یقیناً صادقاً؛ خدایا! یقین صادقی به من
عنایت فرما».**

**«یقین صادق» آن است که به واسطه قوتش آثارش آشکار
شود و «یقین کاذب» آن است که در اثر ضعفش و غلبه قوه
واهمه، اثری نداشته باشد؛ مانند کسی که یقین دارد بدن
مرده ضرری نمی رساند و با چوب خشک مساوی است و
حرکتی ندارد، با وجود این یقین که نباید از او بترسد،
نمی تواند با او در حجره در بسته تنها بماند و حال آن که
در حال زنده بودنش، هیچ ترس و وحشتی از او نداشت
اما از**

حقایق از قرآن، ص: ۲۶۰

**بدن بی روحش ترسان است و این به واسطه غلبه و قوّت
قوّه واهمه است که نمی‌گذارد یقین اثر خودش را ببخشد.**

**اما یقین کاذب در امور دینی مانند کسی که یقین دارد
خدا رازق است، پس غصّه روزی خوردنش برای چه؟ و
گاه می‌شود برای روزها بلکه سالهایی که معلوم نیست
جزو عمرش باشد، غصّه می‌خورد که چه خواهد شد با
آن که می‌داند: «هر آن کس که دندان دهد نان دهد».**

**کسی که یقین دارد تمام امور به قضا و قدر و مشیّت و
خواست خداوند متعال است، پس صبر و رضا و تسلیم و
توکل او کجاست؟ آیا لازمه یقین به قضا و قدر این امور
نیست؟**

**کسی که یقین به مرگ دارد و در هر لحظه‌ای احتمال
رسیدنش را می‌دهد، پس این همه حرص و بخل و دشمنی**

**و فساد برای چه؟ این است که امیر المؤمنین علیه السلام
می‌فرماید:**

**«ندیدم یقینی را که شکی در آن نیست، شبیه‌تر باشد به
شکی که در آن یقینی نیست از یقین به مرگ».**^{۳۲۴}

**یعنی عمل مردم و حال ایشان مثل کسی است که در مردن
شک دارد و به آن یقین ندارد و اگر در کارها و حالات
خلق، دقت شود، دانسته می‌شود که حال و عمل اکثر
مردم، حال و عمل کسی است که یقین دارد نخواهد مرد و
همیشه در این دنیا است.**

**(۱) – مارأیت یقیناً لاشک فیه شبه بَشک لایقین فیه من الموت
(امالی: ۳۰۹).**

حقایقی از قرآن، ص: ۲۶۱

^{۳۲۴} (۱) – مارأیت یقیناً لاشک فیه شبه بَشک لایقین فیه من الموت (امالی: ۳۰۹).

کسی که به عالم جزا و به حساب روز قیامت و نامه اعمال
یقین دارد که هموزن ذرّهای از خیر و شرّ او بررسی
خواهد شد و به جزای آن خواهد رسید، لازمه این یقین،
شدّت مواظبت در گفتار و کردار است، لازمه این علم،
سخت ترسناک بودن است، پس این بی بند و باری و لا
ابالیگری و لا قیدی و بی باکی از چیست؟

خوف و ترس، نشانه ایمان

مروی است که: «یک نفر اعرابی پس از قبول اسلام،
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود به بعض
اصحاب که مقداری از قرآن یادش بدهند، پس سوره
زلزله را یاد گرفت و گفت: مرا بس است، سپس از رسول
خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا در قیامت از هموزن
ذرّه پرسیده می شود؟^{۳۲۵}

^{۳۲۵} (۱) i\~ «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» E\ زلزله: ۸.

فرمود: آری.

اعرابی صیحه زد و ناله نمود و گفت: وافیحتا!

رسول خدا فرمود: دلش از ایمان با خبر گردید.

یعنی این حال ترس، شاهد و گواه است بر پیدا شدن نور ایمان و یقین به معاد در قلب.

و بالجمله، این سؤالات بسیار است و خلاصه این پرسشها آن است که آیا اعتقاد و یقین به این امور هست یا نیست؟ اگر نباشد که پناه بر خدا کافر است و اگر هست، پس آثار و لوازم آن کجاست؟

(۱) - «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» زلزله: ۸.

حقایق از قرآن، ص: ۲۶۲

جواب از این پرسشها این است که اصل اعتقاد هست لکن در اثر ضعف، جنبه روحانیت و معنویت و غلبه و قوت جنبه حیوانیت و مادیت، آثار اعتقاد ظاهر نمی‌شود و اصل اعتقاد هم ضعیف می‌باشد به طوری که در معرض زوال است؛ زیرا هرگاه جنبه روحانیت انسان از بین رفت و مانند حیوانات شد، قطعاً اعتقاد و قضیه علمیّه و یقینیه برای او باقی نخواهد ماند؛ مانند چهارپایان بلکه پست‌تر است؛^{۳۲۶} چون دیگر دلی ندارد که بفهمد و نور ایمان را بگیرد.^{۳۲۷}

و چاره منحصر است به تقویت جنبه روحانیت به استماع مواعظ و زیاد یاد عالم باقی کردن و کم کردن جنبه شهوانی و نزدیک شدن و همنشینی با افرادی که جنبه روحانیت‌شان قوی شده‌باشد و با فرار از آنها به عکس، جنبه مادیت و دنیاپرستی‌اش تقویت و به فعلیت می‌رسد.

^{۳۲۶} (۱) -i «... أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ نَالٍ هُمْ أَضَلُّ...» E\ اعراف: ۱۷۹.

^{۳۲۷} (۲) -i «... هُمْ قُلُوبٌ لَا يَتَّقُونَ بِنَا...» E\ اعراف: ۱۷۹.

«... أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْقَالًا» محمد: ۲۴.

جایگاه والای پرهیزگاران نزد خداوند

نکته سوّمی که عرض شد، شایان توجّه بیشتری است: **عند** **ملیک مقتدر**؛ نزد سلطان تواناست.

کلمه «عند» به معنای «قرب» نزدیک است و قرب، یا مکانی است؛ یعنی جسمی به حسب مکان نزدیک جسم دیگر باشد و یا قرب معنوی و روحانیت است که اصلاً ربطی به جسم و مکان ندارد.

(۱) - «... أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...» اعراف: ۱۷۹.

(۲) - «... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا...» اعراف: ۱۷۹.

«... أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» محمد: ۲۴.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۶۳

شکی نیست که «قرب» در این جا به حسب منزلت است نه مکان.

اهل تقوا نزد خداوند نه این که استغفرالله خدا جایی دارد و آنها هم پهلویش نشسته‌اند بلکه از لحاظ درجه و مقام است و به اصطلاح قرب به حسب مکان و منزلت است نه مکان؛ یعنی متّین نزد خداوند عالم، مقرب و آبرومند و صاحب شأن و مورد عنایت و نظر لطف پروردگارند.

قرب معنوی بین پیامبر صلی الله علیه و آله و او پس قرن

آنچه اهمّیت دارد، «قرب روحانی» است. عایشه از لحاظ قرب جسمانی، به پیغمبر نزدیک بود اما برایش ارزشی نداشت. ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها و سایر منافقین، پهلوی پیغمبر بودند اما این صحبت و هم مجلسی برای‌شان سودی در بر نداشت و به حسب معنا هزاران فرسنگ دور بودند.

**«اویس قرن» برعکس، فرسنگها از پیغمبر دور بود و در
یمن زندگی می کرد، در عمرش اصلاً پیغمبر صلی الله علیه
و آله را ندید، اما به حسب معنا و روحانیت، به قسمی به
پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک بود که وقتی پس از
طیّ فرسنگها راه، به زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آمد به شرحی که می دانید و موفق نشد و برگشت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که وارد خانه شد، دید نوری ظاهر
است و به روایت دیگر، بوی بهشت را شنید، پرسید:
«آیا کسی آمده است؟».**

حقایق از قرآن، ص: ۲۶۴

عرض کردند: «مردی آمد و گفت: اویس است».
**فرمود: «اویس آمد و نورش را در خانه ما گذاشت. پس از
مرگ من این جا می آید، هر کس او را دید سلام مرا به او
برساند. روز قیامت محشور می شود در حالی که خدای**

تعالی به شفاعت او به اندازه دو قبیله بزرگ عرب (مضر و ازد) را از آتش نجات می‌دهد».

غرضم اشاره به قرب روحانی و ارزش به حسب مکان است، نه مکان و گر نه حالات اویس مفصل است و بالأخره در جنگ صفین در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام به فیض شهادت نایل می‌شود و قرب او بر حسب روحانیت با پیغمبر صلی الله علیه و آله ضرب المثل شده که: «گر در یمنی چو با منی پیش منی».

ممکن است این بشر به قدری به خدا تقرّب پیدا کند که هیچ

ملک مقربّی هم آن مقام را نداشته باشد.

مستجاب شدن دعای فقیر و جان باختن او از خوشحالی

**در تفسیر ابوالفتوح رازی و منهج الصادقین، ضمن تفسیر
این آیه شریفه، حدیثی را ذکر کرده‌اند و خلاصه آن این
است که:**

**«روزی حضرت موسی علیه السلام در راه – که برای
مناجات به کوه طور می‌رفت – فقیر ضعیفی را دید که
گوشه‌ای افتاده است و عورت خود را با پلاسی پوشانیده و
با خدا مناجات می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! می‌بینی که
تنهایم، بی کسم، فقیرم، محتاجم.**

حقایق از قرآن، ص: ۲۶۵

**پس از این که موسی علیه السلام به مناجات آمد، ندا
رسید: ای موسی! حالا که بر می‌گردی، سلام ما را به آن
شخص فقیر برسان و به او بگو:**

**تو تنها نیستی، من انیس و جلیس توأم، هر وقت هر چه
می‌خواهی از من بخواه، من وکیل تو هستم.**

هنگامی که موسی علیه السلام پیغام را برای آن شخص برد، گفت: ای موسی! آیا خدای من، ربّ العالمین، به من سلام رسانیده؟ من عاجز بدبخت، آیا کارم به این جا رسیده که قابل این بودم که خداوند جواب ناله‌ام را بدهد؟ از شوق نعره‌ای زد و از دنیا رفت.

موسی علیه السلام بنی اسرائیل را برای تشییع جنازه‌اش خبر کرد ولی وقتی که آمدند جنازه را ندیدند.

موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! جنازه این بنده فقیر تو کجاست؟

ندا رسید دوست در جوار دوست است؛ یعنی «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»؛ در قرارگاه پسندیده نزد خداوند توانا». ۳۲۸

جایگاه والای دوستان و محبّان اهل بیت علیهم السلام

در منهج از ثعلبی – که از مفسّرین عامّه است – نقل نموده
از جابر که گفت:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد
نشسته بود، بعضی از اصحاب از

(۱) – تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۱۳.

حقایق از قرآن، ص: ۲۶۶

احوال بهشت پرسیدند، فرمود: خدا را لواپی است از نور
و عمودی از زبرجد که آنها را پیش از خلقت آسمانها و
زمین به دو هزار سال آفریده و بر ردای آن لوا نوشته: لا
اله الا الله محمد رسول الله و آل محمد بهترین مردمانند
و صاحب آن لوا، امام و پیشوای جمیع مردمان است.

امیر المؤمنین علیه السلام چون این کلام را از پیغمبر
صلی الله علیه و آله شنید، فرمود: خدای را سپاس که ما
را به وسیله تو هدایت کرد و مکرم و مشرف گردانید.
آن حضرت فرمود: یا علی! هر که ما را دوست دارد و
خود را به محبت ما نسبت دهد، خداوند او را در درجه ما
جای دهد و با ما رفیق و مصاحب باشد، پس این آیه: «فِي
مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» را تلاوت فرمود: «... مَلِكٍ
مُّقْتَدِرٍ».^{۳۲۹}

خلاصه معنای آیه شریفه این شد که اهل تقوا در محلی
پسندیده‌اند در حالی که مقربان درگاه حضرت ملک
الملوک و سلطان السلاطین‌اند که بر همه چیز تواناست.

^{۳۲۹} (۱) - اِنَّ لِلَّهِ لَؤُاءَ مِنْ نُوْرٍ وَعَمُوْدًا مِنْ زُرْجَدٍ خَلَقَهَا قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْفِیْ عَامٍ مَّكْتُوبٍ عَلٰی رِءَاۤءِ ذٰلِكَ الْاُؤُءَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَاٰلَ مُحَمَّدٌ صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ خَيْرُ الْبَرِیَةِ صَاحِبُ الْاُؤُءِ اِمَامُ الْقَوْمِ (تفسیر منهج الصادقین: ۹/ ۱۱۳-۱۱۴).

«مَلِک» صیغه مبالغه در ملک است؛ یعنی پادشاهی که به هیچ آفریده احتیاج ندارد و جمیع آفریدگان در تمام حالات به او نیازمندند.

«مُقْتَدِر» مبالغه در قادر است؛ یعنی توانایی که در همه چیز توانا

(۱) – **انَّ لِلَّهِ لَواءٌ من نور وعموداً من زبرجد خلقها قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام مکتوب علی رداء ذلک اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله و آل محمد صلی الله علیه و آله خیر البریة صاحب اللواء امام القوم (تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۱۳ – ۱۱۴).**

حقایق از قرآن، ص: ۲۶۷

است و عجز و ناتوانی بر او محال است.

در ذکر این دو اسم مبارک در این مقام اشاره به بزرگی مقام مقربین است؛ چنانچه در عالم دنیا و سرای مجازی اگر شخص، مقرب درگاه سلطان مقتدری باشد، از قدرت او استفاده می‌کند و هر چه میلش باشد انجام می‌دهد به طوری که مورد غبطه یا حسد مردمان است.

پرهیزگاران هم در عالم آخرت و سرای جاودانی و حقیقت از قدرت بی پایان حضرت آفریدگار که ملک مطلق است استفاده نموده هر چه بخواهند می‌شود^{۳۳۰} و عظمت سلطنت متّین در این عالم، قابل درک نیست^{۳۳۱} و برای دانستن نمونه سلطنت پرهیزگاران در آخرت مراجعه شود به آنچه در قرآن مجید^{۳۳۲} و کتب روایات از معجزات و خوارق عادات انبیا و اولیا و کرامات صالحین و دوستان خدا نقل شده که در تمام آنها ظهور قدرت الهی است به

^{۳۳۰} (۱) i\... هُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ... E\ زمر: ۳۴.

^{۳۳۱} (۲) i\... وَإِذَا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا E\.

- وقال صلى الله عليه و آله: انّ أهل الجنة ملوك.

^{۳۳۲} (۳) i\... قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ... E\ غل: ۴۰.

دست مقربان درگاهش و خلاصه، آنچه از قدرت خدا با
انبیا بوده برای عموم اهل تقوا در بهشت است.

امید خواجگی‌ام بود	هوای سلطنتم بود
خدمت تو گزیدم	بندگی تو کردم

(۱) - «... لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ...» زمر: ۳۴.

(۲) - «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا».

- وقال صلى الله عليه وآله: انَّ أهل الجنة ملوك.

(۳) - «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ...» نمل: ۴۰.

حقایقی از قرآن، ص: ۲۶۸

فهرست منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم.

«الف»

۲- اصول کافی / کلینی / محمد بن یعقوب / دار صعب
دارالتعارف / ۱۴۰۱ ه. ق / چاپ چهارم.

۳- الاختصاص / شیخ مفید / محمد بن محمد بن نعمان /
منشورات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۴- الأصفی / فیض کاشانی / محمد محسن / مکتب الأعلام
الإسلامی / ۱۴۱۸ ه. ق. / چاپ اول.

۵- **امالی** / مفید / محمد بن محمد / دفتر انتشارات
اسلامی / ۱۴۰۳ ه. ق.

«ب»

۶- **بحار الأنوار** / مجلسی / محمدباقر / داراحیاء التراث
العربی / ۱۴۰۳ ه. ق.

حقایق از قرآن، ص: ۲۶۹

«ت»

۷- **تحفه الأحوذی** / مبارکفوری / محمد عبدالرحمن /
دارالکتب العلمیه / ۱۴۱۰ ه. ق. / چاپ اول.

۸- تفسیر الإمام الحسن العسكري علیه السلام / مطبعه
مهر - قم مقدّسه / چاپ اوّل.

۹- تفسیر الجلالین / سیوطی / جلال الدین عبدالرحمن بن
أبی بکر محمد بن احمد / دارالمعرفه - بیروت.

۱۰- تفسیر / بیضاوی / عبدالله بن عمر / داراحیاء التراث
العربی / ۱۴۱۸ هـ. ق.

۱۱- تفسیر صافی / فیض کاشانی / محسن / مکتبه
الإسلامیه - تهران.

۱۲- تفسیر / قمی / علی بن ابراهیم / مطبعه نجف / ۱۳۸۷
هـ. ق. / چاپ دوّم.

۱۳- تفسیر کبیر / فخر رازی / دارالکتب العلمیه / چاپ
دوّم.

۱۴- تفسیر مجمع البیان / طبرسی / حسن / معارف
الإسلامیّه / ۱۳۷۹ ه. ق.

۱۵- تفسیر منهج الصادقین / کاشانی / ملّا فتح الله / چاپ
اسلامیّه / ۱۳۴۶ ه. ق. / چاپ سوّم.

«ج»

۱۶- جامع السعادات / نراقی / محمّد مهدی / مؤسّسه
الأعلمی

حقایق از قرآن، ص: ۲۷۰

للمطبوعات / چاپ چهارم.

۱۷- جواهر الکلام / نجفی / محمّد حسن / دارالکتب
اسلامیّه / ۱۳۶۵ ه. ق. / چاپ دوّم.

«ر»

۱۸- روضه الواعظین / نيسابوری / محمد بن فتال / مکتبه
الحیدریه / ۱۳۸۶ ه. ق. / چاپ اول.

«ص»

۱۹- صحیفه سجّادیّه / مؤسسه انصاریان / ۱۴۱۱ ه. ق. /
چاپ اول.

«ع»

۲۰- عدّه الداعی / حلّی / احمد بن فهد / دارالکتاب
الإسلامی / ۱۴۰۷ ه. ق. / چاپ دوّم.

۲۱- عوالی اللئالی / احسائی (ابن ابی جمهور) / محمد بن علی / مطبعه سیدالشهداء / ۱۴۰۵ ه. ق. / چاپ اول.

«ک»

۲۲- کنز العمال / متقی / علاءالدین علی / مؤسسه الرساله / ۱۳۹۹ ه. ق.

حقایق از قرآن، ص: ۲۷۱

«ل»

۲۳- لئالی الأخبار / توسیرکانی / محمدنبی / مکتبه محمدی - قم.

۲۴- **المحاسن** / برقی / احمد بن محمد / دارالکتب
اسلامیه / چاپ دوم.

۲۵- **المستدرک** / نيسابوری / ابی عبدالله حاکم /
دارالمعرفه.

۲۶- **مجموعه الرسائل** / صافی گلپایگانی / لطف الله /
مؤسسه امام مهدی.

۲۷- **مستدرک سفینه البحار** / نمازی شاهرودی / علی /
مؤسسه النشر الإسلامی / ۱۴۱۹ ه. ق. / چاپ اول.

۲۸- **مفاتيح الجنان** / قمی / شیخ عباس.

۲۹- **میزان الحکمه** / ری شهری / محمد / مؤسسه
دارالحديث / ۱۴۱۹ ه. ق. / چاپ دوم.

«ن»

۳۰- نهج البلاغه / فیض الإسلام.

۳۱- نهج السعاده / محمودی / محمد باقر / دارالتعارف
للمطبوعات / ۱۳۹۶ هـ. ق. / چاپ اوّل.

التماس دعا ۱۴۰۰/۱/۲۰

